Rahe Tudeh
راه توده
سال‌نو، سال مردم
دوره دوم «۱۱۶» فروردین‌ماه ۱۳۸۱

گفتگوی رادیوئی سردبیر راه توده
(ص ۲۱)

شرایط امریکا و پذیرش آن ازسوی مخالفان اصلاحات
(ص۶)

پیام محافل توده‌ای داخل کشور به مناسبت سال نو
علیرغم همه موانع اصلاحات مسیر بی‌بازگشت خود را طی می‌کند!
(ص ۱۸)

توطئه جدید امریکا، با بهره‌گیری از واقعیت حاکمیت دوگانه درج.ا :
۱–تشویق یورش به جنبش ۲– جلب افکار عمومی برای دخالت در ایران

دوگانگی‌حاکمیت باید به‌سود جنبش یگانه مردم تمام شود!

ارزیابی از دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی را حزب توده‌ایران برای نخستین بار و با عنوان "نبرد که بر که" در حاکمیت بعداز انقلاب مطرح کرد. این واقعیت در آن دوران با واکنش‌های تند، ناباوری و مخالفت‌های جدی در میان گروهبندی‌های حکومتی و احزاب و سازمان‌های چپ و راست خارج و داخل از حاکمیت روبرو شد. گذشت زمان و عریانی هرچه بیشتر موضع‌گیری‌ها و عملکردها در حاکمیت و پیرامون حاکمیت، آن شناخت و ارزیابی علمی حزب‌توده‌ایران را سرانجام به واقعیتی انکارناپذیر و شناختی عمومی و همه‌گیر در داخل و خارج از کشور تبدیل ساخت. چنان که امروز نه تنها مخالفان این ارزیابی حزب توده‌ایران در آن سال‌ها، نه تنها بخش‌های وسیعی از حاکمیت، بلکه طراحان سیاست‌های خارجی امریکا و کشورهای اروپائی نیز آن را پذیرفته‌اند و هر یک بر مبنای اهداف، انگیزه‌ها و منافع خود می‌کوشند از این صف بندی و دوگانگی در جهت منافع خود استفاده کنند.

در این میان، مخالفان جنبش اصلاحات که از همان ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ نقش مهمی در انحراف انقلاب از مسیر واقعی خود داشتند و امروز نیز در برابر جنبش رفُرم انقلابی در جامعه ایران ایستاده‌اند، همچنان زیر پوشش وحدت اسلامی و آنهم اسلامی که آن‌ها می‌خواهند به جامعه ایران تحمیل کنند، بر انکار دوگانگی در حاکمیت پای می‌فشارند و نبرد اجتماعی– طبقاتی را تحت پوشش "اُمت واحده" انکار می‌کنند. این درحالی است که علاوه بر تمام دلائل و شواهد انکار ناپذیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود، پیگیری سیاست فاشیستی تقسیم جامعه به "خودی" و "غیرخودی" دوگانگی را نه تنها در سطح حاکمیت، بلکه تا عمق جامعه در نظر دارد و طرفداران این سیاست و مخالفان آن در حاکمیت جمهوری اسلامی خود بخشی از دوگانگی موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند!

رهبر کنونی جمهوری اسلامی خود سخنگوی بخشی از دوگانگی موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی‌است، همانگونه که رئیس جمهوری نماینده بخشی دیگری از این دوگانگی. این دوگانگی تمامی ارگان‌های حکومتی را از صدر تا ذیل در بر گرفته‌است و نبرد بزرگتر **انتخاب** و **انتصاب** را در چارچوب **"نبرد که بر که"** در ایران بازتاب می‌دهد! پیرامون دو گانگی در حاکمیت و مواضعی که در هفته‌ها و روزهای اخیر از سوی رهبر و دیگر مقامات حکومتی در این ارتباط اتخاذ شده، در این شماره راه‌توده مقالات و گزارش‌هائی را می‌خوانید. آنچه که ضرورت تاریخی دارد پیرامون آن سخن گفته شود اشاره ریاست جمهوری جنگ طلب امریکا پیرامون این دوگانگی و تفسیرها و تاکیدات مقامات کلیدی کاخ سفید امریکا در این ارتباط است.

(ادامه در صفحه ۲)

عرفات یعني فلسطين
(ص ۳۴)

مطرودین مردم منصوبین رهبر!
(ص ۱۵)

صف‌بندی ۷ گروه مجاهد
(ص ۹)

بازتاب مبارزه حزبی و سیاسی در مطبوعات
(ص ۳۸)

دیروز ایتالیا امروز اسپانیا فردا؟
(ص ۲۵)

دوگانگی در حاکمیت باید به سود یگانگی جنبش مردم تمام شود

رئیس جمهور امریکا در سخنانی که طی آن ایران را درکنار دو کشور کره شمالی و عراق "محور شیطانی" نامید، برای نخستین بار با صراحت کامل از مقامات انتخابی و انتصابی در جمهوری اسلامی سخن گفت و مدعی شد که از رای و انتخاب مردم دفاع می‌کند. این موضع گیری در فاصله اندکی از سوی وزیر دفاع، معاون ریاست جمهوری، وزیر خارجه و بالاخره مشاور افغانی تبار و ارشد کاخ سفید در امور آسیای میانه و مشاور شورای امنیت ملی امریکا "زلمی خلیل‌زاد" چندین بار در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های وی مطرح شد؛ از جمله در سخنرانی وی در شورای "ایران و امریکا". ظاهر موضع‌گیری امریکا در دفاع از رای و انتخاب مردم و در جهت مقابله با مخالفان اصلاحات و آراء مردم ایران است. **یعنی حرف دل مردم ایران!**

باید به این سئوال پاسخ داد: **آیا امریکا طرفدار اصلاحات، مدافع انتخاب مردم و حامی اصلاحات در جمهوری اسلامی است؟**

تمامی واکنش‌های اخیر رهبر، امام‌جمعه‌های تهران و کارگزاران جبهه مخالفان اصلاحات در مطبوعات و مجمع تشخیص مصلحت نظام در "دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی" و انکار آن، در واقع پاسخ به این مواضع امریکاست. آن‌ها، درحالیکه این دوگانگی را انکار می‌کنند و بر وحدت حکومت و همراهی و همگامی انتخاب و انتصاب در جمهوری اسلامی تاکید می‌کنند، نه تنها گامی عملی در جهت تحقق این ادعای خود بر نمی‌دارند، بلکه برعکس، درجهت تقویت یکی از این دو گانگی، یعنی "انتصاب" گام برداشته و آن را در برابر بخش دیگر دوگانگی موجود در حاکمیت و در جامعه ایران، یعنی "انتخاب" تقویت می‌کنند. حتی بر این روند شتاب‌هم بخشیده‌اند! آخرین نمونه آن انتصاب اعضای جدید مجمع‌تشخیص مصلحت‌است که اکثریت نزدیک به مطلق آن وابستگان جمعیت موتلفه اسلامی و مدافعان مقابله با رای و انتخاب مردم و مدافع بنیادهای عظیم و غارتگر مالی کشورند!

بنابراین، هیچ اراده‌ای برای رفع و دفع دوگانگی از سوی کسانی که آن را این روزها تکذیب می‌کنند وجود ندارد و بر این اساس و نشانه ظاهرا نباید هیچ نگرانی هم از جانب امریکا و کسانی که در کاخ سفید روی دوگانگی حاکمیت با هدف پیشبرد اهداف و سیاست‌های خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند وجود داشته باشد! راز این پروائی در کجا نهفته‌است؟

امریکا در جستجوی چیست؟

ابتدا باید اهداف کاخ سفید ایالات متحده را در این کارزار جدید بازشناخت و سپس امیدهای یکی از طرفین دوگانگی را بررسی کرد، که بیش از همه "دوگانگی در حاکمیت" را تکذیب می‌کند و طرفداران اصلاحات را به جرم طرح این دوگانگی در مطبوعات و مجلس به باد انتقاد گرفته است.

ابتدا باید دید موقعیت امریکا در شرایط کنونی چیست:

بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و تضاد منافع میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری ، تلاش امریکا برای انتقال بحران اقتصادی خود به کشورهای اروپائی، دامن‌زدن به جنگ‌های منطقه‌ای و رونق بخشیدن به اقتصاد جنگی در امریکا، کشاندن اروپا به ورطه رقابت نظامی و تولید سلاح، نیاز امریکا به تسلط بر نفت خلیج فارس و ماوراء قفقاز برای مقابله با اروپا، در هم شکستن اروپای واحد، تنگ‌تر کردن حلقه محاصره روسیه و آماده شدن برای مقابله با چین.کسانی که تردید در موقعیت امریکا و اهداف تجاوزگرانه آن نداشته باشند، به آسانی می‌توانند انگیزه امریکا را از طرح دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی حدس بزنند:

۱- امریکا می‌کوشد با تاکید بر دوگانگی و حمایت تبلیغاتی از رای و انتخاب مردم، در برابر انتصابات و مقابله‌هائی که با اصلاحات می‌شود، بر بیم و هراس مخالفان اصلاحات افزوده و آنها را تشویق و تحریک به عملیات نظامی و یورش به جنبش و اصلاح طلبان داخل و پیرامون حاکمیت کند. در این صورت، منصوبین و طراحان یورش به اصلاحات و جنبش مردم، ذلیل‌تر و تسلیم‌تر از هر وقت و موقعیت دیگری به سراغ امریکا رفته و هر امتیازی که امریکا طالب آن باشد خواهند داد تا جلب حمایت آن را کرده و بر حاکمیت بمانند!

۲- در صورت مقاومت فرساینده مخالفان اصلاحات در برابر خواست و اراده مردم و ادامه بحران اقتصادی که قطعا امریکا با ادامه محاصره و محدودیت‌های اقتصادی و فشار به اروپا آن را تشدید نیز خواهد کرد، بصورت همزمان بر تبلیغات خود بر محور حمایت از مردم و انتخاب و رای آنها خواهد افزود. حاصل بسیار طبیعی این روش، جلب افکار عمومی مردم ایران برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران و حتی تحمیل یک انتخابات سراسری در ایران و زیر نظر سازمان ملل متحد(درواقع امریکا) خواهد بود، که از دل آن جز منتخبین امریکا برای حاکمیت بر ایران بیرون نخواهند آمد.

آیا در چنین انتخاباتی، اصلاح طلبان کنونی، ملی-مذهبی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی، مشارکتی‌ها، دگراندیشان غیرمذهبی، ملیون و بیرون خواهند آمد؟ خیر! زیرا همانگونه که حاصل ۶ مقاومت در برابر محمدخاتمی و افکار اصلاح طلبانه او نشان می‌دهد، جامعه در عین حال که بر اصلاحات و ضرورت آن بطور عام پای خواهد فشرد، از اصلاح طلبان داخل حاکمیت نا امید شده و چون نیروهای حاشیه حاکمیت و احزاب و سازمان‌های خارج از حاکمیت نیز در صحنه فعالیت علنی حضور ندارند، آن جریانات و کاندیداهائی بعنوان جانشین مطرح خواهند شد که امریکا روی آنها سرمایه‌گذاری کرده‌است، حتی از میان مخالفان اصلاحات و ضعیف‌ترین حلقه‌های طرفدار اصلاحات سطحی!

می‌پرسند: آیا در میان مخالفان اصلاحات هم امریکا چهره‌ها و کارگزارانی دارد؟

پاسخ اینست: پیش از آنکه بدنبال نام و چهره‌های مشخص باشیم، در جستجو عملکردهائی باشیم که استراتژی امریکا را در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها تقویت بلکه اجرا می‌کند! سرلشکر زاهدی، مجری کودتای ۲۸ مرداد وزیر کشور دولت مصدق بود و سپس سپهبد شد! این درحالی است که کسانی معتقدند، در جمهوری اسلامی هستند کسانی که مستقیما از امریکا دستور می‌گیرند. کدام لنگه از دروازه دوگانه حاکمیت در جمهوری اسلامی، در جهت استراتژی یاد شده در بالا و تحقق خواست‌های امریکا می‌چرخد جز لنگه مافیائی و به ثروت دست یافته آن؟ این استراتژی و سیاست بصورت اجتناب ناپذیر، تا لحظه تحقق ضد ملی آن پیش خواهد رفت؟

پاسخ می‌تواند منفی باشد اگر دوگانگی موجود در حاکمیت به سود یگانگی جبهه اصلاحات و جنبش مردم ایران و حضور این یگانگی در حاکمیت پایان یابد. در هر حاکمیتی نظرات و دیدگاه‌ها، وابستگان، مدافعان و سخنگویان اقشار و طبقات حاضر در هر جنبشی می‌توانند حضور داشته باشند، اما هیچ حاکمیتی نمی‌تواند به حیات خود در قالب "مخالفان خواست‌های مردم" و "موافقان خواست‌های مردم" ادامه دهد، مخالفان حکومتی جنبش می‌توانند به سرکوب مردم و جلب حمایت خارجی بیاندیشند، اما عمر چنین حاکمیتی کوتاه تر از عمر آنهائی است که برای حفظ قدرت بدان دست می‌زنند! (اخبار صفحه ۴۰ را بخوانید)

مبارزه سیاسی در قاب پنجره نیمه باز مطبوعات

هیچکس نمی‌پذیرد و نمی‌تواند بپذیرد که آنچه در دایره مطبوعات کنونی در ایران می‌گذرد، کوششی است مطبوعاتی، در حصار نشریات. حتی اگر معدود سیاسیون و مبارزانی هم یافت شوند که نبرد کنونی در مطبوعات کشور را نبردی قلمی و مطبوعاتی بدانند، بگیروببندها، توقیف‌ها و محاکمات حکومتی گویای شناخت و درک مخالفان اصلاحات در حاکمیت از دایره سیاسی فعالیت‌های مطبوعاتی در ایران است. درهای احزاب را بسته‌اند و مبارزه در قاب پنجره مطبوعات ادامه دارد.

شاید روزی بتوانند این پنجره‌ها را هم ببندند، اما از آنجا که دوران کم اطلاعی و بی‌خبری مردم از زیر و بم حاکمیت در دهه ۷۰ سپری شده، بدشواری بتوان تصور کرد با بسته شدن پنجره مطبوعات شعله مبارزه سیاسی در ایران فرونشیند. آنچه محتمل‌تر به نظر می‌رسد تبدیل این شعله به حریق است! این تاریخ یکصدسال مبارزه قلمی، سیاسی و مطبوعاتی در جامعه ایران می‌گوید. از دهخدا و نسیم شمال تا دادگاه مطبوعات و حضور حاج‌حبیب‌الله عسگراولادی در هیات منصفه‌آن و مرتضوی جوان در مقام قضاوت آن!

آیت‌الله مهدوی کنی ۶ سال پیش خود را نگران تکرار مشروطه اعلام داشت. این نگرانی تاکنون بارها از دهان هم‌اندیشان وی و آنها که چشم به دهان آیت‌الله کنی دوخته‌اند نیز تکرار شده‌است؛ از جمله از دهان حجت‌الاسلام ناطق نوری در روزهای اخیر. آیت‌الله کنی سرنوشت خویش را در پیوند با سرنوشت روحانیونی هم اندیش خود در انقلاب مشروطه می‌بیند ونگران است. این نگرانی نابجا نیست! هم‌اندیشان وی در انقلاب مشروطه نیز نتوانستند واقعیت را ببینند، نخواستند آن را بپذیرند، فرصتی برای عقب نشینی نیافتند و در کنار آن طبقات و اقشاری ایستادند که باید از حاکمیت به زیر می‌آمدند: فئودال‌ها، زمینداران بزرگ، تجاربزرگ و روحانیونی که ۱۳۰۰ سال از کاروان زمان عقب مانده بودند!

اما، بر تفسیر خطر تکرار مشروطه برای امثال آیت‌الله کنی، آیت‌الله طبسی و حجت‌الاسلام ناطق نوری تبصره‌ای هم وجود دارد که مردم از تکرار آن بیم دارند؛ و آن درآمدن رضاخان از دل حوادث است. همه کوشش مبارزان، سیاستمداران و مردم ایران جلوگیری از پیوند سرنوشت انقلاب ۵۷ و جنبش رفُرمیستی کنونی(اصلاحات) با سرنوشت انقلاب مشروطه است، اما این نگرانی با آن نگرانی که آیت‌الله کنی و هم‌اندیشان وی دارند فاصله‌ای به اندازه دو درک و دو انگیزه دارد. مردم نگران دیکتاتوری، نگران استقلال کشور، نگران سلطه غارتگران، نگران عروج رضاخانی اند که مانند رضاخان میرپنج روی شانه و با حمایت روحانیونی نظیر آیت‌الله کنی درکاخ گلستان جای گرفت و تاجگذاری کرد؛ درحالیکه امثال آیت‌الله کنی نگران بقای حکومت، قدرت و ثروت خویش‌اند. تفاوت نگرانی از تکرار مشروطه دراینجاست!

آنها که از دو- و بلکه سه نسل- امروز در مطبوعات سینه سپر کرده‌اند تا از اندک فضای باز مطبوعاتی، بعنوان سنگر و پنجره‌ای برای مبارزه در راه استقلال، آزادی و جمهوریت دفاع کنند، از تکرار مشروطه و عروج رضاخان جدید نگرانند. تجربه بر تجربه می‌افزایند و دهان به دهان گذشته را می‌شنوند و به سینه می‌سپارند. همه روزنامه‌نویس نبوده‌اند، بلکه شده‌اند، و همه سیاستمدار نبوده‌اند، اما شده‌اند. در همین میدان، هم‌اندیشان آیت‌الله کنی نیز قلم در دست دارند و در دایره نگرانی آیت‌الله کنی می‌نویسند. مطبوعات کنونی، عرصه حضور آنها نیز هست، و آنجا که از قلم و اندیشه کم می‌آورند، از دادگاه مطبوعات برای گرفتن و بستن رقیب استفاده می‌کنند! دو صف مطبوعاتی در برابر هم قرار گرفته‌اند، همچنان که دو صف در حکومت روبروی هم ایستاده‌اند. این صف‌بندی در قامت صف مردم و صف حاکمیت مخالف حق و حقوق مردم نیز در برابر هم قرار دارد.

رهبران سیاسی و مطبوعات

نسل ناظر و حاضر در انقلاب مشروطه، خوش نام و بد نام در خاک خفته‌اند، و از جمع فعالان و حاضران جنبش ملی دهه ۳۰ انگشت شمارانی هنوز در صحنه باقی مانده‌اند. از میان ملیون و مذهبیون بیشتر و از جمع توده‌ایها - چپ دیگری را از آن دوران نمی‌توان شمارش کرد- کمتر. این حاصل جمع، هم ناشی از سن و سالی‌است که بر همه گذشته و هم نتیجه تلفاتی است که توده‌ایهای نسل دهه ۳۰ در جریان حوادث دهه ۶۰ دادند. نام‌آوران و نام‌دارانی دیگر در صحنه نیستند و انگشت شمارانی که باقی مانده‌اند، همچنان در محاق سانسور و کنترل امنیتی! در این حصار نیز، در مقایسه با ملیون و مذهبیون ملی، محرومیت همچنان بر توده‌ایها و چپ‌های غیر مذهبی سنگینی می‌کند.

در فراز و فرودهای ۶ سال گذشته، همه این باقی‌ماندگان، هریک به فراخور اطلاع و آگاهی، حضور در حوادث و فضائی که برایشان در مطبوعات وجود داشته حرف و سخنی گفته و منتشر کرده‌اند. گاه بعنوان خاطره و گاه بصورت گفتگو و مصاحبه؛ و در سرجمع این انتشارات و گفتگوها، نقطه پرگال تجربه و هشدارباش‌ها بر محور دلائل شکست انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد می‌چرخیده و بیم از تکرار دوباره آن در شکل و شمایلی دیگر!

زخم خوردگان جدید

طی نیم دهه اخیر، نسل زخم خورده‌ای پا به میدان گذاشته، که با دهه ۳۰ و جنبش ملی ایران در آن سال‌ها یا با واسطه آشنا شده است. از دهان ناظران و حاضران در صحنه مطبوعات و مبارزه در آن دوران شنیده و یا از قلم آن‌ها حوادث را خوانده‌است. زمان چنان گذشته و چنان خیل عظیمی از جوانان و نوجوانان پا به میدان گذاشته‌اند، که نه تنها در باره حوادث انقلاب مشروطه، نه تنها از جنبش ملی دهه ۳۰، بلکه از انقلاب ۵۷ و سال‌های نخست پیروزی این انقلاب نیز باید با آنها سخن گفت و منتشر کرد، تا بدانند جنبش کنونی ادامه چه رویدادهائی است و آنها که بر مسند قدرت و حکومت نشسته‌اند چه سیری را طی کرده‌اند و چرا و چگونه توانستند قدرت را قبضه کنند. آن گورستان خاک‌آلودی که در ابتدای جاده خاوران با دیواری بلند از شهر جدا شده شرح خونینی از حوادث و رویدادها را در سینه خود دارد؛ آنها که قربانی ترور شدند تا جاده قدرت برای مافیای

کنونی هموار شود، هر یک پاره‌های لحاف چهل‌تکه سرگذشت انقلاب ۵۷اند، همانگونه که خفتگان خاوران پاره‌های این لحاف چهل‌تکه‌اند.

نسلی که در مطبوعات قلم می‌زنند نیز با ارتجاع مذهبی درگیرند، همانگونه که نیروهای مترقی دهه ۳۰ با آن درگیر بودند؛ با توطئه‌های بیت رهبری و بخش‌هائی از نیروهای نظامی و فرماندهان آن درگیرند، همانگونه که نسل دهه ۳۰ با توطئه‌های دربار شاهنشاهی و نیروهای نظامی وابسته با آن درگیر بودند و نسل انقلاب مشروطه با قزاق‌های لیاخف روس و فرمانبر دربار قاچار؛ مبارزان دهه ۳۰ اعم از مذهبی و ملی و غیر مذهبی با مخالفان و خائنین بازمانده انقلاب مشروطیت و هموار کنندگان جاده قدرت رضاخان میرپنج درگیر بودند؛ نسل زخم خورده نیم دهه اخیر نیز با یاران به ثروت و قدرت دست یافته و پشت به آرمان کرده دوران پیش و پس از انقلاب ۵۷ درگیرند

مطبوعات تریبون این نبرد است. همانگونه که در دهه ۳۰ چنین بود. چهره‌ها و قلم‌ها در دو جبهه، این نبرد را بازتاب می‌دهند. همانگونه که در دهه ۳۰ و جنبش ملی چنین بود. در آن دهه دکتر حسین فاطمی در مقابله با احمد دهقان سرمقاله‌های روزنامه "باختر امروز" را می‌نوشت و از جنبش ملی دفاع می‌کرد و سید نابکاری بنام "مهدی میراشرافی" در روزنامه"آتش" نفت بر حریق کودتا می‌پاشید. در نیم دهه اخیر سعید حجاریان در کسوت روزنامه نگار به صحنه بازگشته و آب بر آتشی می‌پاشد که حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان برپا می‌کند. حیرت آور آنکه هم حسین فاطمی را به گلوله بستند و هم سعید حجاریان را. هم او از مرگ جست و تا دم کودتای ۲۸ مرداد و تیرباران متکی به عصا راه رفت و هم حجاریان نیمه فلج بر صندلی چرخدار به راهش ادامه می‌دهد. سرنوشت‌ها نباید یکسان شود. این مشتی از خروار است!

دو نسل از رهبران و روزنامه نگاران: مبارزان و رهبرانی که روزنامه نگار شدند و سیاست و مبارزه را با قلم ادامه دادند و روزنامه‌نگارانی که مشق سیاست و مبارزه را ابتدا در روزنامه‌ها نوشتند، در برابر دیدگان ما بخشی از تاریخ مطبوعات و مبارزه را شکل می‌بخشند.

سرگذشت مطبوعات یکصد سال اخیر ایران، هرگز جدا از سرگذشت انقلاب مشروطه، جنبش‌ملی و خیزهای انقلابی نبوده‌است؛ همانگونه که سرگذشت سیاست و مبارزه جدا از مطبوعات نبوده‌است. علامه دهخدا، احسان طبری، صادق‌هدایت، حسین فاطمی، ملک‌الشعرابهار و احمد کسروی یگانه نگین‌های زمرد این انگشتری نبودند؛ "میرجعفرپیشه وری" رهبر حکومت خودمختار آذربایجان نیز مدیرمسئول و سرمقاله نویس خوش قلم روزنامه "آژیر" بود! همچنان که سیدضیاء انگلیسی، رهبر پشت صحنه کودتای ۲۹ اسفند و روی کار آمدن رضاخان هم مشق سیاست را ابتدا از روزنامه‌ها شروع کرد.

این سیل قلمی که اکنون و در نیم دهه اخیر مطبوعات را با خود برده، سرگذشتی به قدمت یکصدسال مبارزه مطبوعاتی–سیاسی دارد و سرچشمه‌ای خشک نشدنی: قریحه سیاسی و ذوق روزنامه‌نگاری مردم ایران!

این نبرد را بازتابی هم در مهاجرت هست؟ درکی از آنچه آنجا می‌گذرد، دراینجا وجود دارد؟ کاروان در آنجا خواهد رفت و در اینجا در گل خواهد ماند؟ **توفانی در فنجان و اقیانوسی در تلاطم!**

مجلس موظف است برای این پرسش مهم پاسخی قانع کننده بیآبد: موتلفه اسلامی واحدهای نظامی دراختیار دارد یا خیر؟

موتلفه اسلامی حزب مسلح در ج.ا

تحزب و فعالیت حزبی در تمام دنیا معنائی کم و بیش یکسان دارد. داشتن اساسنامه، تدوین مرامنامه و ارائه برنامه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و سپس تلاش تبلیغاتی و سازمانی برای تحقق این مجموعه درجامعه و در حاکمیت.

احزاب تا وقتی در خارج از حاکمیت اند نقش اپوزیسیون را دارند، وقتی در حاکمیت شریک می‌شوند سیاست اتحادی را پیش می‌برند و وقتی اکثریت را در اختیار دارند به تناسب قدرت و وسعت نیروی اجتماعی که توانسته‌اند بسیج کنند در راه تحقق اهدافشان گام بر می‌دارند. هیچ حزبی، در کلیت خود، در هیچ کشوری نتوانسته و اساسا نمی‌تواند سخنگوی همه طیف‌های اجتماعی یک جامعه، بصورت یکسان باشد. هر حزبی به نسبت نزدیکی به این طیف و یا آن طیف اجتماعی و یا برخاستن از میان بخشی از اقشار و طبقات اجتماعی، طبعا سخنگوی آن بخش از طبقات و اقشار اجتماعی، در کلیت خود است.

از کمون پاریس و حتی پیش از آن، از ابتدای انتشار مانیفست حزب کمونیست که در واقع منشور و کارپایه تحزب در جهان به حساب می‌آید، تعریف تحزب در کشورهای مختلف جهان، با کمی پس و پیش کردن جملات و مفاهیم بالا، همان است که ذکر شد.

در ایران نیز تاریخ تحزب و آنچه که در تاریخ احزاب سیاسی ایران ثبت است، (می‌توان مراجعه کرد به تاریخ احزاب سیاسی ملک‌الشعرای بهار و رسول مهربان) خارج از این چارچوب عمومی نیست. به همین دلیل، درجمهوری اسلامی نیز، پس از خارج ساختن همه احزاب سیاسی و سابقه دار ایران از صحنه فعالیت علنی و آشکار و قانونی در جامعه، وقتی احزابی با اندیشه‌ها و بقولی "ایدئولوژی اسلامی" تشکیل شد نیز، از این چارچوب نتوانست خارج شود. نه فقط حزب جمهوری اسلامی، نه فقط جمعیت موتلفه اسلامی، که حتی جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز و تا حدودی انصارحزب‌الله هم نتوانستند از این چارچوب فراتر روند. جبهه مشارکت ایران اسلامی، حزب همبستگی، دفتر تحکیم، کارگزاران سازندگی و نیز به همین ترتیب. همه آنها نیز ناچار به انتخاب شعار، برنامه، اساسنامه، کنگره و مصوبه شدند، گرچه در چارچوب تنگ و یا وسیع‌تر نظراتی که داشته و دارند.

این تعریف مربوط به زمان و دورانی است که شرایط عادی و غیر جنگی در کشور حاکم است. یعنی کشور در اشغال نیروهای نظامی بیگانه نیست و فضای سیاسی در کشور نیز چنان بسته و فعالان حزبی و

سیاسی چنان تحت پیگرد نیستند که به کوه و کمر زده و به جنگ پارتیزانی دست بزنند. به همین دلیل نیز تاکنون بارها از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون- بیانیه‌ها، قوانین و مقرراتی تنظیم، تصویب و ابلاغ شده مبنی بر اینکه نظامیان وارد کار حزبی و تشکیلاتی نشوند و سازمان‌های سیاسی نیز تشکیلات نظامی نداشته باشند و مسلح نیز نباشند. اگر هم بوده‌اند و داشته‌اند، منحل کنند و یا تحویل دهند. از فرمان ۱۰ ماده‌ای آیت‌الله خمینی تاکنون بارها تصمیماتی در همین زمینه گرفته شده و اتفاقا هر بار که خواسته اند بزرگترین اتهامات را در پرونده یک فعال سیاسی ثبت کنند، در مطبوعات نوشته‌اند که اسلحه‌ای را درخانه او یافته‌اند. از جمله و بعنوان آخرین نمونه‌های تاریخی ادعای کشف اسلحه در خانه دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و حتی مهندس عزت‌الله سحابی دبیر و هماهنگ کننده **"اتحاد نیروهای ملی-مذهبی"** در دوران اخیر است، که با اعتراض و تکذیب شدید و قاطع هر دو شخصیت نامبرده همراه شد و هر دو آنها، این را یک پرونده سازی برای غیر قانونی کردن این دو تشکل و سازمان و مجازات‌های سنگین برای وابستگان به آنها ذکر کردند.

ظاهرا، از بدو تاسیس جمهوری اسلامی تاکنون، همه قوانین و مقررات مربوط به ممنوع بودن وابستگی نیروهای نظامی، یک تشکل سیاسی را شامل نشده‌است و آن جمعیت موتلفه اسلامی است. تمام تعریف یاد شده در بالا شامل حال این جمعیت می‌شود. یعنی اساسنامه‌دارد، مرامنامه دارد، برنامه اقتصادی و سیاسی دارد، تشکیلات دارد، پلنوم برپا می‌کند و به سبک تمام احزاب جهان کنگره برگزار می‌کند، اما در کنار این فعالیت قانونی و بسیار آزاد، که خاص فعالیت در یک جامعه غیر جنگی و در حالت عادی است، به سبک کشور اشغال شده و یا حزب در حال جنگ پارتیزانی واحد نظامی هم دارد. یعنی هم در حالت صلح و مسالمت بسر می‌برد و هم در حالت نظامی و پارتیزانی! هم آماده فعالیت سیاسی است و هم آماده فعالیت نظامی و آنگونه که مشاهده می‌شود، درتمام این سال‌ها در هر دو عرصه فعالیت داشته و می‌کوشد یگانه حزب سیاسی-مسلح در ایران شود!

اینکه فرمانده بسیج سپاه پاسداران و جانشین فرمانده سپاه پاسداران وابسته به رهبری این حزب سیاسی است و اینکه گفته می‌شود لباس شخصی‌ها واحدهای نیمه مسلح وابسته به این جمعیت هستند و در سازماندهی بسیج بعد از جنگ نیز کار در دست رهبری جمعیت موتلفه اسلامی بوده است، حرف و سخنی نیست که بتوان از کنار آن عبور کرد و نگران ادامه برخی عملیات تروریستی و فرا روئیدن آنها به یک عملیات نظامی برای قبضه حاکمیت نبود. شک و شبهه‌هائی که در این عرصه وجود دارد باید رفع شود و بصورت مشخص معلوم شود که **"جمعیت موتلفه اسلامی دارای واحد نظامی هست یا خیر؟ با واحدهای نظامی ارتباط سازمان دارد یا خیر؟ فرماندهان سپاه و بسیج در رهبری این جمعیت حضور دارند یا نه؟ لباس شخصی‌های نیمه مسلح در اختیار این جمعیت هستند یا خیر و بالاخره اینکه سلاح در اختیار جمعیت موتلفه اسلامی قرار دارد یا خیر؟»** تفاوت نمی‌کند که این سلاح را از خارج و از طرق غیر قانونی وارد کشور کرده و افراد وابسته به خود را به آن مسلح کرده باشند و یا سلاح‌های مجاز و سازمانی ارتش و سپاه پاسداران در اختیار آن باشد!»

کمیسیون احزاب مجلس ششم وظیفه دارد برای این پرسش پاسخی مستند ارائه دهد: **«از طریق بودجه کمیته‌امداد که سرپرستی آن با حاج‌حبیب‌الله عسگراولادی است، لباس نظامی برای بسیج جدید خریده شده‌است یا خیر؟ و از همین بودجه حقوق به لباس شخصی‌ها و بسیج داده می‌شود یا خیر؟»**

پیوند تاریخی بنیادگرایان امریکا و ج.ا

حمایت امریکا از طالبان تا حد اعطای ۴۵ میلیون دلار کمک به آن در ماه مه ۲۰۰۱، حمایت امریکا از بنیادگرایان حاکم عربستان سعودی و بنیادگرائی نظامیان پاکستان نمونه‌هائی از حمایت آن کشور از بنیادگرائی در سال‌های اخیر در منطقه خاورمیانه‌است. جبهه ارتجاع در جمهوری اسلامی نیز پیوسته روی این حمایت تاریخی حساب حکومتی برای خویش باز کرده‌است و هر بار که جمهوریخواهان در امریکا بر سر کار بوده‌اند مناسبات زیرمیزی خود با امریکا را، برمبنای همین حمایت تاریخی بیشتر کرده‌است؛ این کوشش اکنون نیز علیرغم همه درشت کوئی‌ها و نرم‌رفتاری‌ها ادامه دارد.

از آغاز دهه ۸۰ میلادی حمایت از بنیادگرائی اسلامی، محور اصلی سیاست‌خارجی امریکا در مقابله با "خطر کمونیسم" و جنبش‌های مترقی و مردمی را تشکیل می‌داد.

بوش در اولین سخنرانی خود پس از انفجارهای ۱۱ سپتامبر از شروع یک "جنگ‌صلیبی" جدید سخن گفت. استفاده از اصطلاح جنگ صلیبی با واکنش گسترده دولت‌های عرب مواجه شد. روزنامه نیویورک تایمز سخنرانی "محورشیطانی" بوش را از نظر فلسفی پاسخ بنیادگرائی مسیحی به سخنرانی معروف آیت‌الله خمینی که طی آن امریکا را "شیطان بزرگ" نامید ارزیابی کرد.

روزنامه"الاهرام" چاپ قاهره مورخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ در رابطه با بنیادگرائی حاکم بر سیاست خارجی امریکا نوشت: «مذاهب، ایدئولوژی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی دارای بعد معنوی بشمار می‌آیند. حوادث ۱۱ سپتامبر صحت این ادعا را ثابت کرد. بوش، بن‌لادن، تونی بلر و پاپ، همه به یک زبان سخن می‌گویند. آنها بنام خدا بدنبال نفت هستند و در این راه هر مخالف و مانعی را "شیطانی" می‌نامند. زمانی که بوش به افغانستان اعلام جنگ کرد، نظامی‌گری خود را با مذهب آراست و ادعا کرد که عدل ازلی و ابدی امریکا، به نبرد شر و شیطان آمده‌است. یازده سال پیش، پدر او در جنگ خلیج صدام حسین را "شیطان" معرفی کرد. البته نباید نقش پاپ را فراموش کرد که در آستانه حمله امریکا به افغانستان با سفر به ازبکستان و دیگر کشورهای حوزه دریای خزر، جاده معنویت را برای تجاوز به افغانستان و نهایتا کنترل ذخائر عظیم نفت و گاز این منطقه فراهم کرد.»

در عرض ۶۸ سال گذشته، در کاخ دادگستری امریکا، مجسمه‌ای نیمه عریان از الهه عدالت وجود دارد. "اشکراف"، وزیر دادگستری بوش، ماه گذشته دستور داد با هزینه‌ای بالغ بر ۸ هزار دلار این مجسمه را با پرده‌ای آبی رنگ بپوشانند زیرا دیدن این مجسمه را خلاف موازین اخلاقی مورد نظر خود می‌داند. بخشی از اعتراضات گسترده به این سیاست بنیادگرایان حاکم در کاخ سفید از زبان یکی از قانونگذاران امریکا در سخنرانی پیش از دستور در سنا چنین منعکس شد: «دولت بجای هزینه‌ای بالغ بر ۸ هزار دلار برای پوشاندن این مجسمه می‌توانست با کمتر از یک دلار، در کابل بورقه (حجاب اسلامی به سبک افغان‌ها) خریده و بورقه طالبانی را تن الهه عدالت کند.»

نتایج مذاکرات و توافق‌های پنهان امریکا و جناح راست حاکمیت ج.ا را در لابلای مطالب مطبوعات و سخنان رهبران این جناح باید دنبال کرد و فاش ساخت!

شرایط امریکا و پذیرش آن از سوی مخالفان اصلاحات!

نتایج مذاکرات پنهان با امریکائی‌ها بتدریج در تصمیمات و مواضع رهبران و مطبوعات جناح راست منعکس می‌شود!

انتشار برخی اخبار مربوط به دیدارهای پنهان و مذاکرات پنهان‌تر میان دیپلمات‌های اعزامی وابسته به جناح راست جمهوری اسلامی با امریکا، اکنون با موضع‌گیری‌های این جناح در مطبوعات وابسته به خود، از یک حرکت سازمان یافته خبر می‌دهد. تحرکی که در گذشته نیز به چشم میخورد، اما اکنون شتاب بیشتر و فوق‌العاده‌ای به خود گرفته‌است. شاه بیت این تحرکات، در عرصه تحولات اقتصادی جناح راست به چشم می‌خورد. در این عرصه، بر خلاف عرصه سیاسی که مذاکرات را پنهان پیش می‌برند، آنها موضع خود را بیش از هر زمان دیگری بی پروا اعلام می‌کنند.

نشریه "شما" ارگان مطبوعاتی جمعیت موتلفه اسلامی در مقاله ای در شماره ۲۵۱ خود ضمن انتقاد از به اصطلاح "**کندی فرایند خصوصی سازی**" نوشت که بیش از پنج ماه پیش اقای ایرج ندیمی عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، اقای طهماسب مظاهری وزیر امور اقتصادی و دارایی را جهت پاسخگویی به روند ناقص و کند خصوصی سازی به مجلس شورای اسلامی فراخواند. وزیر اقتصاد از مجلس شش ماه فرصت خواست تا اقدامات لازم را به عمل آورد تا هر چه سریعتر کارخانجات و واحدهای ملی باقیمانده که هنوز به تملک سرمایه داری تجاری ایران در نیآمده است را خصوصی سازی کند اما به نوشته شما با گذشت شش ماه " هیچ اقدام اساسی و تدبیر و برنامه شفافی از طرف این سازمان دولتی برای کوچک کردن تصدیگری دولت یا خصوصی سازی انجام و یا ارائه نشده است"

شما در ادامه یادآور میشود: "طی سالهای هفتاد تا هشتاد حدود هشت هزار میلیارد ریال سازمان خصوصی سهام شرکتهای دولتی را به بخش خصوصی واگذار کرده است لیکن این اقدام نسبت به انچه طی سالهای طی شده میبایست انجام میگرفت بسیار ناچیز و غیرمحسوس است"

ارگان موتلفه تهدید می‌کند که بی توجهی هیئت وزیران در مورد خصوصی سازی" دولت را با بحران شدید درآمدی مواجه خواهد ساخت "

به نوشته شما "اگر فرایند فعلی اصلاح نشود خصوصی سازی کند و غیرپویا خواهد ماند"

ارگان سرمایه داری تجاری ایران سپس به مسئله واگذاری چهارده شرکت وابسته به صنعت نفت به سرمایه داران خصوصی اشاره کرده و ازتاخیر دراجرای آن شکایت می‌کند.

شما در پایان نتیجه گیری می‌کند که " با توجه به عدم توانایی های دولت بسیار بعید است؛ خصوصی سازی همچنان آرام آرام و لاک پشتی روند گذشته را دنبال خواهد نمود و بالاخره بدلیل عدم کارایی سیستم ضعیف دولتی نتیجه مطلوبی از این سیاست حاصل نخواهد شد"

همزمان با این مطلب روزنامه رسالت از قول موسی غنی نژاد، یکی از نظریه پردازان امر خصوصی سازی در جمهوری اسلامی که هرچه دل تنگش بخواهد در مطبوعات منتشر می‌کند، در باره فساد گسترده مالی واقتصادی در جمهوری اسلامی بدون اشاره به نهادهای پرقدرت اقتصادی وابسته به بیت رهبری و عدم نظارت دولت بر آنها و بدون اشاره به ضرورت آزادی مطبوعات برای پرداختن به ریشه‌های واقعی این فساد از درون جعبه‌مارگیری صندوق‌بین‌الملل پول و بانک جهانی نسخه زیر را بیرون آورده و مینویسد: فساد، ناشی از اقتصاد دولتی و تخصیص غیر بهینه منابع است!

رسالت، که برای انتشار نظرات اقتصادی تائید کننده خصوصی سازی مرزهای "خودی" و "غیرخودی" و ظاهر با "ریش" و یا "بدون ریش" را فراموش می‌کند، از قول غنی نژاد مدعی میشود : "غیردولتی کردن اقتصاد و مقررات زدایی از فعالیتهای اقتصادی، کاهش مراحل دیوانسالاری و درنهایت خصوصی سازی باید مورد توجه قرار گیرد"

بنظر غنی نژاد دولتی بودن اقتصاد عوارضی دارد که " مهمترین عارضه کنونی آن بیکاری جوانان است"

رسالت در مقاله ای دیگر به تاریخ بیست و ششم اسفند هشتاد با چاپ کامل مقاله ای از نشریه اقتصاد ایران، که نماینده رسمی نشریه اکونومیست لندن در تهران است، بشدت به دولت حمله کرده و عدم کارایی اقتصاد ایران را ناشی از دولتی بودن اقتصاد ایران ارزیابی میکند.

همزمان با انتشار این اخبار، دادگستری تهران برای روزنامه عصر ما، به اتهام تشویش اذهان عمومی، اما در واقع به اتهام مخالفت با خصوصی سازی حکم توقیف صادر کرد!

در همین حال هیات منصفه دادگاه مطبوعات نظر خود را در باره محاکمه محسن میردامادی مدیرمسئول روزنامه "نوروز" اعلام داشت: محکومیت! جرم نوروز هم انتشار مقالاتی در مخالفت با خصوصی سازی است؛ گرچه بهانه‌های دیگری را عنوان کرده باشند.

دادگاه مطبوعات یک هیات منصفه‌هم دارد. گرداننده اصلی این هیات منصفه کسی نیست جز حاج حبیب الله عسگراولادی دبیرکل موتلفه اسلامی و صاحب امتیاز نشریه شما ارگان موتلفه اسلامی!

همزمان به این تحولات روزنامه" سیاست روز" نشریه دیگر جناح راست ضمن چاپ مصاحبه ای با **محمد باقر حکیم**، عنوان بزرگ صفحه اول خود را به این جمله اختصاص داد که " **صدام مستحق حمله نظامی است** ". از آنجا که محمدباقر حکیم را کمیته امداد عسگراولادی و شورای تبلیغات اسلامی آیت‌الله جنتی اداره می‌کنند، این سخنان وی، اعلام پذیرش خواست امریکا برای همکاری جمهوری اسلامی با امریکا برای

حمله نظامی به عراق نیست که از دهان محمدباقر حکیم بیرون آمده؟ و جناح راست به این ترتیب خود را هرچه بیشتر با امریکا و صندوق‌بین‌المللی پول هماهنگ و همسو نمی‌کند؟ این همسوئی و هماهنگی حاصل آن مذاکرات پنهانی نیست که گفته می‌شود ابتدا در قبرس شروع شد و سپس با سفر به امریکا دنبال شد؟

اگر این اخبار را در کنار مطالب روزنامه رسالت در انتقاد از دولت بدلیل کندی روند خصوصی سازی و چاپ عکس بزرگ رنگی موسی غنی نژاد کارشناس اولترالیبرال و معتبر رادیوهای آزادی و بی بی سی و نماینده فکری و نظری صندوق بین المللی در دانشگاه‌های ایران قرار دهیم بنظر میرسد که جناح راست خود را آماده برداشتن نیم گام آخر را برای علنی کردن مناسبات ویژه با امریکا می‌کند. برای برداشتن این نیم گام آخر باید از سد دولت خاتمی و متحدان متمایل به چپ آن در جبهه دوم خرداد عبور کرد. بعد از تعطیلات نوروزی، باید منتظر توطئه‌های تازه‌ای برای زمینه سازی برداشته شدن این نیم‌گام بود.

شرایط امریکا چه می‌تواند باشد و آنها که می‌خواهند نیم گام آخر را بردارند چگونه خود را برای پذیرش این شرایط آماده می‌کنند:

۱– مذاکرات باید پنهان باشد، زیرا در مذاکرات علنی و زیر نظارت مردم نمی‌توان امتیاز گرفت. این شرط امریکا را رهبر جمهوری اسلامی با نفی حق مجلس برای رسیدگی به مسئله مذاکره با امریکا و حملات گاه و بیگاهی که به موضوع مذاکره با امریکا می‌کند که در واقع منظور از ان همان مذاکرات علنی است تاکنون تامین شده است.

۲– با حمله نظامی امریکا به عراق نباید مخالفت شود. این شرط نیز، بموجب مواضعی که اخیرا نشریه شما و جمعیت موتلفه اسلامی شانه به شانه روزنامه "رسالت" اتخاذ می‌کند پذیرفته شده است. انتشار مصاحبه باقر حکیم زنده ترین سند است. این مواضع حتی از مواضع حکومت‌های عرب وابسته به امریکا درمنطقه نیز جلوتر است.

۳– بنگاه های اقتصادی ملی و متعلق به مردم و مهمتر از همه نفت ایران که یک قرن مردم ایران مبارزه کرده اند تا آن را ملی کنند، به خواست امریکا و در چارچوب "لیبرالیسم جهانی" باید خصوصی شود. در این زمینه نیز مطالبی که نشریه شما و رسالت منتشر می‌کنند و نمونه‌هائی از آن نیز در بالا آمد نشان دهنده توافق جناح راست با شرایط امریکاست. این جناح نه فقط با این شرط موافق است بلکه خود را بیش از همه در آن ذینفع میداند و اساسا انتقادش به دولت در آن است که چرا این اقدامات را سریعتر انجام نمیدهد.

۴– امریکا حتی پیش از به ریاست جمهوری رسیدن جورج دبلیو بوش و در اعلام تز "اعتدال" از سوی سایروس ونس– با حضور نیروهای طرفدار هر نوع سیاست مخالف خصوصی سازی لیبرالیستی در ارگان های تصمیم گیری جمهوری اسلامی مخالف است. این شرط را نیز رهبر جمهوری اسلامی در تعیین ترکیب اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام پذیرفت و حتی یک گام هم جلوتر گذاشت و اصولا جلوی حضور آنان را در مجمع گرفت چه رسد به داشتن نقش تعیین کننده در این مجمع!

آنچه، بعد از یورش به نیروهای ملی–مذهبی و مدافع استقلال کشور ناتمام مانده سرکوب نیروهای چپ مذهبی و کسانی است که حاضر به تسلیم در برابر شرایط امریکا نیستند. برای رسیدن به این مقطع، فعلا تمام تلاش آنست که ارتباطهای مطبوعاتی آنها با مردم قطع شود. حکم توقیف نشریه عصرما و حکم قریب الوقوعی که قرار است بر علیه روزنامه نوروز و محسن میردامادی صادر شود در جهت اجرای این شرط است.

بنابراین، لازم نیست متن پروتکل توافق‌های جناح راست جمهوری اسلامی با امریکا رسما منتشر شود و رهبر پذیرش آن را اعلام کند، پیش از انتشار این پروتکل‌ها هم می‌توان با کنار هم قرار دادن تکه‌های پراکنده، آن لحاف چهل تکه‌ای را در معرض دید افکار عمومی قرار داد که روی سر مذاکرات و زدوبندهای پنهان کشیده‌اند. این که رهبر در سخنرانی‌هایش چه می‌گوید، کوچکترین ارزش و اعتباری ندارد، آنچه اعتبار دارد و باید بدقت آن را بازشناخت و افشاء کرد ردپاهای گفتگوهای پنهان و نتایج آن در موضع‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی جناح راست است. جناحی که دیپلمات‌های مخفی به قبرس و امریکا اعزام داشته و بی شک رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام همانقدر در جریان جزئیات آن قرار دارد که رهبر و بیت او! آنچه در محاسبات امریکا و راستگرایان ظاهرا جائی ندارد مردم ایران است که همیشه درس بزرگی به برباد دهندگان استقلال کشور و بازیگران پشت به مردم در صحنه سیاسی کشور داده‌اند.

تحولات روزهای آینده نه فقط بیشتر مضمون مذاکرات پنهان میان جناح راست و امریکا را نشان خواهد داد، بلکه صحنه های دیگری از کشاکش و مبارزه میان قدرت مردم و توان نیروهای ضدمردم را به نمایش خواهد گذاشت.

روضه خصوصی سازی را چه کسانی می‌خوانند؟

نام فریدون خاوند برای کسانی که به رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور گوش میدهند نام آشنائی است. کمتر کسی است که تفسیرهای تکراری وی در رادیوهای آزادی و بی. بی. سی و فرانسه را نشنیده باشد و در تفسیرهای و این چند جمله را به خاطر نیآورد که اقتصاد ایران "اقتصادی است دولتی". فرایند خصوصی سازی در ایران کند و ناپویاست ، اقصاد ایران بدلیل دولتی بودن از چند اژدها و پلنگ و چابکسواران آسیای جنوب شرقی عقب افتاده است.

او که در خارج از کشوراست و آسان‌تر از موسی غنی‌نژاد می‌تواند درباره ضرورت مناسبات همه جانبه با امریکا دفاع کند معتقد است گره کور اقتصاد ایران، نه در متمرکز شدن این اقتصاد در دست مافیای تجاری، بلکه در عدم رابطه با امریکاست. ایشان اعتقاد دارد نظام سرمایه‌داری غالب نیست، زیرا دولت بر این اقتصاد تسلط دارد. اینکه سرمایه‌داری تجاری از نظر ایشان سرمایه‌داری به حساب نمی‌آید و قدرت حکومتی در واقع در دست این سرمایه‌داری در جمهوری اسلامی است اساسا در تفسیرهای ایشان جائی ندارد.

گفتارهای خاوند و غنی‌نژاد با ظاهری اقتصادی و نه سیاسی و ایدئولوژیک هر روز تکرار می‌شود تا فریدون خاوند به عنوان یک کارشناس

بی‌طرف در خدمت مبلغان لیبرالیسم اقتصادی در ایران قرار گیرد و چون ریش و تسبیح هم ندارد حرفش بیشتر به دل‌ها در ایران بنشیند!

اما اگر کسی نظری مخالف نظرات غنی نژاد و خاوند (در داخل و خارج کشور) بگوید، فورا با حربه ایدئولوژی به سراغش می‌روند و مارک چپی بر پیشانی‌اش می‌نشانند. این آقایان آنقدر بی‌طرفند که در تمام این سال‌هائی که اقتصاد آسیای جنوب شرقی فرو ریخت، در کشورهای مجری خصوصی سازی بزرگترین بحران‌های اقتصادی-اجتماعی بوقوع پیوست و حتی در باره قیام گرسنگان آرژانتین و تظاهرات و اعتصابات دنباله‌دار و عظیم در اسپانیا و ایتالیا لب از لب علیه خصوصی سازی و نتایج فاجعه بار لیبرالیسم در این کشورها و مناطق از هم باز نکردند!

این دو کارشناس و بویژه خاوند آنقدر بیطرف اند که معمولا نظری مستقل از قول خودشان عنوان نمی‌کنند. هر چه میگوید از قول "منبع آگاه" و" کارشناسان معتبر" است، که البته و شاید از سر تصادف همه این کارشناسان اگاه و منابع معتبر و مطلع، مانند اقای فریدون خاوند می‌اندیشند و ایدئولوژی اولترالیبرال را در کمال بیطرفی پذیرفته اند!!

با شنیدن حرفهای تکراری خاوند از انواع رادیوهای خارج از کشور این سئوال به ذهن میرسد که مگر در خارج از کشور قحطی اقتصاددان است که یک نفر باید مدام از اقتصاد دولتی ایران و کندی فرایند خصوصی سازی و چابکسوران آسیا سخن بگوید.

پاسخ این پرسش را نه در کمبود اقتصاددان بلکه در جایی دیگر باید جستجو کرد. مسئله در اینجاست که بر خلاف آنچه تصور میشود در رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور سانسور ایدئولوژیک حکمفرماست. این سانسور از طریق دستورالعمل هایی که به آن "دیرکتیو" یا رهنمود می‌گویند اعمال میشود. این دیرکتیوها از طریق دستگاه های سیاست خارجی و داخلی کشور پخش کننده رادیو به مدیران رادیوها و از طریق آنها به مسئولان قسمت‌های مختلفی ابلاغ میشود که مسئولیت رعایت آنها را برعهده دارند. یک نمونه از این رهنمودها را چندی پیش روزنامه "ماریون" چاپ فرانسه افشا کرد که مدیریت رادیوی بی. بی. سی به مسئولین بخشهای مختلف ان ابلاغ کرده بود تا اطلاع ثانوی از بکار بردن واژه "تروریست" در مورد بخشی از مبارزان فلسطینی خودداری کنند. همین نمونه نشان میدهد که سانسور چه ابعادی در این رادیوها دارد. مکانیسم و سازوکار گردانندگی این رادیوها به شکلی است که اصولا تخطی از رهنمودهای آن ممکن نیست و به فرض اینکه کسی از آن تخطی کند، البته زندانی‌اش نمی‌کنند و اخراج می‌شود کرد که درکشورهای سرمایه داری مترادف با مرگ تدریجی است. این سانسور در عرصه اقتصادی که مستقیما با منافع طبقاتی سرمایه داری حاکم بر کشورهای غرب ارتباط دارد فوق العاده شدیدتر است. اگر در عرصه سیاسی ضرورت حفظ ظاهر بیطرفانه حدی از آزادی را برای تهیه کنندگان اخبار و گزارشهای این رادیوها فراهم می‌آورد در عرصه اقتصادی از این بیطرفی حتی سایه‌ای هم به چشم نمی‌خورد. در اینجا تنهاکسانی می‌توانند به گفتارهای این رادیوها راه پیدا کنند یا بعنوان کارشناس و اقتصاددان معتبر مورد مشورت قرار گیرند، که جز دفاع از ایدئولوژی اولترالیبرال، خصوصی سازی، بازکردن دروازه‌ها بر روی کالاهای کشورهای غربی، حمایت از آزادی بی قید و شرط سرمایه‌گذاران خارجی و امثال ان نظر دیگری نداشته باشند. عرصه نظریات اقتصادی بیش از هر جای دیگر عرصه جامعه تک صدایی است که در آن جز صدای تکراری اولترالیبرالیسم صدایی دیگر نباید شنیده شود. بنابراین در خارج از کشور نیز، نظیر داخل کشور اقتصاددان کم نیست اما آنهائی دست باز در سخن‌گفتن، مقاله‌نوشتن و گفتگوهای رادیوئی و مطبوعاتی دارند که متمایل به خواست سرمایه‌داری جهانی در خارج و سرمایه‌داری تجاری داخلی سخن بگویند.

پیامدهای سیاست‌های اولترالیبرال چه در اروپا، چه در آسیا و افریقا و امریکای لاتین اکنون وضعیتی انفجاری را در نتیجه بی‌عدالتی و نابرابری طبقاتی بوجود آورده است که روزبروز بخشهای وسیعتری از مردم و گروه های اجتماعی را به عرصه مبارزه با آن می‌کشاند. نمونه این مبارزه را در تظاهرات نوبتی در جریان اجلاس سران کشورهای غرب و گردهمآئی‌های مشابه آن، از جمله در سیاتل امریکا، لیون فرانسه، جنوا در ایتالیا، لاکن در بلژیک و در همین روزهای اخیر در تظاهرات بزرگ بارسلون و اعتراض میلیونی در ایتالیا شاهدیم.

گزارش یک خبرنگار ایرانی:

مناسبات پنهان با امریکا!

مجله "ویلج‌ویس" چاپ نیویورک، اخیرا مقاله‌ای را به قلم یکی از خبرنگاران سابق روزنامه توقیف شده زن بنام "کاملیا انتخابی‌فرد" منتشر کرده‌است. در این مقاله پیرامون مناسبات پنهان جبهه مخالفان اصلاحات با امریکا آمده‌است « در ماه گذشته هادی نژاد حسینیان سفیر ایران در سازمان ملل که وابسته به نیروهای محافظه کار جمهوری اسلامی است، ملاقاتی با نمایندگان وزارت خارجه امریکا داشته‌است. سخنگوی بخش خاورنزدیک وزارت خارجه امریکا به ما گفت که وی از این ملاقات بی‌اطلاع است ولی هر نشستی که اخیرا میان مقامات امریکا و ایران انجام گرفته باشد به منظور هماهنگی در مقابله با نیروهای القاعده و طالبان بوده‌است »

گزارش مذکور چنین ادامه می‌یابد: « روز ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ نژاد حسینیان برای شرکت در جلسه‌ای با تعدادی از مقامات امریکا به واشنگتن سفر کرد همچنین در ماه مارس سال گذشته آیت‌الله خزعلی، یکی از سرشناس‌ترین رهبران جناح راست افراطی ایران که عضو مجلس خبرگان است، بمنظور سخنرانی در مرکز اسلامی واشنگتن و معالجات پزشکی وارد واشنگتن شد و گفته می‌شود در این سفر او نیز ملاقات‌هائی با مقامات امریکائی داشته‌است. وی از رهبران یک سازمان مذهبی-سیاسی موسوم به "حجتیه" است که آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۷۸ فعالیت آن را در ایران به آن دلیل که با انقلاب مخالف بود و با سازمان امنیت شاه ارتباط داشت ممنوع کرد، اما اکنون گفته می‌شود بزرگترین تشکیلات سیاسی در جمهوری اسلامی متعلق به این سازمان است. این سازمان از نظر ایدئولوژیکی شباهت‌های زیادی با طالبان افغانستان دارد و گفته می‌شود با گروه القاعده نیز در تماس بوده‌است.»

انتخابی فرد سپس در قسمت پایانی گزارش خود اشاره به تهدیدات امریکا و تاثیر آن برفضای سیاسی ایران کرده و می‌نویسد:« تهدیدات اخیر بود برای جناح مخالف اصلاحات در حکم یک مائده آسمانی بود.»

عالیجنابانی که بر شانه‌های خود نخل و شمشیر طلائی حمل می‌کنند
و با رویای ژنرال مُشرف پاکستانی سر بر بالین می‌گذارند

خاکریزهای فتح نشده

صف تقسیم شده ۷ گروه مجاهد

محکومیت محمدسلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به ۵ سال زندان و صدور حکم توقیف نشریه "عصرما" ارگان مطبوعاتی این سازمان، یکبار دیگر سرنوشت پرفراز و نشیب چند گروه و سازمان مذهبی پیش از انقلاب بهمن و رهبران آن را در دوران پیروزی انقلاب و اعلام جمهوری اسلامی در برابر دیدگان قرار می‌دهد. سرنوشتی که با سرنوشت انقلاب بهمن ۵۷ در پیوند است و صف آرائی کنونی آنها نیز جدا از دیگر صف‌بندی‌های حکومتی و صف‌آرائی‌ها در جنبش اصلاحات و تحولات در جامعه امروز ایران نیست. هرکدام از رهبران این ۷ گروه در سنگرها و خاکریزهای جنبش و ضد جنبش برای خویش خاکریزی برپا کرده و در آن به کمین نشسته‌اند. گاهی از هر دو سو صدای شلیکی بر می‌خیزد، اما این هنوز آتش توپخانه نیست. از آنسو ترور و محاکمه و زندان شلیک می‌شود و از اینسو افشاگری و بیانیه و تحلیل. محمدذوالقدر می‌کوشد ابتدا فضای سیاسی کشور را به بهانه خطر تهاجم نظامی امریکا ببندد تا سپس به سراغ همسنگران و یاران پیش از انقلاب خود در سنگر مقابل رفته و تسویه حساب کند! بهزاد نبوی را در لیست ترور ثبت کرده‌اند، کیف حامل مدارک محمدسلامتی را می‌ربایند تا از محتویات آن پرونده‌ای علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ترتیب بدهند و شمشیر آخته مقابله با کفار و مرتدان را بالای سر هاشم آغاجری گرفته‌اند. آنها نامشان در لیست رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی است. همان‌ها که اسدالله لاجوردی در وصیت‌نامه‌ای که از خود برجای گذاشت و رهبری موتلفه اسلامی را نسبت به اجرای آن متعهد اعلام داشت باید اعدام شوند.

آنطرفی‌ها در نیروهای نظامی و امنیتی سنگر گرفته‌اند و اینسوئی‌ها در سنگر قلم، مطبوعات و مجلس. آنها تهدید را شلیک می کنند و اینها منطق را. آنها از ثروت، قدرت و درجات طلائی روی شانه‌های خود دفاع می‌کنند و اینها از اندک باقی‌مانده‌های آرمان‌های انقلاب ۵۷. علی شمخانی با لباس سفید نیروی دریائی می‌خواست رئیس جمهور شود. لباسی به سبک لباس نیروی دریائی ژنرال پینوشه. رای نیآورد و شکست خورد. تا سنگر وزارت دفاع عقب نشست. احمد توکلی می‌خواست روی موج بحران اقتصادی سوار شده و به بهانه توسعه اقتصادی روزنه‌های موجود توسعه سیاسی را ببندد. او هم رای نیآورد و تا لحظه مناسب، یکبار دیگر عقب نشینی کرد. محسن رضائی از مرز سومی سخن می‌گوید که گویا نه اینست و نه آن، اما مردم دو مرز را بیشتر قبول ندارند: مرز جنبش و مرز مخالفان جنبش!

همه آنها رهبران یا وابستگان ۷ گروه مجاهد پیش از انقلاب‌اند، که اکنون روبروی هم سنگر بسته‌اند. بعد از پیروزی انقلاب، همگی با یکدیگر متحد شده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تاسیس کردند. رهبران آنها از درون زندان‌های شاه با سازمان مجاهدین خلق، بدنبال انشعاب غیر مذهبی که در آن صورت گرفت مرزبندی داشتند و این مرزبندی را بعد از انقلاب نیز حفظ کردند. از آن انشعاب که با قاطعیت گفته می‌شود ساواک شاهنشاهی در ترتیب دادن آن نقش تعیین کننده داشت، مرتجعین مذهبی بعنوان انشعاب مارکسیستی یاد می‌کنند، اما کمتر فرد آشنا به اصول ابتدائی فلسفه مارکسیسم و بویژه آشنا به کارپایه‌ها و زمینه‌های فعالیت حزب توده‌ایران است که نداند آن انشعاب نه یک انشعاب مارکسیستی بود و نه انشعابی خودجوش و شکل گرفته در درون یک سازمان مذهبی. آن انشعاب از دل رفت و آمد به زندان‌های شاه، دستگیر شدن‌ها و آزاد شدن‌ها، زیر شکنجه تسلیم شدن‌ها و ماموریت پذیرفتن‌ها و سپس به سازمان وصل شدن‌ها بیرون آمد و به همین دلیل نیز ساواک شاهنشاهی با قدرت تمام به تبلیغ آن پرداخت. در این کارزار تبلیغاتی، البته بسیاری از روحانیون و مذهبیون نیز تسلیم این ترفند ساواک شاهنشاهی شدند و برای یک دوره چند ساله، تفرقه و بی‌اعتمادی میان مذهبیون و مارکسیست‌ها، چه در درون زندان‌ها و چه خارج از زندان‌ها ضربه مهمی به پیکار مشترک همه گروه‌ها و احزاب سیاسی علیه دیکتاتوری دربار شاهنشاهی وارد آورد. این حادثه و تبعات منفی و تاریخی آن، پس از پیروزی انقلاب نیز خود را در قالب پنهان شدن مرتجعین مذهبی و رهبران سرمایه‌داری تجاری ایران پشت تبلیغات "ضرورت جدائی صف مارکسیست‌ها و مسلمانان" خود را نشان داد و بعدها در زندان‌های

جمهوری اسلامی نیز در قالب وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها و اعدام‌های دسته جمعی. مرزبندی فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" نیز از درون همین تبلیغات و همین ماجرا بیرون آمد و دایره آن گام به گام تنگ ترشد، چنان تنگ که اکنون بسیاری از مذهبیون هم "غیرخودی" به حساب می‌آیند. آنها که خود را تجسم "نظام" می‌دانند، جز خویش، کسی را "خودی" قبول ندارند و این مجسمه‌های تمام نمای نظام کسانی نیستند جز شبکه هزار فامیل گرداننده مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی.

در کارزار تبلیغاتی، که پس از انشعاب در سازمان مجاهدین خلق، در زمان شاه سازمان داده شد، انجمن حجتیه آتشبیار معرکه شد و امروز نیز مافیای حجتیه در جمهوری اسلامی در آرزوی تکرار همان تبلیغات و حتی تکرار آن سناریو، خواب خونین یورش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را می‌بینند. بر سر هر گذرگاهی که جنبش مردم به عمق رفته و مردم آگاهی بیشتری نسبت به حقوق از کف رفته خویش بدست می‌آورند این توطئه و انگیزه تحقق آن قوی‌تر می‌شود.

از چه می‌ترسند؟

توطئه برای از میدان بدر کردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی دیدن خواب‌های خونین برای رهبران و فعالان این سازمان، در حقیقت یورش به بخش چپ جنبش و جلوگیری از طرح شعارهای اساسی در جامعه است. برای آنها مهم نیست که شعارهای اقتصادی و سیاسی متمایل به چپ از سوی مذهبی‌ها داده می‌شود یا غیر مذهبی‌ها، ارتجاع و غارتگران با طرح شعارها و مواضع اصولی در جامعه و جلوگیری از سازمان‌یابی حول این شعارها و مواضع مسئله دارند.

به این ترتیب، تقابل اساسی یکبار دیگر ریشه‌های خود را در عمق رویدادها می‌جوید و می‌یابد و نبرد طبقاتی به کارزار خود در عمق پدیده‌ها و حوادث روزانه ادامه می‌دهد!

به زعم روحانیون وابسته به ارتجاع مذهبی و غارتگر، هر کس دم از آزادی و مردمسالاری و منطق و مدارا، تساوی حقوق زن و مرد، عدالت اجتماعی بزند و در باره تقسیم طبقاتی جامعه سخنی به میان آورد مسلمان نیست، حتی اگر لباس روحانیت به تن داشته باشد و حتی آیت‌الله هم باشد. سهم کینه و نفرت نسبت به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اینجا تعیین شده‌است، حتی اگر نماز شب بخوانند و مراجع تقلید بر مسلمان بودن آنها مهر تائید بزنند.

دوران کوتاه

پس از پیروزی انقلاب ۵۷، دوران اتحاد و همکاری گروه‌های هفتگانه در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دراز نکشید. آنها همگی مسلمان و نماز خوان بودند و مخالف سازمان مجاهدین خلق، اما این وجوه مشترک نمی‌توانست زمینه همکاری و همراهی دراز مدت باشد. سمت‌گیری‌های اقتصادی، مواضع سیاسی در برابر گروهبندی‌های حاضر در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، مقابله و مخالفت با دولت میرحسین موسوی توسط سرمایه‌داری تجاری و بخشی از روحانیون که رهبر کنونی جمهوری اسلامی را بعنوان نماینده خود در مقام ریاست جمهوری می‌شناختند، حمایت آیت‌الله خمینی از دولت میرحسین موسوی و موافقت نداشتن وی با نظرات علی‌خامنه‌ای ریاست جمهوری وقت، کشاکش‌های بعدی بر سر شورای فرماندهی سپاه پاسداران و مسائل جنگ با عراق بتدریج در پی و استخوان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اولیه نیز رسوخ کرد و آن گروه هفتگانه را به بیش از هفت گرایش سیاسی-اقتصادی تقسیم کرد. دوران کوتاه اتحاد و همکاری خاتمه یافت. اگر سیاست‌ها و عملکردهای سازمان مجاهدین خلق و بویژه عملکردهای ماجراجویانه ابوالحسن بنی‌صدر بعنوان اولین رئیس جمهور ایران و بویژه مسئله جنگ با عراق مانع بروز جدی اختلاف دیدگاه‌ها در این سازمان بود، بتدریج و با خروج بنی‌صدر از صحنه و سرانجام تلخ و زیانبار سیاست‌های سازمان مجاهدین خلق این موانع از میان برداشته شد. با آنکه در کابینه میرحسین موسوی کسانی از طیف‌های نظری مختلف رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حضور داشتند، اما این کابینه بصورت عمده متمایل به بخش رادیکال اقتصادی این سازمان بود و به همین دلیل امثال "احمدتوکلی" از بنیانگذاران دوره اول سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و وزیر کار دولت میرحسین موسوی نتوانست نظرات به غایت ضد کارگری خود را بصورت قانون کار به دولت و مجلس تحمیل کند. در همین کابینه محمدسلامتی دبیرکل کنونی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز بعنوان وزیر کشاورزی در کنار احمد توکلی حضور داشت، همچنان که بهزاد نبوی یکی دیگر از بنیانگذاران سازمان نیز تا دورانی بعنوان سخنگوی دولت و سپس وزیر صنایع حضور داشت و وجود مرتضی‌نبوی مدیرمسئول کنونی روزنامه رسالت و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام را درکنار خود تحمل می‌کرد.

اختلاف بر سر نحوه پایان بخشیدن به تسخیر سفارت امریکا و آزاد سازی کارمندان و دیپلمات‌های این سفارتخانه، که سرانجام از سوی آیت‌الله خمینی به مجلس ارجاع داده شد، اختلاف بر سر نحوه اداره جنگ و یا پذیرش آتش‌بس و یا ادامه جنگ و جبران شکست‌های پیاپی، قدرت یابی گروهبندی موتلفه اسلامی و فدائیان اسلام در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، تشدید محدودیت‌های اقتصادی دوران جنگ، فشار سرمایه‌داری تجاری به دولت برای آزاد گذاشتن دست تجار برای واردات و توزیع کالا در سراسر ایران، پافشاری دولت بر باقی ماندن تجارت خارجی در دست دولت و حفظ سیستم توزیع کالا از طریق کوپن، متوقف شدن طرح واگذاری زمین به کشاورزان و تضعیف موقعیت جهاد سازندگی در روستاهای ایران، تقویت موقعیت مقلدان مراجع‌تقلیدی نظیر آیت‌الله مرعشی و گلپایگانی در صفوف روحانیون به حاکمیت پیوسته، که شجره آن‌ها به روحانیونی نظیر آیت‌الله میلانی، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله خوئی و اسلاف آنها باز می‌گردد و همگی در برابر دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی آیت‌الله خمینی قرار داشتند و سلسله عواملی دیگر موجب اعلام انحلال حزب جمهوری اسلامی شد. همه احزاب و سازمان‌های دیگر را زیر ضربه برده و مانع فعالیت علنی آنها شده بودند و اکنون برای انحلال حزب جمهوری اسلامی و جلوگیری از بیرون آمدن و انشعاب چند حزب از آن، بهانه آن بود که **حزب فقط حزب‌الله باید باشد**. حزب جمهوری اسلامی به پیشنهاد هاشمی رفسنجانی و موافقت آیت‌الله خمینی منحل اعلام شد تا دیوار شکسته حزب الله ترک برندارد و صف واحد مسلمین حکومتی عقب یا جلو نشود! اما گذشت زمان نشان داد که این پیش‌بینی‌ها و تصورات هرگز پایه‌های عینی و علمی در یک جامعه نمی‌تواند داشته باشد، زیرا همه مسلمانان بر سر یک سفر ننشسته و سفره همه آنها به یک اندازه پُر و یا خالی نیست! افراد یک جامعه در طبقات و اقشار اجتماعی قابل توصیف و تقسیم‌بندی‌اند و نه براساس دین و مذهب.

از دل شورای مرکزی متلاشی شده حزب جمهوری اسلامی، بسرعت برق و باد جمعیت موتلفه اسلامی بیرون آمد و بعنوان حزب پرقدرت سرمایه‌داری تجاری ایران دست به تشکل سراسری زد و نشان داد که

شعار "حزب فقط حزب‌الله" تنها ترفندی برای از میدان بـه در کـردن رقبـا بوده‌است. آنها خود مبتکر و سردهنده این شـعار بودنـد و آن را بـه ضـرب چوب و چماق و گلوله ابتدا در مقابل دانشگاه‌تهران و در جریان یـورش بـه دانشگاه و آغاز انقلاب فرهنگی به سبک انقلاب فرهنگی چین به انقـلاب ایران تحمیل کردند و سـپس در زندان‌هـای و در میدان‌هـای تیربـاران بـا همین شعار زندانیان سیاسی را شکنجه و اعدام کردند.

بقایای فدائیان اسلام که خود بـه دو شـاخه طرفـداران آیـت‌الله خلخالی و ناطق نوری تقسیم شـده بودنـد نـیز بـه دو گروهبنـدی تقسـیم شدند. از این دو، گروهبندی آیت‌الله خلخالی بسرعت تضعیف شد و بـا در گذشت آیت‌الله خمینی و گوشه نشـین شـدن آیـت‌الله خلخـالی از صحنـه سیاسی نیز حذف شـد، همانگونـه کـه گروهبنـدی نـاطق نـوری از جملـه میدانـداران صحنـه اقتصـاد و سیاسـت در جمـهوری اسـلامی شـد. روزنامه"ابرار" با بودجه‌ای که ناطق نوری در اختیار آن گذاشت، به سخنگو و ارگان این گروهبندی تبدیل شد و ضمن همکاری تنگـاتنگ بـا موتلفـه اسلامی، خود در بسیج سـپاه پاسـداران و کمیتـه‌های انقـلاب کـه بعدهـا نیروهای انتظامی از دل آن بیرون آمد دسـت بـه عضـوگـیری زد. شـواهد بسیاری وجود دارد کـه بخشـی از تشـکل‌ها و هسـته‌های تـروری کـه در سال‌های اخیر انـواع جنایـات را در ایـران انجـام دادنـد، وابسـته بـه ایـن سازماندهی‌اند و به شیوه بنیانگذاران فدائیان اسلام و بویژه با الگوبرداری از "نواب صفوی" دست به ترور می‌زنند. اعلامیه‌هائی که بنام "فدائیان اسلام ناب محمدی" در جریان قتل‌های زنجیره‌ای صادر شد عقبه این ماجرا را به نمایش گذاشت.

روحانیون شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی نـیز، کـه بـه گرایش‌های مختلف تقسـیم شـده بودنـد، کشـاکش را از شـورای مرکـزی منحل شده حزب جمهوری اسلامی به اندرونـی خـود در جامعـه روحـانیت مبارز بردند. روحانیونی از سنخ "محی‌الدین‌انواری"، که بعنوان رابط موتلفـه اسلامی کوشیده بود از آیت‌الله خمینی فتوای ترور حسنعلی منصور را بگیرد و وقتی موفق نشد این حکم را از آیت‌الله میلانی گرفت. مرجع تقلیدی کـه نه در قم، بلکـه در مشـهد مسـتقر بـود و دربـار شاهنشـاهی از او حمـایت می‌کرد. در همین اندرونی امثال موسوی خوئینی‌ها محـرم اسـرار آیـت‌الله خمینـی، علی‌خامنـه‌ای رهـبر کنونـی جمـهوری اسـلامی، حجتی‌کرمـانی روحانی وابسته به حزب ملل اسلامی، هاشمی رفسنجانی، کروبی، موسـوی تبریزی، بیات و دهها روحانی دیگر با گرایش‌هـای مختلـف در آن حضـور داشتند. انفجار حزب جمهوری اسلامی و حذف چـهره‌هائی نظـیر آیـت‌الله دکتر بهشتی و محمدمنتظری از رهبری جامعه روحـانیت مبـارز و شـورای مرکزی حزب جمهوری اسـلامی و بدنبـال آن، انفجـار نخسـت وزیـری و کشته شدن حجت‌الاسلام نوانديش و مبتکـری بنـام "بـاهنر" کـه بعـد از بهشتی به دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی انتخـاب شـده بـود، همچنیـن ترور روحانیون صاحب عنـوان، دارای موقعیت‌هـای مـهم مذهبـی و دارای سوابق طولانی حمایت از آیت‌الله خمینی و مخالفت با دربار شاهنشاهی، که خواه نا خواه درکنار آیت‌الله منتظری قـرار داشـتند و در مجموعـه بـزرگ و مهم مجلس خبرگان رهبری وقت جای داشتند، عملا زمینه را بـرای یکـه تازی رهبری موتلفه اسـلامی و تشـدید اختلافـات در دل روحـانیت مبـارز فراهم آورد.

جدائی در پی جدائی!

حزب جمهوری اسلامی منحل اعلام شد، امـا اختـلاف نظـرات سیاسی و اقتصادی قابل انحلال نبود. مکلاهای هم‌اندیش شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی عمدتا در رهبری موتلفه اسلامی جمـع شـدند و از حمایت پنهان بقایای پرنفوذ رهبری حجتیه نیز برخوردار شدند. بقایائی کـه خود دست به سازماندهی مافیائی نظامی زده بود و مراکـز مـهم امنیتـی، نظامی و زندان‌ها را در کنار مدارس و حوزه‌های تازه تاسیس مذهبی نظـیر مدرسه حقانی در قم و مشهد در اختیار داشته و خود را با آستانقدس‌رضوی، بعنوان پایگاه قدیمی ارتجاع مذهبی متمایل به دربار شاهنشاهی و مرجعیت امثال آیت‌الله میلانی پیوند زده بود.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نمی‌توانست دامن خـود را از این کشاکش رو به تشدید دور نگهدارد. تحت فشارهای روحانیون مرتجع و پیونـد خـورده بـا سـرمایه‌داری بـزرگ تجـاری و زمنیـداران بـزرگ، گروهبندی‌های نوین در دل رهبری سـازمان مجـاهدین انقـلاب اسـلامی اجتناب ناپذیر شد. به بهانه جلوگیری از تنش‌های دینی، موافقـت آیـت‌الله خمینی برای پذیرش یـک نماینده مذهبـی در سـازمان جلـب شـد. ایـن نماینده به خواست و تمایل بخش راست و نزدیک بـه گروهبنـدی موتلفـه اسلامی و بخش ارتجاعی و واپس گرای جامعـه روحـانیت مبـارز آیـت‌الله راستی کاشانی تعیین شد. آیت‌اللهی که در گذشته از افراد موثر در انجمـن حجتیه بود و اکنون نیز از او بعنوان یکی از رهبران صاحب نفوذ در مافیـای حجتیه نـام بـرده می‌شـود. او کـه در سـال‌های رهـبری علی‌خامنـه‌ای در نیروهای مسلح نقش ایدئولوژیکی-تبلیغاتی داشت، برای یک دوره نـیز بـه عضویت شورای نگهبان درآمد و سپس برای تبدیل حـوزه علمیـه قـم بـه تشکیلاتی تابع مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی به قم بازگشـت و اکنون جامعه روحانیت حوزه علمیه قم را در قبضه دارد.

گروهبندی‌های نظامی در کنار گروهبندی‌های حکومتی!

خدمت بزرگ آیت‌الله راستی کاشانی به ارتجاع مذهبی و مافیای تجاری گرفتن حکم موافقت با انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسـلامی از سوی آیت‌الله خمینی بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منحل شـد، اما مانند ماجرای انحلال حزب جمهوری اسلامی، دسـته بندی‌هـای درون رهبری این سازمان، پس از انحلال نیز به حیات خود ادامه دادند. بخشی از اعضای مرکزیت سازمان که با آیت‌الله راستی کاشانی یک محـور مخـالف نظرات اقتصادی رادیکال سازمان مذکور را تشکیل داده بودند، در کنـار وی باقی مانده و بجای تشکیل یک تشکل علنی و رسمی، خود بـه بخشـی از مافیای قدرت تبدیل شده و سازمانی در دل این مافیـا شـدند. از آنجـا کـه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اساسا بنیانگذار سپاه پاسداران انقـلاب و کمیته‌های انقلاب بود، بسیاری از هم‌اندیشان آیت‌الله راستی کاشانی که در عمل هم‌اندیش و متحد جمعیت موتلفه اسلامی نیز بودند، بـه سـازماندهی در درون سپاه و بسیج و کمیته‌ها پرداختند و نیروی منسـجم نظـامی و یـا بازوی مسلح موتلفه اسلامی و بخشی از روحـانیت سـنتی و نـا موافـق بـا نظرات اقتصادی و سیاسی آیت‌الله خمینی در تشکل روحانیت مبارز تبدیـل شدند. امثال احمدتوکلـی، محمدرضـا بـاهنر، محمدذوالقـدر، علیرضاافشـار، محسن رضائی و... در آن سنگر ایستادند و به نفوذ و سازماندهی خود در بسـیج، نیروهـای انتظـامی و سـپاه ادامـه دادنـد و امثـال محمدسـلامتی، بهزادنبوی، هاشم آغاجری و دیگران در اینسو ماندند و اگر در سپاه و بسیج نیز حضور سازمانی داشتند، از این حضور فاصله گرفتند و یـا کنـار گذاشـته شدند. همانگونه که امثال اکبرگنجی یا در اعتراض به گروهبندی‌های سپاه کنار گذاشته شدند و یا خود کناره گرفتند.

اگر آن سو را سنگر مخالفان آرمان‌های واقعی انقـلاب و سـنگر پشت کردگان بـه انقـلاب بدانیـم و اینسـو را سـنگر مدافعـان آرمان‌هـای انقلاب، آنوقت آسان‌تر می‌توان متوجـه شـد کـی در کجـا قـرار گرفـت و

سرنوشت گروهبندی‌های مذهبی ابتدای انقلاب بهمن ۵۷ تا لحظه‌ای که در آن قرار داریم چگونه رقم خورده‌است.

پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، اختلافات ناگزیر و ناشی از دیدگاه‌های طبقاتی جناح‌ها و جریانات مذهبی انفجار سیاسی-طبقاتی جامعه روحانیت مبارز را اجتناب ناپذیر کرد. متحدان امثال حاج حبیب‌الله عسگراولادی و علی‌اکبر پرورش که از شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی رفته و جمعیت موتلفه اسلامی را برپا کرده بودند، نمی‌توانستند در جامعه روحانیت مبارز امثال موسوی خوئینی‌ها را تحمل کنند. همانگونه که احمدتوکلی نتوانست میرحسین موسوی را در کنار خود، در کابینه موسوی و یا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی تحمل کند. انشعاب و یا انحلال ناگزیر بود. روحانیونی که خود را برای دوران بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی آماده کرده بودند و زمینه قبضه قدرت را به کمک موتلفه اسلامی و سازمان غیرعلنی بخش نظامی اما باقی مانده از انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آماده کرده بودند، با انحلال جامعه روحانیت مبارز بیشتر موافق بودند تا انشعاب در آن، زیرا انحلال به معنی باز بودن دست آنها در حذف رقبا و سازماندهی مافیا بود و تجربه انحلال حزب جمهوری اسلامی نیز در اختیار این اندیشه بود، در حالیکه انشعاب و آنهم انشعابی که آیت‌الله خمینی آن را تائید و قبول کند به معنای پذیرش دو دیدگاه اقتصادی و سیاسی در میان روحانیون از یک سو و تائید نسل جوان‌تر روحانیونی بود که در جامعه روحانیت حضور داشتند. آنچه اتفاق افتاد انشعاب مورد تائید آیت‌الله خمینی بود و این همان حادثه‌ایست که بعنوان یک خنجر در پهلوی موتلفه اسلامی، شورای نگهبان کنونی، مجلس خبرگان رهبر، تشکیلات قضائی و در تمام عرصه‌های حکومتی که در قبضه مافیای ثروت و حکومت است باقی مانده‌است! "مجمع روحانیون مبارز" و سپس "مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم" به این ترتیب از دل "جامعه روحانیت مبارز" و "جامعه روحانیت حوزه علمیه قم" بیرون آمد!

ورود دوباره

جنگ و جبهه‌ها، اجازه کنار رفتن پرده‌های اختلاف را نداد تا مردم بدانند در پشت این پرده چه‌ها گذشته و می‌گذرد. پس از پایان جنگ، با کوله‌باری از شکست رویاها به شهرها بازگشتند. امثال هاشم آغاجری، از رهبران اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که با دوپا به جبهه رفته بود، با یک پا از جبهه بازگشت و در کنار سرمایه‌داری تجاری ایران بر حساب‌های بانکی خود همان اندازه افزوده بود که بر وزن خود! آنها را می‌توان نمونه‌هائی برای تجسم سرنوشت رهبران دوران اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سرانجام انشعاب و انحلال در این سازمان بدانیم. پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، سهم آن‌ها از حکومت نیز همینگونه تثبیت شد.

پس از یک دوره طولانی و چند ساله، که سال‌های یکه تازی مبتکران انحلال حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در عرصه‌های نظامی، سیاسی و حکومتی بود و فصل مهمی از شکست‌های خونبار و زینبار رویاهای جنگی و صدور جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، بقایای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در واحدهای نظامی حضور نداشتند گرد آمدند و به احیای دوباره سازمان خود پرداختند. یعنی همین سازمانی که اکنون دبیرکل آن محمدسلامتی است و مخالفان اصلاحات و جنبش از هر سو فشار وارد می‌آورند تا بلکه آن را یکبار دیگر از صحنه خارج کنند. نه تنها از صحنه خارج کنند، بلکه اگر بتوانند خون آن را نیز بریزند و به آن وصیتی عمل کنند که اسدالله لاجوردی، عضو رهبری موتلفه اسلامی پیش از مرگ کرده بود. حکمی که برای محمدسلامتی قوه قضائیه صادر کرده، معنائی جز گام برداشتن در مسیر وصیتنامه اسدالله لاجوردی ندارد. جالب است، که مدعیان و شاکیان نشریه عصرما و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که به موجب آن دبیرکل این سازمان محاکمه شد، اغلب همان کسانی هستند که جزو بنیانگذاران این سازمان بودند و جاده انحلال آن را به کمک آیت‌الله راستی کاشانی هموار کردند. همان‌ها که اکنون در فرماندهی نیروهای انتظامی، بسیج سپاه پاسداران و شورای فرماندهی سپاه پاسداران حضور دارند. خنجر را آنها می‌خواهند یکبار دیگر در پهلوی این سازمان و در حقیقت در پهلوی متحدان ابتدای پیروزی انقلاب خویش فرو کنند. ذوالقدر خنجر برای محمدسلامتی تیز کرده‌است و احمدتوکلی شمشیر را برای زدن گردن هاشم آغاجری، گرچه قاضی مرتضوی و هم‌دوره‌های او در مدرسه حقانی و قوه قضائیه جلو افتاده باشند!

این نگاه بسیار کوتاه و گذرا، نه تنها می‌تواند کمک به آگاهی از گذشته توطئه تکامل یافته کنونی علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و به محاکمه کشیدن دبیرکل آن بکند، بلکه ماهیت برخی مواضع به ظاهر تند و تیز افرادی نظیر محمدذوالقدر جانشین فرمانده سپاه پاسداران را روشن می‌کند. مواضعی که اخیرا و در جریان تهدیدهای رئیس جمهور امریکا نسبت به ایران بیان شده‌است. درواقع، مواضع تندوتیز و عاری از محتوا را کسانی در دوران اخیر علیه امریکا اتخاذ کرده و اعلام می‌کنند، که در طول ۱۰ سال گذشته، در هر پست و مقام و موقعیتی که بوده‌اند هم‌کاسه سرمایه‌داری بزرگ و غارتگر تجاری کشور بوده‌اند. آنها اکنون نیز از بیم تکامل و رشد جنبش عمومی مردم ایران، شرایطی را جستجو می‌کنند که به بهانه‌آن حالت فوق‌العاده در کشور اعلام کرده و خنجر را به پهلو و شمشیر را بر گردن یاران ابتدای پیروزی انقلاب خود وارد آورند. یارانی که حاضر نشدند از آرمان‌های انقلاب دست بکشند و اکنون با تجدید نظر در برخی مواضع تند خود نسبت به آزادی‌ها، درکنار عدالت اجتماعی در صف جنبش ایستاده‌اند. آنها در کوران انشعاب‌هائی که در بالا از آنها یاد شد همراه افرادی نظیر محسن رضائی فرمانده دوران جنگ سپاه پاسداران و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت، رحیم صفوی فرمانده کل سپاه پاسداران، محمدذوالقدر جانشین فرمانده کل سپاه، علیرضا افشار فرمانده بسیج، احمدتوکلی کاندیدای همیشه بازنده ریاست جمهوری، علی شمخانی فرمانده بی قشون و سپاه در وزارت دفاع و دیگران به صف مافیای قدرت و ثروت نپیوسته و مجری توطئه‌های موتلفه اسلامی و انجمن حجتیه نرفته‌اند و چه جرمی بزرگتر از این؟

مواضع اخیر محمدذوالقدر که اگر با افشاگری مطبوعات و اعتراض دولت و شخص محمدخاتمی همراه نبود، زمینه ساز تشدید تبلیغات جنگی از سوی امریکا علیه ایران و فراهم ساز موقعیت اعلام حالت فوق‌العاده در ایران و علیه جنبش مردم می‌شد، حتی براساس اشارات بالا نیز کوچکترین ارزش و اعتبار ضد امریکائی و یا ضد امپریالیستی ندارد، چرا که عملکرد آنها، عملا در طول جمهوری اسلامی و بویژه در دهساله دوم جمهوری اسلامی در خدمت سیاست‌های امریکا در منطقه بوده‌است؛ همانگونه که در خدمت غارتگران تجاری و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی بوده‌است.

سردار ذوالقدر، نمونه‌ای برای آشنائی!

محمد ذوالقدر. جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران، که بیش از دیگر فرماندهان سپاه سخنان تحریک آمیز و در جهت تشویق امریکا به ماجراجوئی نظامی علیه ایران می‌زند، در سال ۱۳۵۸، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، به همراه محسن رضایی، محمد سلامتی، بهزاد نبوی و

چند تنی دیگر، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را از هفت گروه چریکی زمان شاه سازمان دادند. سازمانی که مانند بسیاری از پدیده‌های دوران انقلاب جمع اضداد بود.

هنوز چند ماهی از اعلام تشکیل این سازمان نگذشته بود که نخستین دسته بندی ها در آن شکل گرفت و بر سر دوستان و دشمنان انقلاب ایران، مسایل اقتصادی و تحولات ضرور دوران پس از انقلاب صف بندی‌ها آغاز شد. جناح راست سازمان که محسن رضایی(فرمانده پیشین سپاه و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام) و محمد ذوالقدر در راس آن قرار داشتند در نخستین اقدام نزد آیت الله خمینی رفته و بدون جلب نظر دیگر اعضاء آیت الله راستی کاشانی را که دیدگاه های او با نظرات این جناح هماهنگ بود را بعنوان فرد مورد تایید سازمان معرفی و وی را بعنوان نماینده امام به سازمان تحمیل کردند. آیت‌اللهی که بعدها در نامه ای برای آیت الله خمینی بخش رایکال و حامی نظارت دولت بر اقتصاد سازمان را منحرف معرفی کرد.

در شرایطی که جبهه نیروهای انقلاب، امپریالیسم امریکا و پایگاه های اقتصادی و طبقاتی آن در داخل کشور را دشمنان اصلی و خطر عمده برای انقلاب میدانست، جناح راست سازما ن مجاهدین انقلاب اسلامی و از جمله ذوالقدر و هم‌اندیشان وی این خطر را از جانب اتحاد شوروی، گروه های چپ و مجاهدین خلق اعلام کردند و برای تحمیل سمت گیری ضد چپ به حاکمیت، با همکاری اوباش و افراد مشکوکی که کمیته مستقر در سفارت امریکا را تشکیل داده‌بودند، محمد رضا سعادتی، عضو پرسابقه و خوش‌اندیش سازمان مجاهدین خلق را به اتهام جاسوسی برای اتحاد شوروی دستگیر کردند. سعادتی که از زندانیان با سابقه مجاهدین خلق بود، علیرغم همه فشاری که از سوی اسدالله لاجوردی بر وی وارد آمد تا بلکه علیه رهبری آیت‌الله خمینی موضع بگیرد، بر مواضع دفاع از انقلاب و سمت گیری ضد امپریالیستی حاکمیت پای فشرد. این پافشاری بر مواضع حمایت از انقلاب و رهبری آیت‌الله خمینی تا بدانجا پیش رفت که سعادتی طی نامه‌ای ۶ صفحه‌ای به رهبری وقت مجاهدین خلق (موسی خیابانی- مسعودرجوی) به آنها، نسبت به انحراف از سیاستی که در ابتدای پیروزی انقلاب اتخاذ کرده بودند هشدار داد. این موضع‌گیری وی مغایر آن تمایلی بود که امثال محمدذوالقدر و رهبران موتلفه اسلامی داشتند و تعبیر خواب‌های خونین خویش را جستجو می‌کردند. سعادتی در یک اقدام سریع و تعجب آور بدستور اسدالله لاجوردی اعدام شد تا هم صدای اعتراض وی نسبت به آغاز انحراف سیاسی در سازمان مجاهدین خلق خاموش شود و هم روند این انحراف تشدید شده و روحیه انتقام‌گیری در سازمان مجاهدین خلق پرقدرت شود. در جریان دستگیری محمد رضا سعادتی همکاری ذوالقدر با حاج ماشاالله قصاب رئیس کمیته مستقر در سفارت امریکا که در واقع وظیفه حفاظت از سولیوان سفیر وقت امریکا در ایران را بعهده داشت، آغاز سرمایه‌گذاری‌های سیاسی محمدذوالقدر برای رسیدن به موقعیت نظامی کنونی بود. این سرمایه‌گذاری، با نقشی که وی بعدها در جریان دستگیری و شکنجه رهبران حزب توده ایران به عهده گرفت تکامل یافت.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از همان زمان آشکارا به دو جناح تقسیم شد که بازتاب آن را می‌شد در نشریه "پیام‌انقلاب" وابسته به سپاه پاسداران دید. این جناحبندی، جدا از آن جناحبندی‌های دیگری بود که در شورای مرکزی سپاه پاسداران روز به روز بیشتر نمایان می‌شد. بزرگترین قربانی این جناح‌بندی حجت‌الاسلام سیدمهدی هاشمی، برادر داماد آیت‌الله منتظری بود، که خود از بنیانگذاران سپاه پاسداران و مسئول نهضت‌های آزادیبخش اسلامی در آن بود و از حمایت محمدمنتظری فرزند ارشد آیت‌الله منتظری و از قربانیان انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی نیز برخوردار.

بخش چپ سازمان مجاهدین انقلاب وارد کابینه رجائی و سپس میرحسین موسوی شد و در بخش اقتصادی فعال گردید و بخش راست جای پای خود را هرچه بیشتر در نیروهای نظامی کشور محکم کرد. این سازماندهی با ادعای مبارزه با نیروهای چپ غیر مذهبی صورت گرفت، اما بعدها معلوم شد که آنها مبارزه با نیروهای چپ غیر مذهبی را سرآغاز بدست گرفتن قدرت حکومتی می‌دانستند و یقین داشتند که بعد از در گذشت آیت‌الله خمینی، بخش بزرگی از قدرت حکومتی را در اختیار خواهند گرفت و حتی در صورت امکان قدرت را بکلی قبضه خواهند کرد. وضعیت کنونی فرماندهان سپاه و بسیج و رابطه آنها با "رهبر" تحقق بخش اعظم این استراتژی را در برابر دیدگان قرار داده و ابعاد این تسلط روز به روز آشکارتر خواهد شد. ماجرای یورش به نیروهای ملی-مذهبی، برپائی زندان‌های متعدد سیاسی در پادگان‌های ویژه سپاه، شکایت از روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی و فرمانبری قوه قضائیه از خواست شاکیان نظامی برای صدور احکام زندان و تعطیل، تنها بخشی از این ماجر است. از واقعه ترور سعید حجاریان و آشکار شدن نقش فرماندهان سپاه پاسداران در این ترور تا بسته شدن مطبوعات و یورش به نیروهای ملی-مذهبی و تصمیمات مشترکی که رهبر و این فرماندهان نظامی در مشورت با هم اتخاذ می‌کنند بیش از پیش این واقعیت در معرض افکار عمومی قرار گرفته و می‌گیرد.

در طول دوران جنگ ذوالقدر و رضایی در کنار هاشمی رفسنجانی و سیاست ادامه جنگ او قرار گرفتند و در این مدت مناسبات ویژه‌ای میان آنان پدید آمد که بعدها پس از درگذشت آیت الله خمینی موجب شد که این دو به همراه رفسنجانی و جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تصفیه نهایی با بخش چپ سازمان را مشترکا پیش ببرند و آنها را از همه مسئولیت ها کنار بگذارند. شناخته شده‌ترین چهره‌های این تصفیه حکومتی میرحسین موسوی نخست وزیر دوران جنگ، بهزاد نبوی و محمدسلامتی دو عضو برجسته کابینه او بودند.

با پایان جنگ و آغاز برنامه تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی ذوالقدر و رضایی به همراه تعدادی دیگر از فرماندهان سپاه زیر پوشش ضرورت مبارزه با تهاجم فرهنگی به قلع و قمع مخالفان برنامه تعدیل پرداختند و عملیات ساختمان و برج سازی در تهران و شهرستانها را آغاز کردند. در همین دوران بخش وسیعی از اعضای سپاه که از جنگ برگشته بودند و حاضر به شرکت یا تایید مفاسد اقتصادی فرماندهان سپاه نبودند تصفیه شدند و حتی برخی فرماندهان معترض از زندان نیز سر درآوردند. در واقع رای بیش از هشتاد درصدی خانواده‌های سپاه به محمد خاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶ واکنش اعضای سپاه به همین فرماندهان برج ساز و اعتراض به فساد عمیقی بود که در رهبری سپاه لانه کرده است.

با روی کار آمدن محمد خاتمی ذوالقدر و دیگر فرماندهان سپاه بطور طبیعی به صفوف مخالفان وی پیوستند. آنان نگران آنچیزی بودند که امروز به خواست عمومی تبدیل شده و روز به روز گسترش میگیرد. یعنی رسیدگی به فساد اقتصادی و اموال نوکیسه های دوران تعدیل اقتصادی.

وقتی، امروز ذوالقدر از مبارزه با امریکا و آتش زدن چاه‌های نفت سخن می‌گوید باید دلیل آن را در جایی دیگر جستجو کرد. ذوالقدر و دیگر ذوالقدرهایی که در طی این سالیان از غارت ثروت ملی فربه شده اند نگران حمله امریکا به ایران نیستند، نگران ادامه جنبش هستند. نه فقط نگران حمله امریکا نیستند بلکه آن را یک فرصت طلائی برای خود نیز می‌دانند زیرا به کمک آن می‌توانند جلوی سیل جنبش را بگیرند. سیلی که خواه نا خواه ثروت و قدرت و درجات نظامی بادآورده را با خود خواهد برد!

طرح حمله اتمی به ۷ کشور جهان و طرح تشکیل کابینه سایه و اضطراری در امریکا

ایران در معرض خطر حمله اتمی!

طرح حمله اتمی به چند کشور –از جمله ایران– از سوی وزارت دفاع امریکا تسلیم مجلس نمایندگان این کشور شد. همزمان با فاش شدن این خبر، وزیر دفاع و معاون ریاست جمهوری امریکا نیز در سفرهای منطقه‌ای خود به خاورمیانه، در توجیه حمله اتمی به کشور عراق و آرام سازی افکار نگران مردم مدعی شدند که دایره تاثیر گذاری این بمب‌ها محدود و قابل کنترل است.

از مدت‌ها پیش مسئله تولید سلاح‌های اتمی مینیاتوری در امریکا و زمزمه استفاده از آن در نقاط مختلف جهان مطرح بود و اکنون خبر این طرح با جزئیات بیشتری در مطبوعات طرح شده‌است. ابتدا مطبوعات انگلستان، از جمله "آبزرور" مدعی شد که به سندی از وزارت دفاع امریکا در این ارتباط دست یافته و بدنبال آن وزارت دفاع امریکا نیز آن را تائید کرد. این موش و گربه‌بازی بین انگلستان و امریکا زمینه سنجی افکار عمومی جهان و زمینه‌سازی استفاده از سلاحاتمی در جنگ‌های منطقه‌ایست.

در سه حالت امریکا خود را مجاز به این حمله اتمی می‌داند: ۱– علیه اهدافی که در برابر سلاح‌های عادی مقاوم هستند، ۲– اقدامی تلافی‌جویانه و در برابر یک حمله اتمی، ۳– وقوع حوادث غیر مترقبه نظامی.

همه این سه حالت قابل تفسیر برای استفاده از سلاحاتمی است و به همین دلیل است که نیویورک‌تایمز می‌نویسد: واشنگتن باید در صورت حمله عراق به اسرائیل یا همسایگان دیگرش و یا حمله چین به تایلند و یا کره شمالی به کره جنوبی آمادگی استفاده از سلاح هسته‌ای را داشته باشد یعنی همان اهدافی که رئیس جمهور امریکا آنها را محور شیطانی معرفی کرده‌است. "داری کیمبال"، سرپرست مرکز کنترل تسلیحات اتمی، پس از انتشار این خبر گفت: با تهدید هفت کشور برای استفاده از سلاحاتمی علیه آنها، در عمل امکان استفاده از سلاحاتمی در جهان نه تنها کمتر نشد، بلکه بیشتر نیز شد.

روزنامه "یونگه ولت" چاپ آلمان، که خبر استفاده امریکا از سلاح اتمی را منتشر کرده، از قول یک محقق و کارشناس جنگ‌های اتمی می‌نویسد: «۵۶ سال است که جهان با وجود بحران‌های بین‌المللی از کاربرد سلاح‌های اتمی دوری جسته بود حالا رژیم بوش جهان را به یک پرتگاه خطرناک اتمی نزدیک کرده‌است. آنها بدون شک قصد استفاده از سلاح‌های اتمی را دارند.»

خبر آماده شدن امریکا برای استفاده از سلاحاتمی در جنگ‌های منطقه‌ای و محلی در حالی فاش شده‌است که پیش از آن در امریکا طرح دیگری مبنی بر تشکیل یک کابینه سایه فاش شده بود. این کابینه سایه، که قرار است در حالت فوق‌العاده ارگان‌های رهبری کنونی امریکا را زیر نظر بگیرد ۱۵۰ عضو دارد که چهره‌های شناخته شده‌ای نیستند. بسیاری از ناظران "دیگ چینی"، معاون ریاست جمهوری امریکا را طراح بسیاری از مسائل جدید در امریکا و از جمله طرح تشکیل کابینه سایه می‌دانند. در جریان انفجارهای نیویورک نیز او یک ستاد ویژه تشکیل داد و حتی بدستور وی رئیس جمهور امریکا "بوش" را برای ساعت‌ها در هواپیمائی سرگردان در آسمان امریکا نگهداشت. او سپس در یک پناهگاه با تلویزیون سی.بی.اس امریکا مصاحبه کرد و رسما پذیرفت که بدستور وی رئیس جمهوری امریکا را در هواپیما قرار داده و در آسمان نگهداشته بودند. کابینه سایه‌ای که در امریکا از آن صحبت می‌شود با طرح بمباران اتمی کشورهای جهان همخوانی کامل دارد. کابینه‌ای که در نقش یک شورای رهبری فوق‌العاده می‌تواند زمام امور امریکا را در اختیار گرفته و همه نوع محدودیتی را برای مطبوعات و رسانه‌ها ایجاد کند تا مردم امریکا ندانند امریکا در دیگر کشورهای جهان چه می‌کند. هم اکنون نیز هیجان جنگی و ایجاد التهاب اجتماعی مبنی بر خطر حمله اتمی–تروریستی به امریکا کنترل پلیسی هرچه بیشتر را در این کشور به همراه آورده‌است. کنترل پست، کنترل تلفن، کنترل اتومبیل‌ها هنگام رفت و آمد، بازبینی بدنی در مراکز و تاسیسات (حتی ادارات و موسسات)، تشدید محدودیت‌ها علیه سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و مذهبی و کنترل حساب‌های بانکی مردم عملا یادآور دوران مکارتیسم در امریکاست و تسلط پلیس و پلیس جنائی را در کنار کنترل‌های امنیتی به مردم تحمیل کرده‌است تا کسی نتواند نسبت به سیاست‌های دولت بوش اعتراض کند. هر اعتراضی با اتهام حمایت از تروریسم تحت پیگرد قرار می‌گیرد.

کابوس حمله اتمی!

در میان انواع هیستری‌ها جنگی رایج در مطبوعات امریکا، ضرورت استفاده از بمب اتمی برای باصطلاح مقابله با تروریسم در جامعه امریکا جا انداخته می‌شود. در اوج اخبار مربوط به شکار "بن‌لادن" در کوه‌های "تورابورا" واشنگتن تایمز در تاریخ ۲۴ سپتامبر مدعی شد که "اسامه‌بن‌لادن" احتمالا نوعی بمب‌اتمی جاسازی شده در چمدان‌های مخصوص را در اختیار دارد، که گویا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی ساخته شده و اکنون توسط مافیای روسیه دراختیار وی گذاشته شده‌است. این جنجالی بود که در سال ۱۹۹۹، برای نخستین بار از سوی روزنامه "اُورشلیم پست" چاپ اسرائیل آن را مطرح کرد و سپس مطبوعات امریکا آن را تکرار کردند و زمینه استفاده از بمب‌های اتمی محدود را در گوشه و کنار جهان و گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای را فراهم ساختند. ژنرال "پال ولفوتیز" آشکارا از استفاده از سلاح هسته‌ای علیه کشورهای یاغی سخن به میان آورد و روزنامه "نیویورک تایمز" نیز از قول یک افسر بازنشسته اطلاعات ارتش امریکا نوشت: «حداقل، سلاح‌های تاکتیکی هسته‌ای را باید در کمپ‌های بن‌لادن بکار برد، در غیر اینصورت جهان ما را ترسو معرفی خواهد کرد!». در عین حال، "پال رابینسون" سخنگوی چند آزمایشگاه ویژه تحقیقاتی پنتاگون نیز از در اختیار داشتن سلاح‌های ردیف ۳ هسته‌ای سخن به میان آورد که قادرند تا عمق زمین رسوخ کرده و رهبران کشورها را در صورت سنگر گرفتن در پناهگاه‌های زیر زمینی به قتل برسانند! وی در نوشته‌ای که به کنگره امریکا تسلیم کرد نوشت: «اگر رهبران کشورهائی که متهم به سیاست‌هائی هستند که ما در صدد متوقف ساختن آنها هستیم و آنها به این سیاست‌ها ادامه می‌دهند، هدف نهائی ما باید این باشد که سلاح‌های هسته‌ای ما بتواند آنها را از میدان بدر کند!»

اخباری که اکنون در باره قرار گرفتن ۷ کشور در لیست امریکا برای استفاده از سلاحاتمی علیه آنها منتشر شده، پیش زمینه‌هائی به شرح بالا داشته‌است و اخبار امروز را نیز می‌توان پیش زمینه اخبار و رویدادهای فردا تلقی کرد!

رهبر همانهائی را در مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب کرد، که او را دهسال پیش به رهبری رساندند!

مردم طرد می‌کنند، رهبر منصوب می‌کند!

رهبر جمهوری اسلامی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام را برای یک دوره ۵ ساله دیگر منصوب کرد. دوره‌ای که بدشواری می‌توان تصور کرد به روال عادی به پایان خود برسد و زیر فشار جنبش مردم همه چیز، و از جمله این دوره و این ترکیب دگرگون نشود!

انتصابات جدید در مجمع تشخیص مصلحت نیز مانند همه انتصابات ۱۰ سال گذشته، در چارچوب آن توازن نیروئی باقی ماند، که در سال ۱۳۶۹ در جامعه از زیر بار جنگ بیرون آمده ایران وجود داشت و بموجب آن کرسی‌های ریاست جمهوری و رهبری، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی میان علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و علی‌خامنه‌ای تقسیم شد. آنها که این کرسی‌ها را در مجلس خبرگان رهبری و در نشست و برخاست‌های پشت صحنه بین این دو تقسیم کردند، خود نیز در کلیدی‌ترین مواضع قرار گرفتند تا این دو بدانند با موافقت چه کسانی به این مقامات رسیده‌اند و چنانچه در چارچوب توافق‌ها باقی نمانند کسان دیگری جای آنها را خواهند گرفت. صدور حکم تولیت مادام‌العمر آستان قدس رضوی برای آیت‌الله واعظ طبسی که هدایت کننده واقعی و پشت صحنه مجلس خبرگان برگمار کننده رهبر کنونی جمهوری اسلامی بود، خود حکایت کاملی‌است از توزیع مقامات حکومتی و انتصاب‌های کلیدی در جمهوری اسلامی.

ترکیب جدید مجمع تشخیص مصلحت، با کناره‌گیری اعتراضی حجت‌الاسلام موسوی‌خوئینی‌ها و زندانی بودن عبدالله نوری، در عمل گرایش به راست بیشتر و باقی ماندن قدرت در اختیار طرفداران برنامه‌تعدیل اقتصادی صندوق‌بین‌المللی پول و سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران را به نمایش می‌گذارد. آنها که نقش کلیدی در برگماری رهبر به این سمت داشته‌اند، دراین مجمع باقی ماندند تا سمت گیری اقتصادی کشور در جهت برنامه‌های امپریالیستی صندوق‌بین‌الملل پول و بانک جهانی را تضمین کنند. اینها نکات گرهی ایست که در حکم رهبر بازتاب آشکار و بنام ندارد، اما کافی است کوچکترین آشنائی به سیر تحولات دهسال گذشته در جمهوری اسلامی وجود داشته باشد تا دانسته شود رهبری، علیرغم آن مواضع تبلیغاتی که علیه امریکا و غرب می‌گیرد، عملا در همان جهت و همان برنامه‌های خانمان برانداز اقتصادی قرار دارد که در دهسال گذشته در ایران به اجرا گذاشته شده و هاشمی رفسنجانی آن را توسعه اقتصادی و دوران سازندگی نام نهاده‌است!

در ترکیب جدید مجمع با چهره هایی برمی‌خوریم نظیر حبیب‌الله عسگراولادی، دبیرکل بزرگترین حزب سیاسی سرمایه‌داری تجاری ایران، مرتضی نبوی، مدیرمسئول روزنامه رسالت و پل پیوند روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی، محمدرضا باهنر، دبیرکل جامعه اسلامی مهندسان که شاخه‌ای از موتلفه اسلامی است، همه آنها در انتخابات شوراهای شهر و انتخابات مجلس ششم و حتی عسگراولادی در انتخابات مجلس پنجم از سوی مردم طرد شدند. نه تنها در انتخابات مجلس، بلکه در انتخابات شوراهای شهر و روستا نیز مردم آنها را حتی برای تشخیص مصلحت امور نظافت و ترابری شهر و روستای خود هم صالح ندانستند.

در همین ترکیب با آیت‌الله موحدی کرمانی روبرو می‌شویم، که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و برکناری عبدالله نوری از سمت نمایندگی امام در سپاه‌پاسداران، نماینده رهبر جدید در سپاه شد. او را مسئول تصفیه و دستگیری پاسداران مخالف با برنامه‌های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی، طرفداران آیت‌الله منتظری، فرماندهان مسئله دار با رهبر جدید و می‌شناسند. هر بار که یورشی به خانه آیت‌الله منتظری صورت گرفته و یا طرحی کودتائی علیه دولت محمدخاتمی به اجرا گذاشته شده او در آن نقش محوری داشته‌است. از سهامداران عمده صنایع نظامی است و در کلیه شرکت‌های تجاری وابسته به سپاه پاسداران سهیم است. اگر روزی به عملیات اسکله‌های غیر قانونی واردات و صادرات که اخیرا در مجلس افشاء شد رسیدگی واقعی شود، نام او در صدر لیست صادرات چند میلیاردی از این اسکله‌ها قرار خواهد گرفت.

حجت‌الاسلام دری نجف ابادی نیز در لیست منصوبین رهبر در مجمع تشخیص مصلحت قرار دارد. او یکی از متهمین اصلی در پرونده قتلهای زنجیره ای است. علی لاریجانی، سرپرست صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز در جمع منصوبین جدید قرار دارد. فغان و فریاد ۵ ساله اخیر مردم، مجلس، اصلاح‌طلب‌ها، مطبوعات و حتی شخص رئیس جمهور که کمتر زبان به اعتراض می‌گشاید، برای برکناری او از صدا و سیما به جائی نرسیده‌است و او همانند برادرش محمدجوادلاریجانی که متهم به روابط ویژه با انگلستان است، همچنان در سیمای جمهوری اسلامی، شورای عالی‌امنیت ملی و مجمع تشخیص مصلحت نشسته‌است. پشت علی‌لاریجانی به یکی از همان استوانه‌هائی بند است که نقش کلیدی در برگماری رهبر در مجلس خبرگان پس از درگذشت آیت‌الله خمینی داشته‌است: آیت الله جوادی آملی. آیت‌اللهی که در جریان آخرین یورش به خانه آیت‌الله منتظری و در حالیکه دم به دم از پشت صحنه به انصار ولایت دستور می‌رسید عمامه را به گردن وی انداخته و او را از خانه‌اش بیرون کشیده و ببرند به ناکجا آباد نقش هدایت‌کننده و تهییج‌کننده انصار ولایت برای حمله به خانه آیت‌الله منتظری را داشت. ابتدا او برای تظاهر کنندگان سخنرانی کرد و سپس تظاهرکنندگان به سمت خانه آیت‌الله منتظری حمله کردند. آیت‌الله جوادی آملی، حتی پنهان‌تر از آیت‌الله واعظ طبسی به هدایت بیت و نهاد رهبری مشغول است. برادران لاریجانی خواهر زاده‌های تحصیل کرده آیت‌الله جوادی آملی در امریکا و انگلستان‌اند.

واعظ طبسی تولیت مادام العمر آستان قدس رضوی نیز در جمع منصوبین جدید رهبر برای مجمع تشخیص مصلحت قرار دارد. هیچیک از

نمایندگان رهبر و یا امام جمعه‌هان استان‌های ایران در این مجمع حضور ندارد و بنابراین نشستن واعظ طبسی در مجمع تشخیص مصلحت نه بر پایه موقعیت او در استان خراسان، بلکه براساس آن سلطه‌ای صورت گرفته است که وی بر نهاد رهبری و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی دارد. آیت‌اللهی که سی تا چهل میلیارد دلار ثروت آستانقدس رضوی در اختیار اوست، جواهرات سلطنتی به مشهد منتقل شده و در کنار جواهرات سلطنتی امام هشتم "موسی‌الرضا" دراختیار اوست، املاک خاندان اعلم در خراسان، زمین‌های زیر کشت زعفران، زمین‌های موقوفه امام رضا، بخشی از در آمد ناشی از صدور قانونی و غیر قانونی گاز سرخس و در مالکیت و اختیار اوست! یک روزنامه "قدس" و یک نشریه "حرم" تریبون‌های اختصاصی واعظ طبسی است و برگمار شدگان قوه قضائیه در مجموع خود فرمانبر او و از منطقه خراسان می‌باشند. وابستگی‌های تقلیدی واعظ طبسی از آیت‌الله میلانی، آیت‌الله قمی، آیت‌الله خوئی و مراجع تقلیدی از این شجره باز می‌گردد که همگی مراجع درباری و مخالف انقلاب و مخالف آیت‌الله خمینی (جز آیت‌الله قمی در یک مقطع بسیار کوتاه در جریان خرداد ۴۲) بوده‌اند.

از جمله منصوبین مجمع تشخیص مصلحت "مصطفی میرسلیم"، عضو رهبری موتلفه اسلامی و از وابستگان انجمن حجتیه پیش از انقلاب قرار دارد. اولین رئیس شهربانی غیر نظامی جمهوری اسلامی و وزیر ارشاد اسلامی در زمان هاشمی رفسنجانی که این وزارتخانه را به بازداشتگاه نظامی تبدیل کرده بود. وزارت ارشاد اسلامی در زمان این منصوب سببی رهبر به چنان ویرانه هنری و فرهنگی تبدیل شده بود که هوشنگ گلشیری آن را در آخرین داستان‌هایش توصیف کرده‌است!

غلامعلی حداد عادل نیز در لیست منصوبین جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام جای گرفته‌است. او از همکار سابق دکتر "نصر" در دانشگاه آریامهر بود. فرزند او اکنون با فرزند رهبر ازدواج کرده است، به عنوان نفر آخر لیست مرحله دوم انتخابات مجلس ششم و بر اساس معامله و مذاکره‌ای که به موجب آن آراء حجت‌الاسلام محتشمی پور برای راه یافتن به مجلس تائید شد، سرانجام به مجلس ششم راه یافت و فراکسیون اقلیت مجلس را در اختیار گرفت. حتی اگر براساس رهبری فراکسیون اقلیت مجلس به این مجمع منصوب شده باشد، جای پرسش است که اگر معیار اینست، پس چرا نباید رئیس فراکسیون اکثریت در این مجمع عضو باشد؟ رهبر را عادت داده‌اند به این نوع سئوالات پاسخ ندهد و به همین دلیل هم هنوز سد طرح این سئوالات شکسته نشده‌است. سدی که بموجب همه شواهد و قرائن بزودی خواهد شکست و او ناچار به پاسخگوئی خواهد شد.

محسن رضایی، مسئول دهها عملیات ناکام و خونبار در جنگ با عراق، مانند عملیات رمضان، کربلا، والفجرها، مسلم بن عقیل، بدر، خیبر، قادر، فتح، نصر، محرم، قدس و دهها عملیات کوچک و بزرگ دیگر که طی آنها صدها هزار جوان و نوجوان ایرانی روی مین رفته و تکه تکه شدند و یا زیر آتش توپخانه عراق کشته شدند و به کام مرگ فرستاده شدند نیز در ترکیب جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام تائید شد. فرمانده پیشین سپاه پاسداران، با داعیه رهبری و تربیت جوانان، خود را مبتکر یک خط سوم در جمهوری اسلامی معرفی می‌کند، اما پاسخ نمی‌دهد که اگر چنین توان و لیاقتی دارد چرا نتوانست پسر خود را چنان تربیت نکند که اسرار نظامی جمهوری اسلامی را در اختیار سازمان فضائی امریکا "ناسا" قرار دهد و سپس به نزد رابطین خود در امریکا فرار کند؟! فرزند رضائی، پس از فرار به امریکا و انتقال اطلاعتش به "ناسا" درکنار هژبریزدانی، چوبدار و صاحب انحصار گوشت در زمان شاه قرار گرفت تا تحت حمایت او باشد. این پیوند در معاملات دو جانبه واردات گوشت به ایران ممکن شد که بنیاد مستضعفان و بخش واردات سپاه پاسداران با هژبریزدانی داشته و دارند! محسن رضائی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت در دوره قبل بود و باحتمال بسیار این سمت او در این دوره نیز تائید خواهد شد.

در لیست برگمار شدگان و منصوبین رهبر در مجمع تشخیص مصلحت نظام چهره‌های دیگری هم وجود دارند که مردم طرد کرده‌اند و ایشان منصوب۰ در صدر این لیست علی‌اکبر ناطق نوری کاندیدای شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ قرار دارد که پس از تشکیل مجلس ششم و راه نیافتن وی به این مجلس مشاور ارشد رهبر شد!

در جمع اعضای شورای نگهبان قانون اساسی که رهبر در حکم خود آنها را "فقهای عالیقدر" خطاب کرده‌است نیز چهره‌های قابل توجهی قرار دارند۰ فقهائی نظیر آیت‌الله قدیری و آیت‌الله یزدی، درکنار آیت‌الله جنتی۰ آیت‌الله قدیری روحانی جسوری است که در زمان حیات آیت‌الله خمینی با فتوای وی برای حرام نبودن بازی شطرنج، از موضع ارتجاع دینی به مخالفت با این حکم و فتوا برخاست! آیت‌الله یزدی نیز، بقول رئیس کنونی قوه‌قضائیه، ویران کننده قوه قضائیه است۰ در زمان او حجتیه، حقانی‌چی‌ها و رهبران موتلفه اسلامی قوه قضائیه را تصرف کردند۰ بادامچیان دبیراجرائی جمعیت موتلفه اسلامی معاون اجرائی او بود و زواره‌ای رئیس اداره ثبت احوال و اسناد وی! رضا زواره‌ای نیز عضو شورای رهبری موتلفه اسلامی است۰

آقازاده و بیژن زنگنه وزرای سابق و فعلی نفت و محمد هاشمی برادر اکبر هاشمی رفسنجانی، که همگی از جناح راست حزب کارگزاران سازندگی به حساب می‌آیند نیز در لیست منصوبین مجمع تشخیص مصلحت نظام‌اند.

بدین ترتیب، ترکیبی از وابستگان به حزب کارگزاران سازندگی و اولترالیبرال‌های بازار و مخالفان شناخته شده اصلاحات تقریبا تمام کرسی های مجمع تشخیص مصلحت را به خود اختصاص دادند. از اعضای حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی از مجمع روحانیون مبارز، که جناح چپ اسلامی، روحانیون طرفدار اصلاحات و اکثریت مجلس و نمایندگان مردم را تشکیل می‌دهند کسی به مجمع منصوب رهبر راه نیافت و یکبار دیگر نشان داد که رهبر به راهی که برایش انتخاب کرده‌اند و خود نیز متمایل به آنست می‌رود و مردم به راهی دیگر. او کسانی را منصوب می‌کند که مردم طرد می‌کنند و مردم کسانی را انتخاب می‌کنند که رهبر چشم دیدن آنها را ندارد. منصوبین به راه خود می‌روند و منتخبین به راه خود. این انتصاب، همچنین تائیدکننده و تقویت‌کننده آن توطئه تبلیغاتی است که امریکا با برجسته کردن انتصاب و انتخاب در جمهوری اسلامی در پی تحقق آنست. امریکا از یکسو خود را حامی خواست و اراده مردم نشان می‌دهد و از سوی دیگر توسط وابستگان خود در حاکمیت جمهوری اسلامی علیه این انتخاب عمل می‌کند و انتصاب را تقویت. بدین ترتیب، امریکا می‌کوشد افکار عمومی را به سود اقدامات مداخله‌جویانه خود علیه تمامیت ارضی ایران و در جهت نقشه‌های نظامی و برتری جویانه خود در منطقه بسیج کند. آنچه را رهبر و منصوبین او، که خود را هم‌آورد نظامی امریکا می‌نامند و سخنان تحریک آمیز بر زبان می‌رانند باید پاسخ بدهند همسوئی با همین سناریوی موذیانه امریکا در ارتباط با جنبش مردم ایران و خالی کردن زیر پای استقلال کشور است!

ترکیب جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام را بسیاری اینگونه تفسیر کرده اند که رهبر جمهوری اسلامی به همان اندازه که هنگام

سخنرانی در دفاع از مستضعفان و محرومین دست و دل باز است، آنگاه که پای انتصاب و پست و مقام در میان باشد میداند چه کسانی را برای ادامه وضع فلاکت بار مردم و ادامه غارتگری و تقویت مافیای اقتصادی در کجا بگمارد. همچنین ترکیب جدید مجمع به معنای آن تلقی شده است که در منازعات آینده میان مجلس و شورای نگهبان، این مجمع، مانند گذشته طرف شورای نگهبان را خواهد گرفت. در عین حال، ترکیب مجمع این اطمینان را به صندوق بین المللی پول داد که از سیاست تعدیل اقتصادی کمترین تخطی مجاز نخواهد بود و اگر مجلس و دولت قدمی در این عرصه کج بگذارد، این مجمع و شورای نگهبان در برابرش خواهند ایستاد!

با تقویت اولترا لیبرالها و رهبران سیاسی سرمایه‌داری تجاری و بازاریهایی بزرگ در مجمع تشخیص مصلحت بسیاری را عقیده بر این است که باید انتظار داشت بزودی قانون کار مورد دستبرد و تجاوز قرار گیرد، اخراج ها رسمی شود، بیکاری افزایش یابد، هزینه‌های بیمه و بهداشت کمرشکن گردد، تمام بار فشارتنگناهای اقتصادی بر دوش مردم عادی و زحمتکش گذاشته شود و جلوی هر گونه رسیدگی به وضعیت مالی بنگاه های بزرگ مالی- اقتصادی از قبیل آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد و امثال انها که زیر نظر رهبر اداره میشوند و کشور را رسما غارت می‌کنند همچون گذشته گرفته شود. این انتصاب و حکم، همچنین به مردم نشان داد که وعده مبارزه با مفاسد اقتصادی که رهبر خود را طراح و مبتکر پیگیر آن معرفی می‌کند، وعده‌ای بیش نیست و اساسا هدف از این مبارزه نیز چیزی نیست جز مبارزه سیاسی علیه دولت خاتمی، چرا که در غیر اینصورت، اگر کوچکترین اعتقادی به مبارزه با مفاسد اقتصادی بود، حداقل چنین ترکیبی نباید بعنوان مصلحت اندیش جامعه منصوب می‌شدند!

همه اینها، اگر چه درست است، اما تنها یک روی سکه را نشان می‌دهد. روی دیگر سکه آن است که انتصابات مجمع تشخیص مصلحت نظام، به یمن وجود اندک فضای تنفس برای مطبوعات، برای نخستین بار در طی ده سال اخیر از حلقه بسته و پنهان مجامع و محافل پشت پرده و پنهان خارج شد و با چنین وسعتی در برابر دیدگان عموم مردم قرار گرفت. برای نخستین بار در تاریخ دوازده ساله رهبری، رهبر کنونی جمهوری اسلامی، مطبوعات، نمایندگان مجلس، شخصیت‌های سیاسی- مذهبی و فرهنگی بحث ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام را از چارچوب اتاقهای دربسته تقسیم غنایم در حلقه منصوبین خارج کردند و آن را به کوچه و بازار و به میان مردم کشاندند. شاید تا به امروز کمتر کسی، نه فقط در میان مردم عادی، بلکه حتی در بین آگاهان سیاسی کشور اصولا از ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام اطلاع دقیق داشت؛ اما این بار مردم کوچه و بازار هم فهمیدند که چه کسانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام جای گرفته‌اند و از چه چیز و چه کس دفاع می‌کنند. نامهای آنان را اکنون همه می‌دانند و از این پس در هر تصمیم‌گیری مهم مجمع دوباره این نامها را به یاد خواهند آورد و **مطبوعات نیز، بعنوان بخشی از رسالت خود موظف به تکرار و باز تکرار آن هستند تا در ذهن جامعه بدقت جایگزین شود.**

به همین دلیل اهمیت انتصاب مجمع تشخیص مصلحت نظام این بار در ترکیب جمعی که خود را مادام العمر در داخل دیوارهای این مجمع تصور کرده اند نیست، بلکه در آن آگاهی و اطلاعی است که در پشت دیوارهای این مجمع در جریان تکامل است.

راه نیافتن نمایندگان اکثریت مجلس و منتخبین مردم به مجمع تشخیص مصلحت نظام ضمنا شکاف عمیقی را نشان داد که میان مصلحت مردم آنگونه که خود تشخیص می‌دهند و مصلحت نظام آنگونه که حلقه قدرت در ایران تشخیص می‌دهد وجود دارد. نظامی که مصلحت خود را خارج از خواست مردم جستجو کند چاره‌ای برای مردم باقی نمی‌گذارد جز آنکه مصلحت خود را درنظامی دیگر جستجو کند. محدودیت مجمع تشخیص مصلحت نظام و بحران حاکمیت طرفدار انتصاب در همین جا قرار دارد. در آنجا قرار دارد که نفر سی و سوم انتخابات مجلس ششم "هاشمی رفسنجانی" با تقدیر و تشکر رهبر بر صدر مجمع تشخیص مصلحت نشیند و فقهائی که شورای آنها مُخل آزادی و خواست مردم و مصلحت واقعی جامعه‌است و شورای نگهبان را تشکیل داده اند در حکم رهبر "عالیقدر" خطاب شوند. آنها عالیقدرند و بر صدر هم باید نشسته شوند، اما نه برای مردم و بر صدر سفره دل مردم، بلکه در آن محافلی که صفات و القاب و پست‌های انتصابی را بین خود تقسیم می‌کنند!

(بقیه مصاحبه با سردبیر راه توده از ص ۲۱)

بالاخره سراسر افغانستان استاندار می‌خواهد، فرماندار می‌خواهد، کادر اداری می‌خواهد، معلم می‌خواهد، استاد دانشگاه می‌خواهد و همینطور بگیرید و بروید جلو. شما ببینید در همین ایران خودمان، وقتی مرزبندی خودی و غیر خودی کردند و عده‌ای را از کادر دانشگاهی، آموزشی و اداری کنار گذاشتند، چه لطمه‌ای به دستگاه دولتی وارد آمد، حالا این را در سطح فاجعه‌بار کنونی افغانستان گسترش بدهید تا بیشتر مشخص شود ما چه می‌گوئیم.

خدابخشیان- آقای کرزای در همین مدت کوتاه نشان داده‌است که سیاستمدار زیرکی است. او شاید یک روزی هم موفق شود ژنرال‌های دولت کمونیستی را در خدمت ارتشی به سیستم امریکائی در آورد.

راه‌توده- ایشان می‌تواند فکرهائی اینچنین هم داشته باشد، اما آنهائی هم که احتمالا وارد این سیستم می‌شوند لابد چاره‌ای برای حفظ استقلالشان می‌کنند. بالاخره این هم یک عرصه‌ایست. ما فکر نمی‌کنیم دیگران هم کمتر از آقای کرزای سیاستمدار و آینده‌نگر باشند، حتما آنها هم می‌دانند کجا قدم می‌گذارند و چگونه باید حرکت کنند تا در خدمت امریکا قرار نگیرند. بهرحال، آنچه از نظر ما قطعی است، اینست که واقعیت خودش را به همه تحمیل می‌کند، اینکه دوباره جنگ‌های محلی در افغانستان شروع شده، اینکه فرماندهان نظامی بازهم به فکر رقابت با هم افتاده‌اند و هرکدام می‌خواهند حاکم یک منطقه باشند، اینکه نظامی‌های خارجی در درگیری‌های محلی کشته می‌شوند و یا در شهر کابل شکار می‌شوند. اینها بعنوان یک واقعیت وجود دارد و این واقعیت خودش را نه تنها به آقای کرزای و ظاهرشاه بلکه به خیلی‌های دیگری که در صحنه حوادث امروز افغانستان هستند تحمیل می‌کند. خلع سلاح نیروهائی که ۱۰-۲۰ سال است سلاح در اختیار دارند کار شوخی و ساده‌ای نیست. آنها که این نیروها را فرماندهی می‌کنند در قاچاق مواد مخدر، در ترانزیت قاچاق اجناسی که از خلیج فارس و از طریق مرزهای ایران وارد افغانستان و سپس پاکستان می‌شود دست دارند. این مسئله در تمام استان‌ها و مناطق زرنج، فراه، هرات و هلمند جریان دارد و تا آنسوی قندهار هم ادامه دارد. در هرات، این نیروهای مسلح دستشان در جیب گشادی است که در مشهد، آقای واعظ طبسی دارد. کوتاه کردن دست این نیروها و درآوردن سلاح از دست اینها کار ساده‌ای نیست، کار سرباز امریکائی و انگلیسی و ترک هم نیست، کار خود این گروهها هم نیست چون یا با هم وارد جنگ می‌شوند و یا با هم به توافق بر سر تقسیم پول و منطقه نفوذ می‌رسند و علیه دولت مرکزی وارد جنگ می‌شوند! این کار، کار بسیار دشواری است که فقط از یک ارتش منسجم ملی بر می‌آید، ارتشی که فرماندهی‌اش را فرماندهان این گروههای جنگجو در اختیار نداشته باشند. شما فرماندهان دیگری جز فرماندهان دولت‌های سابق افغانستان می‌شناسید؟

پیام برخی محافل توده‌ای داخل کشور به مناسبت آغاز سال نو

رفُرم و اصلاحات
مسیر بی بازگشت خود را
علیرغم همه موانع طی می‌کند!

اصلاحات اجتناب ناپذیر است و اگر روش‌های کنونی با شکست روبرو شود،
مردم روش‌های دیگری را برای حرکت به جلو پیدا خواهند کرد!

طی دو دهه چنان رفتاری با ما شد، که زخم ناشی از آن اجازه خوش‌بینی نمی‌دهد، اما واقعیت اینست که تحولاتی روی داده و باید آن را در نظر داشت، گرچه در این کشاکشی که برخی از خودی‌ها، اخیرا برخی خودی‌های دیگر را غیر خودی خطاب می‌کنند، امیدواریم امثال ما در این میهن، سرانجام معلوم شود کیستیم؟ هویت خودی و یا حقوق غیر خودی ما چیست؟

رفقای گرامی!

برای ما، بهار همراه است با جوانه‌های نو بر درخت کهنسال امید و ایمانی که هرگز از آن دور نشده‌ایم. می‌روند، چهره در نقاب خاک می‌کشند، به خاک و خون کشیده می‌شوند؛ اما می‌آیند، جوانه می‌زنند و می‌رویند. دوباره می‌روئیم!

این راز سر به مهری نیست، شصت سال بر مسند نشستند و از مسند به زیر آمدند، اما نخواستند و نتوانستند بپذیرند. این درس بزرگ را تاریخ باز هم به امیدواران نیستی ما خواهد داد. سخن را با نگاهی به اوضاع میهن‌مان ادامه می‌دهم، که حرف و سخن بسیاری از دوستان و هم سخنان مشترک ماست که یکدیگر را می‌بینیم، دیدار می‌کنیم و یادها و سخن‌ها را زنده نگه‌میداریم. سخن دچار محدودیت‌هائی است که با دلائل آن آشنائی باید داشته باشید.

تحولات به هر حال اجتناب ناپذیر است

نظام حاکم، که بعد از انقلاب بهمن ۵۷ در ایران مستقر شده نیازمند بازبینی و بازسازی است. این بازسازی حتماً باید توام باشد با باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی ایران. در قلمرو یک چنین نگرشی است که ما فکر می‌کنیم روند بعد از خرداد ۷۶ روندی است کم و بیش مثبت. چرا کم و بیش مثبت؟ به لحاظ اینکه بهرحال در چارچوب محدودیت‌ها و کاستی‌های قانون اساسی است. قانون اساسی اصول ترقیخواهانه و آزادی‌خواهانه بسیاری دارد، اما جنبش دوم خرداد، اگر بخواهد در چارچوب این قانون روند اجتماعی این مملکت را قانونمند کند و شعارش را بر مبنای قانون‌گرائی پیش ببرد عملا فضائی را در صورت موفقیت بوجود می‌آورد که لاجرم نه فقط آن محدودیت‌های موجود در قانون اساسی مطرح می‌شود، بلکه آن بخشی‌هائی هم که بر حقوق ملت تاکید دارد وسیعا مطرح می‌شود و جا پیدا می‌کند. به همین دلیل همه کسانی که دلشان بخاطر زحمتکشان این کشور می‌تپد، خواهان فضای آزاد ، آزادی خواهی و احقاق حقوق مردم هستند تا مجالی ولو اندک برای بیان حرف‌ها پیدا شود و این حرف‌ها به گوش مردم رسیده شود.

از اوضاع کنونی می‌توان راضی بود؟

وضع موجود کمال مطلوب نیست و ما در اینجا تصور نمی‌کنیم حتی خود کسانی هم که در درون جبهه دوم خرداد هستند وضع را مطلوب تلقی کنند، چه رسد به ما که در این تقسیم بندی خودی و غیر خودی جایی نداریم. به تعبیری که این روزها می‌شود و حتی نیروهای مذهبی درون حکومت هم گاه غیرخودی شناخته می‌شوند، ما نه خودی هستیم نه غیرخودی. اصلاً معلوم نیست که ما جزء مردم ایران حساب می‌شویم یا نمی‌شویم! امری که امیدواریم سرانجام روشن شود و هویت و حقوق اجتماعی ما به رسمیت شناخته شود. با این همه عمیقاً اعتقاد داریم آگاهی سیاسی مردم ما، جنبش اجتماعی کنونی مملکت ما عامل و آفریننده

اصلاحاتی است که اکنون به نحوی دارد خودش را در جناحی از حاکمیت مستقر می‌کند.

خالق این جنبش آقای خاتمی یا نمایندگان دوم خرداد که به مجلس راه‌یافته‌اند نیستند. خود آنها مخلوق این شرایط هستند. این جنبش اجتماعی مملکت ماست که ضرورتاً شرایطی را بوجود آورده که حتی در درون حاکمیت گرایش‌ها و تمایلاتی برای فضای بازتری در جامعه ایران تلاش می‌کند. قطعا شما در آنجا و ما در اینجا به حق نگران مشکلات موجود جامعه ایران هستیم. محدویت‌هایی که بوجود می‌آید، بازداشتهایی که می‌کنند، توقیف روزنامه‌ها که پیش می‌آید، اختلافاتی که بین قوای مملکتی است، رد مصوبات قوه مقننه در شورای نگهبان، احضار نمایندگانی از مجلس که اظهار نظری در مجلس می‌کنند و حتی به دادگاه کشیده شدن آنها، همگی این حوادث نگرانی آور است، اما نباید فراموش کرد که اینها همه لازمه یک دوران گذار است. به گمان ما در اینجا، این یک روند طبیعی در جامعه‌ای است که قدم در راه اصلاح کاستی‌ها و معایب خودش گذاشته، اگر این کاستی‌ها وجود نداشت که اصلاً جنبش اصلاحات معنی نداشت.

امروز مردم با ابهاماتی در قانون اساسی روبرو شده‌اند که برای تصحیح و تغییر آنها این آگاهی مردم لازم و ضروری بود. درباره قانون مطبوعات، در مورد مصونیت نمایندگان، درباره حد و حدود اختیارات شورای نگهبان، مسئله تفکیک قوای مملکتی، مسئولیت رئیس جمهور در اجرای صحیح قانون اساسی، مسئولیت رئیس جمهور در زمینه اخطار قانونی به کسانی که قانون اساسی را رعایت نمی‌کنند.

اینها همه راه کارهایی است که در نظام جمهوری اسلامی راه قانونی‌اش مطرح است و راه‌حل‌های تجربه نشده تجربه می‌شود. آن کسانی که صادقانه و صمیمانه در پی بهبود شرایط هستند، در پی از بین بردن موانع پیشرفت اجتماعی هستند، یعنی در واقع در پی اجرای واقعی اصلاحات اجتماعی هستند دارند تجربه می‌کنند. آنها چندان سابقه فعالیت سیاسی اجتماعی عمیقی ندارند، در عین حال اعتقاد چندانی هم به نظام‌های تجربه شده دیگر کشورها ندارند. بنابراین حالت آزمون و خطا طبیعی است.

همانطور که در ابتدا گفتیم: دو جریان عمده در حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد؛ یکی بر پایه همان شیوه‌ای که در طی دو دهه گذشته این مملکت اداره شده می‌خواهد به حکومت ادامه بدهد و بر پایه اختیاراتی که همچنان در اختیار دارد هر گونه موانعی را از سر راه خود می‌خواهد بردارد. برداشتن این موانع حتی به قیمت زیر پا گذاشتن قانون اسلامی هم بوده است. مثلاً یک مخالف را به استناد دستور دادستان بعنوان متهم بازداشت می‌کنند. قانون اساسی یک حقوقی را برای شخص بازداشت شده تعیین کرده است، اما آنها همچنان می‌خواهند به روال گذشته با این بازداشت شده رفتار کنند. تجربه زندانیان دوره‌های گوناگون جمهوری اسلامی همه حاکی از این است که هیچیک از حقوق فردبازداشت شده رعایت نمی‌شود. هنوز هم در مراحل اول بازجویی نه مراحل تفهیم اتهام معلوم است و نه دوران شکل گیری پرونده اتهامی. شیوه اعتراف‌گیری هم که دیگر این روزها چنان بر سر زبان‌هاست که حتی وکلای مدافع نیز با توجه به آگاهی مردم از ماجراها ناچارند بگویند اعترافات به زور گرفته شده، تحت شرایط غیر عادی گرفته شده و اعتبار قضائی و حقوقی ندارد.

در دهه شصت هرگز چنین مطالبی از زبان کسی شنیده نشد و درهیچ نشریه‌ای هم منتشر نشد. همه آن مصیبت‌هایی که عده‌ای از فرزندان این مملکت تحمل کردند، دریک سکوت کامل پشت سر گذاشته شد. حتی انسانهای با شرفی هم که با این قبیل اعترافات نمی‌توانستند موافق باشند نیز زبان به اعتراض نگشودند یا جرئت ابراز مخالفت را نداشتند. تحولات اجتماعی که در کشور ما رخ داده و کوشش‌هایی که در جریان جنبش اصلاحات انجام می‌گیرد فضای آن سکوت را شکسته‌است و این به یک شناخت عمومی تبدیل شده‌است.

به رغم همه موانعی که سر راه اصلاحات وجود دارد و حتی انسدادی که در حال حاضر در شکل تقابل بین قوای مختلف مملکت خود را نشان می‌دهد و باعث رکود حرکت شده اعتقاد داریم به لحاظ آگاهی سیاسی مردم و جایگاهی که آراء مردم دارد، در نهایت مردم و آراء آنها تعیین کننده خواهد بود. اصلاح طلب‌های واقعی درون حاکمیت هنوز بطور قاطع روی وعده‌هایی که به مردم داده‌اند پافشاری می‌کنند، اما حتی اگر آنها هم عقب نشینی کنند سرنوشت جنبش اصلاحات را این عقب نشینی احتمالی آنها تعیین نمی‌کند بلکه آراء مردم، خواست مردم و مطالبات مردم است که این سرنوشت را تعیین می‌کند. ما امیدواریم در ادامه این جنبش و در دل جنبش اصلاحات شرایط زیست میلیون‌ها مردم کشورمان تغییر کند.

دوستی‌ها و صمیمیت‌ها

ما امیدواریم صمیمیت موجود بین دوستانی که در اینجا هستند، در خارج از کشور هم فراهم آید.

یک کارت تبریک دارم که یک صحرای برهوت را نشان می‌دهد که در آن فقط یک کنده درخت وجود دارد. روی این کنده نوشته« نه! مرده‌اش مپندار، این کنده ستبر ریشه در خاک دارد!»

درخت زده شد، شاخ و برگهایش زده شدند ولی ریشه‌ها درخاک هستند. امیدواریم عزیزان مقیم خارج از کشور این مجال را پیدا کنند و فضای داخل کشور هم به گونه‌ای تغییر کند که بتوانند بیآیند و این فضای پر مهر و محبتی را که بین دوستان وجود دارد ببینند. از آرزوهای ما یکی هم اینست که نمونه این دوستی، یگانگی و محبت بین عزیزان ما در خارج از کشور هم گسترش پیدا کند، چرک و خون ناشی از دوران خونبار شسته شود، از بین برود. اگر ایرادی هست صادقانه در میان گذاشته شود. یک رابطه صمیمی و دوستی فارغ از برخی اختلاف نظرات و حتی فارغ از تعلقات سازمانی و حزبی بین همه دوستان قدیم ما بوجود آید. امیدوارم واقعاً چنین فضایی پدید بیآید، دلها با هم یکی شود تا بتوان این بار سنگینی را که در مقابل همگان قرار دارد با کمک همگی از زمین بلند کرد. هیچ کس به تنهایی نمی‌تواند آنرا بلند کند، دشوار است.

ما در اینجا، نسبت به روند مثبت شرایط در کشور خوش‌بین هستیم، اما در عین حال این خوش بینی بهیچ وجه به این معنا نیست که خطر و دشواری وجود ندارد. بدون هیچ گفتگوئی این راه، راه هموواری نیست، راه پر خطری است، هزینه دارد، دوستان ما تاکنون هزینه‌های زیادی پرداخته‌اند. متلاشی شدن خانواده‌ها، از دست دادن عزیزان، عده‌ای به زندانها رفتند، عده‌ای جان باختند و یک عده کثیر هم از کشور خارج شدند، در واقع دربدر شدند. ما هرگز فراموش نمی‌کنیم که عزیزان ما که در کشورهای خارج زندگی می‌کنند، دست‌خوش چه مشکلاتی هستند، چه دشواری‌هایی را باید تحمل بکنند. اینها همه هزینه‌هایی است که پرداخته

شده و دارد پرداخته می‌شود، به همین دلیل آرزو می‌کنیم روزی بیـآید کـه همه بتوانند در میهنشان و درکنار مردم‌شان زندگی کنند.

تا بحال برخی از دوستانی که مقیم خارج‌اند، آمده‌اند ایران برای دیدار خانواده‌هایشـان و بـرگشـته‌اند، بعـد از سـال ۷۶ تغییـراتی در برخـی برخوردها بوجود آمده‌است. گذرنامه به یک عـده از افـرادی کـه تـا کنـون ممنوع‌الخروج بوده‌اند داده شده، پیغام‌هایی به بعضی از دوستان داده‌اند کـه دیگر ممنوع‌الخروج نیستید، می‌توانید مراجعـه کنیـد و پاسـپورت بگـیرید. مجموعه اینها یک نوع خوش بینی بوجود می‌آورد، ولی آثار آن عدم اعتماد گذشته از رفتارهایی که بوده هم چنان باقی است و نگرانی‌ها هم بر جـای خود هست. گرفتار یک نوع خوش بینی بیش از حد نباید شد، اما ضـرورت دارد بدانیم چه تغییرات شده و یا دارد می‌شـود و در زمینـه‌های گونـاگـون اوضاع چگونه در تلاطم است. چه کسی که داخـل زنـدگـی می‌کنـد، چـه کسی که در خارج زندگی می‌کند ضرورت دارد این‌ها را بدانند. گرفتاری‌ها و رفتارهائی که طی دو دهه با رفقای ما بوده نبـاید بـاعث شـود کـه ایـن مختصر دگرگونی‌ها هم دیده نشود. بنظر ما، واقع بینی صحیح‌تریـن روش است، گرچه بدلیل رفتاریهای که طی دو دهه با ما شـده، همیشـه بدبینـی غلبه دارد بر خوش‌بینی!

ضرورت نقد دولت!

در نمـایندگـان جناح‌هـای ترقیخـواه درون حـاکمیت هـم کاستی‌های جدی وجود دارد که باید آن را در نظر داشته باشیم. هر بار هم با مطبوعات کشور مصاحبه‌هایی بوده اشاره شده که باید همه چـیز و همـه کس نقد بشود و اصلاح طلبان حکومتی مصون از نقد نیستند.

مطالبات و خواست‌های مردم د رانقلاب سـال ۵۷ همچنـان بـر جای خود باقی است و حاصلش این جنبشی است کـه می‌بینـم. بصـورت جنبـش دوم خـرداد و انتخابـات ریاسـت جمـهوری دیدیـم، در انتخابـات شوراهای شهر و غیره دیدیم. حتی اگر آقایان ترقیخواه موجود در حـاکمیت هم موفق نشوند به این معنی نیست کـه جنبـش اجتمـاعی ایـران موفـق نشد. جنبش ایران فراز و فرود دارد. نماینده‌ای را به مجلس و یا به شـورای شهر می‌فرستند و یا حتی به ریاست جمهوری انتخاب می‌کنند و رسالتی به عهده‌شان می‌گذارند. اگر نتوانستند، نخواستند و یا شکست خورنـد، آنوقـت مردم راه دیگری را در پیش می‌گیرند و پیش می‌رونـد. همـواره در تـاریخ شما شاهد این تغییر روش‌ها برای رسیدن بـه هـدف بوده‌ایـد. بنیـان‌گـذار اندیشه مارکسیسم حتی در مورد انقلاب‌ها می‌گوید که هر انقلابی بارهـا و بارها باید خودش را اصلاح کند. یعنی چه؟ یعنی انقـلاب در یـک مرحلـه تمام نمی‌شود، فکر می‌کنند تمام شد و قدرت را بدست گرفته‌اند، اما اینطور نیست. در همین انقلاب خودمان دیدیم که برای رسیدن بـه آن شـعارها و خواست‌های مردم چه موانع بزرگی بوجود آمد وچه خون‌های به ناحقی کـه ریخته نشد، چه موانعی بوجود آمد و چـه کاسـتی‌هائی بـاعث توقـف شـد. رسیدیم به مرحله رفُرم، اصلاح و ادامه حرکـت بـه جلـو. بـازهم بـا موانـع برخورد کرده‌ایم، اما اگر در این مرحله و با این شیوه نشود، مراحل دیگـر و راه‌حل دیگری برای رسیدن به خواست‌ها پیدا می‌شود. در جامعه ما، با همه کاستی‌های عظیمی که وجود دارد، با همه موانع عمده‌ای که حتی در درون رفُرم و اصلاحات در درون حاکمیتش وجـود دارد، البتـه سـرعت و آسـانی تحقق خواست‌ها آنگونه نیست که ما انتظار داریم، اما از ایـن وضـع نبـاید احساس ناامیدی کرد، در عین حال نباید دچار این خوش بینی شد که همه چیز ظرف یکی و دو سال درسـت می‌شـود و مـردم بـه همـه حقوق‌شـان می‌رسند. چه بسا من نوعی به عمرم شاهد بهبود اوضاع نباشم، اما روند در جهتی پیش می‌رود که به اصلاح طلبان واقعی و کسانی که دلشـان بـرای مردم کشورشان می‌تپد امید می‌بخشد. **امید، این یاور همیشـه مـا در بدترین و سخت‌ترین شب‌ها و روزها!**

(این پیـام کـه در یـک کاسـت ویدئوئـی، بصـورت عـام و نـه اختصاصا برای راه‌توده و یا هر کانون حزبی دیگری، در آستانه سال نو تهیه شده بود، به همت علاقمندان راه‌توده در اختیار ما قرار گرفت و بعنوان یک سند حزبی به آرشیو راه‌توده سپرده شد تا محفوظ بماند. لازم به یـاد آوری است که برای تبدیل این پیام شفاهی به متن نوشتاری، اندک تغییراتی در جمله‌بندی‌ها اجتناب ناپذیر بود.)

سپاس و تبریک متقابل

شورای سردبیری و سیاستگزاری راه‌توده، ضمن سپاه و تشکر از همه یاران، علاقمندان و همکاران دور و نزدیک راه‌توده کـه بـه مناسـبت فرارسیدن نوروز باستانی تمـاس تلفنـی گرفتـه‌اند، کـارت تـبریک ارسـال داشته‌اند و یا از طریق پست الکترونیکی سال نو را به دست‌اندرکاران انتشار راه‌توده تبریک گفته‌اند، متقابلا نوروز را تبریک گفته و برای همگان سـالی پربار را آرزو می‌کند.

سری جدید CD

به اطلاع علاقمندان دریافتCD های اشـعار احسـان طـبری و سـیاوش کسرائی می‌رسانیم که سری جدید ایـن CD هـا در دسـت تهیـه اسـت و کسـانی کـه بـرای دریـافت آن پیـش پرداخـت کرده‌انـد بـا کمـی تـاخیر سفارش‌های خود را دریافت خواهند کرد.

هلند– دوست گرامی که مطلب صـدام حسـین را بـرای راه‌تـوده ترجمـه و ارسال داشته‌اید. دست شما را به گرمی می‌فشاریم. از طریق ای‌میل با شما تماس گرفته خواهد شد. بابت آنچه که اشاره کرده‌اید متاسفیم. هر کس به راه خویش می‌رود. در همین راهی که حرکـت می‌کنیـد، حرکـت را ادامـه بدهید، بنویسید و ترجمه کنید و ارسال دارید. آبونمان شما نیز دریافت شـد، سپاسگزاریم.

بقیه فلسطین آرمان به خون نشسته ...

رهبران جمهوری اسلامی، حتی اگر در برابر مردم هم به اشتباهات خود در ارتباط با عرفات و جنبش فلسطین نخواهند اعتراف کنند، که مـانند صدهـا مورد دیگر چنین نخواهند کرد، حداقل می‌توانند، در این روزهـا و لحظـات که عرفات در محاصره مرگ و شهادت قرار دارد، در خلوت خویش، از خـود سئوال کنند که آنچه علیه عرفات کردند، همان سیاست اسرائیل نبـود کـه امروز در چنین قامت جنایتکارانه و عریانی در محاصره نظامی خانه عرفـات دنبال می‌شود؟

اکنون دو حاصل این سیاست روی دسـت جمـهوری اسـلامی مانده‌است: ۱– عرفات بعنوان سـمبل مظلومیـت و مبـارزه مـردم فلسـطین توسط ارتش اسرائیل و به اراده ژنرال شارون از صحنه حذف می‌شـود؛ ۲– گروه‌هائی که دستشـان در جیـب شـورای تبلیغـات اسـلامی و واحدهـای اسلامی آزادیبخش سپاه قدس در ایران بوده، خود بی آنکه رهبری شناخته شده – در حد عرفات– داشته باشند از صحنه حذف و در کشورهای عـرب منطقه پخش خواهند.

جمهوری اسلامی همین حاصل را از مجموعه سیاست‌های مخربی کـه در برابـر دولت‌هـای پیشـین افغانسـتان (پیـش از طالبـان) داشـت برداشـت کرده‌است. حاصلی که در بوزنین نیز بـه بـار آمـد و هنـوز رهـبران و خـط دهندگان حجتیه در حاکمیت جمهوری اسلامی در پی ادامـه آن در داخـل کشورند!

متن پیاده شده آخرین مصاحبه سردبیر "راه‌توده" با "مانوک خدابخشیان" برنامه ساز رادیو صدای ایران را در زیر می‌خوانید، که در آستانه سال نو انجام شده‌است. این گفتگو را می‌توانید در سایت‌های اینترنتی "گویا"، "مرور" و نشریه اینترنتی و تازه تاسیس "پیک نت" با عنوان برنامه‌های "ساعت صفر" رادیو صدای ایران نیز بشنوید.

۶ سال توطئه و در انتظار «حالت فوق‌العاده» برای یورش به مردم!

آنها که روی میلیاردها ثروت نشسته‌اند نه اهل مقابله، بلکه اهل معامله با امریکا هستند! همین‌ها فکر کرده بودند حالا که قرار است امریکا از خارج به ایران حمله کند، فرصت خوبی است تا آنها هم در داخل به مردم حمله کنند!

اگر یک روز "برلوس‌کونی" در ایتالیا رهبر مقابله با امریکا شد، آنوقت می‌توان ضد امریکائی بودن امثال عسگراولادی را هم قبول کرد!

خدابخشیان- نخستین سخنان تهدید آمیز رئیس جمهور امریکا موج بزرگی را در ایران باعث شد و مسئله حالت فوق‌العاده و جنگی را در جمهوری اسلامی پیش کشید. جلوتر از همه، آقای عسگراولادی تز ضرورت اعلام حالت فوق‌العاده را مطرح کرد و حتی از قول شورای امنیت ملی هم نقل شد که قرار است حالت فوق‌العاده در کشور اعلام شود. این موج، با آنکه تهدیدهای امریکا همچنان ادامه دارد فرو کش کرده‌است. آیا دیگر خطری جمهوری اسلامی را تهدید نمی‌کند؟ در دیدارهای پشت صحنه با امریکا به تفاهم‌هائی رسیده‌اند؟

راه‌توده- در اینکه خطر دخالت نظامی امریکا در ایران همچنان وجود دارد، ما شکی نداریم، اما در اینکه آقای عسگراولادی و دوستانش می‌خواستند حالت فوق‌العاده اعلام کنند تا با امریکا مقابله کنند نه تنها شک داریم، بلکه یقین داریم که این آقایان دنبال چنین مقابله‌ای نبودند و اساسا حالت فوق‌العاده را با این هدف نمی‌خواستند به جامعه تحمیل کنند. آنها دنبال اهداف دیگری بودند و هنوز هم هستند و اگر تصور کنیم دست از نقشه‌هایشان بر داشته و یا برخواهند داشت اشتباه کرده‌ایم.

آقایان ۶ سال است بدنبال حالت فوق‌العاده می‌گردند، ۶ سال است خیزهای فوق‌العاده برداشته و زخم‌های سختی هم به پیکر جنبش مردم زده‌اند و حالا چون دیده‌اند این پیکر سخت جان تر از آنست که تصور کرده بودند، خواستند از آب گل‌آلوده ماهی طلائی بگیرند. فکر کردند حالا که قرار است امریکا از خارج به ایران حمله نظامی کند، بهتر است آنها هم فرصت را غنیمت شمرده و از داخل به جنبش مردم حمله نظامی کنند! به بهانه خطر حمله نظامی امریکا و مستند به مصوبه شورای امنیت ملی برای اعلام حالت فوق‌العاده می‌خواستند عده‌ای از نمایندگان مجلس را که استوارتر از بقیه بدنبال اصلاحات هستند همراه با عده‌ای دیگر از روزنامه‌نگاران و برخی چهره‌های سیاسی و حتی تعدادی از روحانیون طرفدار جنبش و مخالف ولایت آقای خامنه‌ای را بگیرند؛ مطبوعات را ببندند و چهار روزنامه رسالت، کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی را یگانه روزنامه‌های یومیه و مجاز در داخل کشور اعلام کنند و حتی بعضی افراد سیاسی و فرهنگی را هم دستگیر کنند و بدنبال آن هم یک ماجرای مفتضح دیگری مانند ماجرای اعترافات و محاکمه "سیامک پورزند" راه بیاندازند. شبیه همان طرح کودتای در نطفه سرکوب شده‌ای که در آخرین روزهای پیش از انقلاب می‌خواستند به اجرا بگذارند و یکی از کارهای بسیار ارزنده آقای دکتر یزدی، وزیر خارجه دولت موقت آقای بازرگان انتشار اسناد همین کودتا در کتابی است بنام "آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها". نام این کار را البته همه چیز می‌شد گذاشت، جز مقابله با امریکا!

البته، اگر می‌ریختند و یک عده رابط و کارگزار انگلیس و امریکا را در حاکمیت می‌گرفتند تا ستون پنجم دشمن خارجی را ویران کنند، آنوقت یک بحث دیگری بود، اما در آن دستگیری که به بهانه حالت فوق‌العاده می‌خواستند راه‌بیاندازند حتی تلنگر هم قرار نبود به طرفداران و کارگزاران و رابطین امریکا و انگلیس در حاکمیت بزنند، بلکه برعکس این رابطین و کارگزاران امریکا و انگلیس بودند که دست به اقدام می‌زدند و علیه جنبش مردم واصلاح طلبان وارد میدان می‌شدند. اگر آقای برلوس‌کونی در ایتالیا یک روز پرچم مقابله با امریکا را برافراشت، آنوقت شما و شنوندگانتان باور کنید که امثال آقای عسگراولادی و آیت‌الله کنی و آیت‌الله طبسی و دیگر هم کیسه‌ها و هم خرجهای این آقایان هم پرچم مقابله با امریکا را می‌توانند بلند کنند و مردم هم آنها را باور کنند. اتفاقا آقایان می‌خواستند از شر کسانی در مجلس و در صحنه سیاسی کشور خلاص شوند که بسیار صادق‌تر و منطقی‌تر در پی چاره‌ای برای دفاع از استقلال کشور و دفع خطر امریکا و ناتو برای ایران هستند. آقایان می‌خواستند طیف رادیکال جبهه مشارکت ایران اسلامی و اصولا جریان موسوم به چپ مذهبی را دستگیر کنند و مطبوعاتی را ببندند که مطالب آنها بسیار دقیق‌تر از نشریات این آقایان مسئله امریکا و موقعیت کنونی جهان را برای مردم تشریح می‌کنند. برای این یورش به بهانه حالت فوق‌العاده نیاز داشتند، زیرا برای رفتن و نشستن پشت میز مذاکره مستقیم و ذلالت بار چاره‌ای جز خلاص شدن از شر منتقدان پشت سر خود و قطع ارتباط آنها با مردم ندارند. این کل ماجراست و بنظر ما در اینجا هم متوقف نمی‌ماند. یعنی آن آقایان می‌کوشند سرانجام و به هر نحوی که شده از شر

منتقدان خود و از شر جنبش مردم خلاص شده و بروند پـای مـیز معاملـه مستقیم با امریکا، از اینسو هم تا جنبش مـردم هسـت و آگـاهی هسـت و دست آقایان رو می‌شود، موانع جدی بر سر راه تحقـق ایـن توطئـه وجـود دارد. بنابراین، نبرد همچنان جریان دارد و ما در آینده شاهد تندتـر شـدن و آشکارتر شدن آن هم خواهیم بود. از دل این نبرد یا بـاید پـیروزی جنبـش مردم بیرون بیآید و یا تسلط خونین مافیای ثروت و قـدرت، مـا از پـیروزی جنبش دفاع می‌کنیم و به سهم خودمان هرچه را بتوانیم در ایـن راه دریـغ نمی‌کنیم، همچنان که تاحال نکرده‌ایم. ممکن است از بدنه جبهه مخـالف اصلاحات کسانی کنـده شـده و متـاثر از شـرایطی کـه پـیش می‌آیـد بـه لایه‌های ضعیف و متزلزل جبهه اصلاحات بپیوندند، تمـام کوشـش را هـم باید کرد که چنین بشود، اما در نهایت امر، سرانجام ایـن مرحلـه از نـبردی که در جامعه ایران جریان دارد، جز پیروزی یکی بر دیگری نیسـت. تـاریخ مبارزات اجتماعی چیزی جز این نتیجه گـیری را بـه خـاطر نـدارد. آشـتی طبقاتی ناممکن است.

آنچه که برایتان گفتـم، در ارتبـاط بـا پرسـش مسـتقیم شـما و مسئله جنجال و تلاش برای برقراری حالت فوق‌العاده در کشور، بـه بهانـه خطر حمله امریکا به ایران بود، که از نظر ما به هیچ وجه از دسـتور جبهـه مخالفان اصلاحات خارج نشده و آنـها بدنبـال فرصت‌هـای دیگـری بـرای رسیدن به این هدف خواهند گشت.

اما، اصل ماجرا، یعنی خیزبرداشتن بـرای ۰ بگـیروبنند، کودتـای خزنده، کودتای نیمه کامل، بستن مطبوعات، جلوگیری از فعـالیت حزبـی و سیاسی دیگران (غیر از موتلفه اسـلامی و تشـکیلات گسـترده روحـانیت مبارز)، ترور افراد و حتی اعدام همچنان که در ۶ سال گذشـته بـه اشـکال مختلف دنبال شده، بازهم دنبال خواهد شد. ۶ سـال اسـت آقایـان بدنبـال فرصت برای تحمیل حالت فوق‌العاده، برای رسیدن به همـان اهدافـی کـه جلوتر برایتان گفتم در کشور می‌گردند. حتی آن موقع که آقای خـاتمی بـا خانم امانپور مصاحبه کرد و ایده گفتگوی تمدن‌ها را مطرح کرد و سیاسـت امریکا هم چنین گستاخانه و جنگجویانه نبود، آقایـان بـازهم دنبـال حـالت فوق‌العاده می‌گشتند، وقتی به کوی دانشگاه حمله کردند، وقتـی تظـاهرات ۲۳ و ۲۴ تیرماه را بعد از تحصن دانشـجویان بـه راه انداختنـد هـم دنبـال همین حالت فوق‌العاده بودند. این را ما نمی‌گوئیم، این را، چنـد مـاه بعـد از تظاهرات ۲۴ تیرماه "خسرو" که همان حجت‌الاسـلام حسـینیان، یکـی از متهمین صدور فتوای قتل‌های زنجیره‌ای در مصاحبه و سخنرانی‌اش در قم گفت و ما در راه‌توده عینا منتشر کردیم. ایشان با صراحـت در آن صحبـت گفت که «جمعیت خوبی را توانسته بودیم بسیج کنیم و با عکس آقا- یعنی خامنه‌ای- به خیابان‌ها آوردیم، کار دولت همان شب بـاید تمـام می‌شـد و ۲خردادی‌ها دستگیر می‌شدند. تعلل شد و فرصت از دست رفت.» اعـتراف از این آشکارتر در باره یک کودتا و اعلام حالت‌فوق‌العاده سراغ دارید؟ ایـن سخنان در سال ۷۷ گفته شده است. آنموقع که خطر حمله نظامی به ایران مطرح نبود، پس چرا آقایـان بدنبـال حـالت فوق‌العـاده بودنـد؟ نمونـه‌های مختلفی در این رابطه را می‌توانم برای شما شمارش کنم. بنابراین، درد این آقایان حمله نظامی امریکا به ایران نیسـت کـه حـالت فوق‌العـاده را بـرای مقابله با آن بخواهند، آنها منتظر حالت فوق‌العاده‌اند تا بگـیروببند و بکـش بکش راه‌بیاندازند و ما یقین داریم که همزمان با این یورش به امریکا هـم پیغام خواهند فرستاد که **"قربان! ما چپ‌ها را زدیـم، کسـانی را از صحنه خارج کردیم که در مطبوعاتشان امریکا را امپریالیسـم معرفی می‌کردند و با سیاست نظـامی-جـهانی شـما مخـالف بودند. بد کردیم؟»** با تمام قدرت بـاید ایسـتاد کـه چنیـن روز و چنیـن موقعیتی پیش نیآید و ابتکار عملی اینگونه بدست مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی نیفتد، اما اگر، بهر دلیل و موقعیتی چنیـن حادثـه تلـخ و ضد ملی اتفاقا افتاد، همه خواهیم دید که پیام طرفداران حالت فوق‌العـاده و همان‌ها که امروز در مطبوعاتشان از حمله به تاسیسات امریکائی و به آتش کشیدن منطقه و این بقول معروف خالی‌بندی‌هـا را در نمـاز جمعه‌هایشـان مطرح می‌کنند مضمونی جز همین مضمونـی کـه برایتـان گفتـم نخواهـد داشت!

از دل جنبش مردم یا سلطه مافیای ثروت بـیرون خواهـد آمد و یا برتری مردم در حـاکمیت. راه دیگـری وجـود ندارد.

آنکه روی چندین و چند میلیارد دلار ثروت نشسته اهل معاملـه است نه مقابله و برای اینکه، با هدف نجات قـدرت و ثـروت خویـش وارد چنین معامله‌ای با امریکا و یا هر قدرت دیگری نشود و تیغ به صورت مردم و جنبش آنها نکشد، هیچ چاره‌ای جز کوتـاه کـردن دسـتش از حکومـت و رسیدگی به مال و منالی که به جیب زده نیست!

خدابخشیان- شنوندگان برنامه ما به خاطر دارند که شما هر بـار کـه در باره جنبش دانشجوئی صحبتی با ما داشتید، روی همین مسئله، یعنی خطر نظامی کردن فضای جامعه و بهانه‌سازی‌ها و چپ روی‌ها تاکید می‌کردید.

راه‌توده- خوشحالم که شما این مسئله را به خاطر دارید. همینطور اسـت که می‌گوئید و حتما هم به خاطر دارید، کـه حتـی از همـان رادیـوی شـما حملاتی به برخی هشدارباش‌های ما شـد، کـه مثـلا چـرا اسـمی از آقـای طبرزدی و یا منوچهر محمدی و دیگران آورده‌ام. آنموقع من تاکید کـردم و هنوز هم می‌کنم که ما سندی در اختیار نداریم که ایـن فـرد و یـا آن فـرد عامل مستقیم برای متشنج کردن جنبش دانشجوئی و شقه شقه کـردن آن است و چنین اعتقادی هم نداریم، آنچه که من مطرح می‌کردم و هنـوز بـر آن پافشاری دارم عملکردهای ماجراجویانه بود و گفتم و می‌گویـم کـه آن ماجراجوئی‌ها به سود مخالفان جنبش و مخالفان اصلاحات بود و دیدیم که چنین هم شد. همان موقع من در گفتگو با شما بارها تاکید کردم که عمـل آقای طبرزدی در مخالفت با دفتر تحکیم وحـدت دانشـجوئی و اعـلام آن بعنوان یک تشکل حکومتی و مجری دستورات بخشی از حکومت و آنـهم نه دولت آقای خاتمی، بلکه حکومـت بطـور عـام کـه از آن برداشـت‌های خاص هم می‌توان کرد، حداقل یک اشتباه بزرگ و نا بخشودنی‌است و این درست به معنای ریختن آب به آسیاب مخالفـان اصلاحـات اسـت. همیـن سیاست را آقای منوچهر محمدی هم برای مدتی دنبال کـرد تـا رفـت بـه زندان و بقیه ماجراهـا. عملکـرد او هـم نوعـی مقابلـه بـا وحـدت جنبـش دانشجوئی بود. آنچه کـه مـا طرفـدار آن بودیـم دفـاع از وحـدت جنبـش دانشجوئی و دفـاع از دفـتر تحکیـم وحـدت بعنـوان یـک تشـکل سراسـر دانشجوئی بود که می‌بایست اتحاد نیروهای حاضر در آن حفظ شـود، تـا از گزند مخالفان جنبش در امان بماند. گذشت زمان چه چـیز را بـه مـا ثـابت کرد؟ جز فاش شدن کینه و نفـرت مخالفـان اصلاحـات نسـبت بـه دفـتر تحکیم وحدت و انواع توطئه‌ها برای از میدان خارج کردن این تشکل؟ مـا اگر رادیوئی در اختیار داشتیم قسمت‌هائی از مصاحبـه‌های انجـام شـده بـا طبرزدی و مندچهر محمدی در آن دوران را یکبار دیگر پخش می‌کردیم و سپس شرحی از موقعیت کنونی دفتر تحکیم وحدت را در برابر شـنوندگـان

خودمان قرار می‌دادیم تا این آشنائی نمونه‌ای شود برای آگاهی از مسائل مشابه. گفتگوهائی که پس از انتخاب آقای خاتمی تاکنون با هم داشته‌ایم را شاید توانستیم پولی و کمکی از علاقمندان جمع کرده و منتشر کنیم. امروز مراجعه به آنها جالب است. مثلا وقتی ما در انتقاد به خانم سیمین بهبهانی و سخنرانی ایشان در سالن وزارت ارشاد اسلامی و در حضور وزیر ارشاد وقت "عطاءالله مهاجرانی" گفتیم این چپ روی است، ریختند سر ما که به یک شاعر بزرگ اتهام چپ روی زده‌ایم. ماجرا مربوط به همان ماه‌های اول انتخاب آقای خاتمی است. خُب ما چه گفتیم و امروز شاهد چه چیز هستیم؟ خانم بهبهانی تاج سر غزل معاصر ایران و ما هم طرفدار ایشان، اما این طرفداری ربطی به واقع بینی سیاسی و برآورد توازن نیروها در جامعه و در حاکمیت ندارد. ایشان تاج سر ما، اما مگر ما مجازیم واقعیتی را که می‌بینیم و تحلیل می‌کنیم به این دلیل نگوئیم و منتشر نکنیم؟ من گفتم و بر سرما هم ریختند، در همین نشریه آرش وابسته به راه‌کارگر، در رادیوی شما و جاهای دیگر؛ اما با این حملات که واقعیت پنهان نماند. همینطور در باره کنفرانس برلین و غفلت فاجعه‌بار مهاجرین سیاسی از درک دلیل برپائی این کنفرانس و یا دلیل یورش به آن. بهرحال، امیدواریم همتی شود و ما بتوانیم این مجموعه را منتشر کنیم.

خدابخشیان– وقتی صحبت از حالت فوق‌العاده می‌شود و شما هم آن را نوعی کودتا معرفی می‌کنید، آیا کار بدست نظامی‌ها نخواهد افتاد؟

راه‌توده– اتفاقا این یکی از نکات گرهی در ماجرای کودتاهای نیمه کاره، قضائی کردن عملیات کودتائی و موفق نشدن آقایان برای اعلام حالت فوق‌العاده همین است.

ببینید! در هر کودتائی و در هر حالت فوق‌العاده‌ای خواه نا خواه کار می‌افتد دست نظامی‌ها، یعنی ابتکار عملی که اکنون فرماندهان سپاه در عرصه سیاسی و حکومتی در جمهوری اسلامی دارند بیشتر می‌شود. بالاخره باید حضور سپاه و بسیج را در عرصه حکومتی وسیاسی بیشتر بکشند. از نظر ما، بیم و هراس بسیار مهمی در بین غیر نظامی‌های طرفدار حالت‌فوق‌العاده و بویژه روحانیون حکومتی و حتی غیر حکومتی در این زمینه وجود دارد. اگر حالت نظامی و فوق‌العاده در کشور اعلام شود، عملا فرماندهان سپاه باید بیشتر وارد عرصه سیاست و حکومت شوند، در اینصورت، چه تضمینی وجود دارد که فرماندهان سپاه که خود در حکومت هستند و ابتکار عمل را هم بدست گرفته‌اند، هوس نکنند مانند ژنرال ضیاء الحق حکومت تشکیل دهند؟ چه تضمینی برای روحانیون وجود دارد، که همین فرماندهان و تشکیل دهندگان حکومت سپاهی و نظامی روحانیون حکومتی را از حاکمیت حذف نکنند؟ چه تضمینی وجود دارد که فرماندهان نظامی–حکومتی پس از مستقر شدن و محکم کردن زیرپایشان و مخصوصا تصفیه درونی سپاه، با امریکا و اسرائیل وارد معامله نشوند؟

بنظر ما یکی از دلائل متوقف ماندن اعلام حالت فوق‌العاده، در کنار دلائل و عوامل متعدد دیگر، همین امر بوده‌است و قطعا روحانیونی با این مسئله به همین دلیل که برایتان گفتم مخالفت کرده‌اند. البته شاید آقای خامنه‌ای تصور کرده باشد که چون فرمانده کل‌قواست، همچنان فرمان حکومت سپاهی‌ها را هم در اختیار خواهد داشت. بنظر ما هستند روحانیونی که هم با توان و نفوذ سیاسی–مذهبی ضعیف ایشان آشنائی دارند، هم خلق و خوی او را می‌شناسند و هم با بلندپروازی‌های خطرناک ایشان آشنا هستند؛ بنابراین از جمله مخالفان حالت فوق‌العاده باید این طیف از روحانیون هم باشند!

خدابخشیان– نکته بسیار مهمی را شما مطرح کردید. در واقع وقتی سردار کوثری، سردار شمخانی، سردار ذوالقدر و یا سردار رحیم صفوی وارد میدان می‌شوند دیگر نیازی به خود روحانیون نخواهند داشت، آنها می‌توانند مثل حکومت‌های امریکای لاتین یک "خونتای" نظامی را تشکیل بدهند و حتی ماهیت نظام را هم تغییر بدهند.

راه‌توده– همینطور است که شما می‌گوئید. حتی روحانیون حوزه‌ها، روحانیونی نظیر آیت‌الله مکارم شیرازی و یا فاضل لنکرانی و دیگران هم از تمرکز این همه قدرت در دست عده‌ای از فرماندهان و آنهم نه همه فرماندهان نگرانند و با تردید بسیار نسبت به سیاست‌های رهبر در نظارت بر نیروهای نظامی نگاه می‌کنند. بقول شما، وقتی قدرت را قبضه کردند دیگر چه نیازی به روحانیون دارند؟ ضمنا به خاطر داشته باشید که روحانیت سنتی، این آقای نظامی را آنچنان هم مذهبی نمی‌شناسند و قبول ندارند. از نظر آنها، اینها مشتی جوان بوده‌اند که حالا ۴۰–۵۰ سالشان شده و همه‌شان متاثر از انقلاب ۵۷ ریشکی گذاشته و نمازی می‌خوانند و مذهبی شده‌اند. اینها از نظر روحانیون سنتی ریشه ندارند، حتی اگر دوره‌هائی هم در قم و مشهد دیده باشند. روحانیون سنتی آن مسلمانی که خودشان را می‌دانند، اینها را نمی دانند. این روحانیون سنتی حتی به تناسب شجره مذهبی روحانیون آنها را دسته بندی می‌کنند. این روحانیون، جز خودشان کسی را مسلمان به آن مفهومی که اختیارشان را دست آنها بدهند نمی‌دانند. نه مجاهدین انقلاب اسلامی را مسلمان می‌دانند، نه فرماندهان سپاه و بسیج را. آنها حتی آقای خاتمی را هم آن مسلمانی نمی‌شناسند که مورد نظر و تائید خودشان است، بنابراین چگونه جرات می‌کنند همه چیز را بسپارند دست فرماندهی مثل ذوالقدر؟ در این میان، البته **رهبران موتلفه اسلامی با این پیش بینی که بسیج سپاه پاسداران را در اختیار دارند و برخی فرماندهان بسیج و سپاه عضو علنی و یا غیرعلنی رهبری این جمعیت هستند، بر خلاف خیلی از روحانیون، از برقراری حالت فوق‌العاده و کودتای نظامی چندان ترس ندارند** و به این یقین دارند که ابتکار عمل در دستشان باقی می‌ماند، حتی اگر روحانیون از صحنه حذف شوند! در اینصورت یک حکومت خیلی عادی و معمولی مثل همه حکومت‌های نظامی دیگر که پشت سر آن سرمایه‌داران و غارتگران یک جامعه قرار دارند تشکیل خواهد شد.

ادامه توطئه علیه جنبش مردم، عملا نیروهای نظامی را وارد عرصه سیاسی می‌کند. اکنون هم فرماندهان سپاه پاسداران نقش بسیار زیادی در تصمیم گیری‌های پشت پرده رهبر دارند.

من بازهم تاکید می‌کنم که این فرماندهان نظامی، در دهسال گذشته، با آنکه در مطبوعات زیاد مطرح نمی‌شوند و نقش سیاسی آنها زیاد فاش نمی‌شود، اما در عمل نقش مهمی در حکومت دارند و با قاطعیت می‌توان گفت که بسیاری از حرفها و تصمیماتی که رهبر می‌زند و می‌گیرد فرمایشات و نظرات این فرماندهان نظامی است و این نکته‌ای نیست که حتی بخش‌هائی از روحانیون مخالف اصلاحات نگران ادامه آن نباشند. جریان یورش به ملی–مذهبی‌ها، جریان ترور آقای حجاریان، ماجرای تشکیل سازمان امنیت غیر قانونی، که حراست اطلاعات سپاه پاسداران در آن نقش مهمی دارد، سخنرانی‌های مستقل فرماندهان نظامی در باره مهم‌ترین مسائل سیاست داخلی و خارجی کشور و خلاصه انواع

نمونه‌های دیگر، هرکدام شاهد زنده‌ای برای این تحلیل و ارزیابی ماست. روحانیونی که در حکومت هم حضور دارند، می‌دانند که این فرماندهان در شورای امنیت ملی دست بالا را دارند، اداره ضد اطلاعات سپاه نقش سازمان امنیت پرقدرت را در کشور دارد، ضد اطلاعات نیروهای انتظامی هم که در دست آنهاست، زندان‌های مختلف در پادگان‌های نظامی هم که دارند، حالا، اعلام حالت فوق‌العاده یعنی بفرمائید آقایان نظامی همه حکومت تقدیم شما! این را می‌فهمند و همچنان اعتقاد دارم که یکی از دلائل متوقف شدن اعلام حالت فوق‌العاده و نرفتن زیر بار فشار آقای عسگراولادی برای اعلام حالت فوق‌العاده هم همین است؛ در حالیکه تا حالا هرچه آقای عسگراولادی گفته عمل شده‌است. بودن دوائر ایدئولوژیک و حضور روحانیون در پادگان‌ها را هم وقتی حالت فوق‌العاده اعلام شد زیاد جدی گرفته نخواهد شد.

شما اگر دقت کرده باشید، در جریان طرح یورش به مطبوعات و دستگیری و زندانی‌کردن روزنامه‌نگاران و برخی فعالان سیاسی ملی-مذهبی و انواع **طرح‌های کودتائی** دیگر، کوشش شد تا قوه قضائیه را درکنار فرماندهان سپاه قرار دهند و طرح‌های کودتائی را به شکل سپاهی-قضائی پیش ببرند تا همه ابتکار عمل در دست فرماندهان سپاه نباشد. و بازهم بخاطر داشته باشید که تنها تشکیلات حکومتی که بیش از هر تشکیلات دیگری روحانیون در آن فعال هستند همین قوه قضائیه و به بهانه اسلامی کردن قضاوت در ایران است. از ابتدای جمهوری اسلامی همینطور بود و اساسا آیت‌الله بهشتی با همین هدف، یعنی اسلامی کردن قضاوت در ایران و باز کردن راه برای قضاوت روحانیون و سپردن قوه قضائیه به روحانیون در راس این قوه قرار گرفت. البته بعدها روحانیونی که ایشان به قوه قضائیه آورده بود و آیت‌الله اردبیلی و موسوی خوئینی‌ها نیز آن را ادامه داده‌بودند، در دهه دوم جمهوری اسلامی و به رهبری رسیدن آقای خامنه‌ای تصفیه شدند و جای آنها را روحانیون مدرسه حقانی، رهبران و کادرهای انجمن حجتیه گرفتند، همانطور که نمایندگی های رهبر در نیروهای نظامی تصفیه شدند و جای امثال عبدالله نوری نماینده آیت‌الله خمینی در سپاه پاسداران را روحانیون نظیر روحانیون کنونی قوه قضائیه گرفتند.

این یک بخش مهم از مجموعه دلائل نرفتن به سمت اعلام حالت فوق‌العاده است، اما بخش بسیار مهم دیگر درک بی‌نتیجه بودن این نوع اقدامات است. گیریم حالت فوق‌العاده هم اعلام کردند و یک عده‌ای را هم گرفتند و مطبوعات و مجلس را هم بستند. بعدش چی؟ با خواست‌های یک جنبش چه می‌کنند؟ جنبشی که در آن صورت باید روی شورش آن حساب کنند و شما می‌دانید در حالتی که خطر خارجی وجود دارد یک چنین شورشی برای حاکمیت تا چه اندازه گران تمام خواهد شد. بنابراین، یکی از دلائل نرفتن به سمت حالت‌فوق‌العاده بی‌نتیجه بودن آن و وجود جنبش مقاومت مردم است.

خدابخشیان- همین حالت در باره کودتا هم وجود دارد.

راه‌توده- درست است و به همین دلیل هم نمی‌توانند بدنبال یک حالت فوق‌العاده سراسری بروند و یا یک کودتای تمام و کمال انجام بدهند و هر گامی که برمی‌دارند مقطعی است و مخالفان این نوع طرح‌ها بسرعت فرصت پیدا می‌کنند با مردم تماس برقرار کرده و ماجرا را توضیح بدهند. مثل همه موارد گذشته، مثل کنفرانس برلن، مثل ماجرای ملی-مذهبی‌ها، مثل کوی دانشگاه، مثل انتخابات تهران و کوشش برای باطل کردن آن. در حقیقت **سعی می‌کنند از تن جنبش گوشت بکنند و یا هر چند وقت یکبار به پهلوی آن تیغ بکشند تا خون از جنبش بگیرند و آن را ضعیف و ناتوان کنند.** وظیفه همه طرفداران جنبش و اصلاحات آنست که مرتب به بدنی که به آن خنجر فرو می‌کنند خون جدید برسانند و از ضعیف شدن این بدن جلوگیری کنند. این خون هم چیزی نیست جز آگاهی و مصمم ساختن مردم به باقی ماندن در صحنه تا لحظه بی نتیجه ماندن همه توطئه‌ها و به زانو در آمدن توطئه‌گران. با کمال خوشحالی می‌خواهم بگویم که چنین کوششی در جامعه ایران وجود دارد. به مهاجرت و حرف‌هائی که می‌زنند زیاد نباید توجه کرد. در آنجاست که مرتب آگاهی مثل جویبارهای کوچک به رود بزرگ می‌ریزد. همین پیش جلسات کنگره دوم خرداد را شما یکبار مرور کنید، اسناد و سخنرانی‌هایش را بخوانید؛ ببینید چه گفتند و چه افشاگری‌هائی صورت گرفت. هستند کسانی و جریاناتی در خارج از کشور که اهمیت این مسئله را درک نمی‌کنند، این به خودشان مربوط است و رفقا و دوستانشان، اما واقعیت در آنجا چیز دیگری است. چیزی در جلسات این پیش کنگره نبود که مطرح نشده باشد، فقط با زبانی و کلامی که می‌شد مطرح شود. زبانی که مردم می‌شناسند و آن را خوب درک می‌کنند. شما جلسات همین کنگره را مقایسه کنید با جلسات و کنگره‌هائی که در مهاجرت و با ادعای چپ تشکیل می‌دهند. ببینید اینها چه می‌گویند و چطور دور خودشان و یک مشت فرضیات بیگانه با جامعه ایران می‌چرخند و آنها در داخل چه می‌گویند و چگونه خود را به واقعیات نزدیک می‌کنند.

بنابراین، گیریم که کودتا هم کردند و حالت فوق‌العاده هم اعلام کردند، با آگاهی مردم چه می‌کنند؟ آن را که نمی‌توانند زندانی کنند و تیرباران کنند! حالا یک عده‌ای همچنان می‌گویند مرغ یک پا دارد و جامعه ایران استبداد زده‌است و باید جبهه ضد استبداد و دیکتاتوری تشکیل داد. اینها استبداد و دیکتاتوری مسلط شده را یا ندیده‌اند و یا از خاطر برده‌اند. اگر بگویند باید جلوی سلطه استبداد و مستبدین را گرفت، ما هم با آن‌ها موافقیم، اما اگر بگوئیم کار تمام شده و استبداد حاکم شده که انکار واقعیت است. انکار فضای کنونی در مطبوعات ایران است، انکار اینهمه مقاله و سخنرانی و انتشار کتاب و جلسات و طرح دیدگاه‌هاست. استبداد جا افتاده، همان است که در دهه ۵۰ در ایران شاهنشاهی جا افتاده بود و هیچ شعاری هم جز شعار جبهه واحد ضددیکتاتوری هم زیبنده آن نبود. حتی در دهه ۳۰، با آنهمه درنده‌خوئی که کودتاچی‌ها از خودشان نشان دادند، نتوانستند در همان دهه استبداد و دیکتاتوری دربار را نهادینه کنند. درنده خوئی می‌کردند اما هنوز به بقای خودشان هم اعتماد نداشتند و نتوانسته‌بودند بر افکار عمومی قالب شوند. حالا و در حالتی که امروز جامعه ایران دارد، اگر بپذیریم که باید جلوی سلطه استبداد را گرفت، پس هنوز این استبداد سلطه نیافته و از مقاومت مردم در برابر آن باید دفاع کرد تا نه تنها جلوی پیشرفت آن را گرفت، بلکه آن را به عقب راند. به همین دلیل شعار و تحلیل ما با بسیاری از شعارها و تحلیل‌های جاری در مهاجرت تفاوت دارد. ما وقتی پیشنهاد شعار **جبهه دفاع از جمهوریت** را مطرح می‌کنیم ناظر بر همین تحلیل است. جامعه در حال مبارزه تفاوت می‌کند با جامعه‌ای که در آن استبداد جایگزین و مسلط شده است. ما در زمان شاه این استبداد را دیده‌ایم، درست است که خشونت حتی بیشتر از زمان پیش از انقلاب دیده شده و می‌شود، اما باید توجه کنیم که این خشونت، علیرغم همه درندگی آن و تلاشی که برای سلطه آن بر جامعه ایران صورت گرفته، هنوز نتوانسته به سیستم غالب در جامعه ایران تبدیل شود و بخشی از آنچه را که امروز بعنوان جنبش شاهد آن هستیم همین مقاومت است. ما هم کم اطلاع از جنایاتی که در جمهوری اسلامی صورت گرفته نیستیم، اما این

واقعیت که استبداد هنوز نتوانسته سلطه پیدا بکند را هم نمی‌توانیم نبینیم. استبداد نتوانسته به سیستم مسلط تبدیل شود، زیرا در درون خود حاکمیت نیروی بازدارنده جدی و مقاوم در برابر آن وجود دارد، اساسا وقتی بپذیریم که حاکمیت یکپارچه نیست، نمی‌توانیم حکم به استبداد سلطه یافته بدهیم، اگر چنین کنیم آنوقت باید بگوئیم دو مستبد با هم ستیز می‌کنند، درحالیکه اینطور نیست و وقتی اینطور نیست، برای یک نیروی سیاسی جدی هیچ چاره‌ای جز این باقی نمی‌ماند که در این ستیز و مبارزه، با حفظ مواضع خودش در آن صفی قرار بگیرد که سزاوار حمایت است. باز هم توصیه می‌کنم، این مطالبی که در پیش کنگره جبهه دوم خرداد مطرح شده را با دقت بخوانید و سپس با هم بنشینیم و در باره استبداد صحبت کنیم. در همین کنگره، به شهادت مطالبی که در مطبوعات چاپ شده، یکی از نمایندگان ادواری مجلس بنام "یدالله اسلامی" با صدای بلند مسئله مذاکره پنهان با امریکا را مطرح کرده و مطبوعات هم چاپ کرده‌اند. من جمله او را به نقل از روزنامه بنیان برایتان می‌خوانم: «مذاکره با امریکا اکنون از کانال غیر رسمی دارد صورت می‌گیرد، ما هیچ مذاکره‌ای خارج از دید مردم را قبول نداریم و مذاکره بصورت رسمی تنها باید از طریق نمایندگان مردم صورت گیرد.» کجا در مطبوعات دهه ۴۰ و ۵۰ شما شاهد طرح این مسائل بودید؟ کسی جرات می‌کرد چنین مسائل مهمی را با این دقت مطرح کند؟ ما تردید نداریم که اگر این آقای اسلامی اسناد و شواهد این مذاکرات را نداشت، جسارت طرح آن را هم نداشت زیرا بلافاصله او را می‌گرفتند و محاکمه می‌کردند. بنابراین امکان پنهان کردن و پنهان کاری هم بدلیل منفعل نبودن جامعه و حضور جنبش مردم در جمهوری اسلامی وجود ندارد و استبداد سلطه نیافته‌است.

خدابخشیان- حتی کارشناسان ارشد امریکا هم اخیرا در باره یکپارچه نبودن حاکمیت در جمهوری اسلامی سخن می‌گویند و بر این فرضیه انگشت گذاشته‌اند که تمامیت خواهان نتوانسته‌اند به جریان مسلط در جمهوری اسلامی تبدیل شوند.

راه‌توده- ظاهرا آش آنقدر شور است که آشپز هم فهمیده و باید متاسف بود که برخی سیاسیون و حتی کسانی که ادعا و یا سابقه مبارزاتی هم دارند هنوز این واقعیت را انکار می‌کنند. البته، من تصریح کنم که این کارشناسانی که شما از آنها یاد کردید عمدتا مسئله را از زاویه حکومتی و در چارچوب محاسبات و برنامه‌های خودشان نگاه می‌کنند، در حالیکه ما مسئله را از نگاه جنبش و انقلاب ۵۷ بررسی می‌کنیم. وقتی آقای یدالله اسلامی با آن جسارت در باره مذاکرات پنهان با امریکا صحبت می‌کند، متکی به چه نیروئی چنین جسارتی را پیدا کرده جز نیروی جنبش مردم؟ این مسائل ۱۰ سال پیش هم بود، اما هنوز جنبش در سطح کنونی در جامعه برآمد نکرده بود تا بتوان متکی به آن چنین مسائل مهمی را مطرح کرد. میلیارد میلیارد آقای رفسنجانی و نوربخش از بانک جهانی قرض گرفتند و ریختند به جیب آقای عسگراولادی و تجار محترم، میلیارد میلیارد اسلحه خریدند اما جنبشی اینگونه نبود که متکی به آن بتوانند اینگونه با جسارت در باره چنان ریخت و پاش‌هائی سئوال کنند. آقای یدالله اسلامی بود، اما جنبش جسارت بخش نبود. بنابراین ما چندپارچگی در حاکمیت را هم، که اگر نبود اطلاعاتی در حدی که آقای اسلامی مطرح کرده است هم به این آسانی بدست نمی‌آید ناشی از وجود جنبش در جامعه می‌دانیم، همانگونه که جنبش را ادامه طبیعی انقلاب ۵۷ می‌دانیم و مسئله رفُرم را هم ناشی از ضرورت دگرگونی در آنچه که طی ۱۰-۱۲ سال اخیر در ایران گذشته می‌دانیم. همین آقای اسلامی در همین جلسات پیش کنگره، که با کمال تاسف در برخی نشریات خارج از کشور خواندم آن را "هیاهو برای هیچ" قلمداد کرده‌اند، ببینید در باره مذاکره با امریکا چه می‌گوید. برای شنوندگان شما از روی روزنامه بنیان می‌خوانم. ایشان می‌گوید: «همانطور که امام مسئله گروگانها را بعهده مجلس گذاشت، مسئله مذاکره با امریکا هم باید بعهده نمایندگان مردم در مجلس گذاشته شود. برخی فکر می‌کنند چون مسئله حقوق بشر را در کشورهای دیگر مطرح می‌کنند ما نباید به آن بپردازیم، در حالیکه برخورد با مطبوعات، شیوه غلطی که پشت درهای بسته در رابطه با ملی-مذهبی‌ها اعمال شد و حصر آیت‌الله منتظری، که به صورت طولانی ادامه پیدا کرده از مسائل بسیار مهم است. نظارت رسانه‌ها، افکار عمومی و مجلس بسیار مهم است. شورای نگهبان برخی مراکز را از دایره تحقیق و تفحص مجلس خارج کرده، مگر آن مراکز خارج از نظام هستند؟ نظارت وظیفه مجلس خبرگان رهبری بر عملکرد رهبر است و نمایندگان مجلس خبرگان باید گزارش این نظارت بر عملکرد رهبر را به مردم اعلام کنند»

از جمله دلائل نرفتن به سمت اعلام حالت فوق‌العاده، مخالفت روحانیون سنتی و ترس آنها از افتادن کار بدست نظامی‌ها و به حوزه‌ها برگرداندن روحانیون است!

شما قضاوت کنید، چنین مطالبی را می‌توان در مطبوعات خواند و آنوقت نسبت به آنچه که در جامعه می‌گذرد بی‌تفاوت باقی ماند و بعنوان طرفدار وارد میدان نشد؟ این آقا صاف و پوست کنده در باره رهبر دارد حرف می‌زند، گرهی ترین مسائل را مطرح می‌کند و آنوقت ما در خارج از کشور بنشینیم و برای راحت کردن خیال خودمان و توجیه انفعال و گریز از ورود به صحنه مبارزه و نبرد جاری در کشور بگوئیم آقا "استبداد" حاکم است و اول باید جبهه ضد استبداد درست کنیم و بعد مبارزه را شروع کنیم! آنها که از "هیاهوی بسیار برای هیچ" می‌نویسند، به این نکته بسیار اساسی توجه ندارند، که بدون این افشاگری‌ها، بدون این آگاهی‌ها که به نیرو در جامعه تبدیل می‌شود، مگر می‌توان مردم را بسیج کرد؟ مگر هدف بسیج مردم و پیشبرد تحولات به کمک جنبش مردم نباشد، که این البته سیاست و روش توده‌ایها نیست. و یا دنبال بهانه‌ای برای فرار از میدان هستند، که اینهم نه روش و منش ماست و نه حتی رسم جوانمردی!

خدابخشیان- همینجا می‌خواهم پرسش مربوط به آزادی ملی-مذهبی‌ها را مطرح کنم. از ابتدای این گفتگو فرصتی را برای طرح این پرسش جستجو می‌کردم و حالا که شما با چنین قاطعیتی در باره قدرت جنبش مردم سخن می‌گوئید فکر می‌کنم فرصت مناسب باشد. آیا واقعا ملی-مذهبی‌ها زیر فشار جنبش مردم و افکار عمومی آزاد شدند و یا زیر فشار مجامع بین‌المللی؟

راه‌توده- قطعا هر دوی اینها موثر بوده و بنظر ما گزارش‌ها و فشارهای خارج از کشور هم متاثر از فشارهای داخل کشور بوده‌است.

اما اینکه اساسا چرا به این نیروها یورش بردند، این باز می‌گردد به آن ارزیابی که ما در این مورد داریم. از نظر ما، این یورش با هدف جلوگیری از نفوذ رو به گسترش این نیروها در میان مذهبیون و مردم مسلمان صورت گرفت. آنها با این یورش سعی کردند جلوی متشکل شدن نیروهای ملی-مذهبی را بگیرند زیرا از هر نوع تشکل و سازماندهی وحشت دارند. بقول خودشان حزب فقط حزب‌الله و این حزب‌الله هم مطابق توازن نیروهائی که در این ۲۰ و چند سال در حاکمیت بوده متفاوت است. یک روز حزب‌الله مرکب از آن نیروهائی بود که به جبهه‌های جنگ می‌رفتند، یک روز دانشجویان خط امام بودند، همین مجاهدین انقلاب اسلامی بودند و حالا

حزب‌الله یعنی لباس شخصی‌ها و بسیجی که هدایتش در دست جمعیت موتلفه اسلامی است و در واقع حزب فقط موتلفه اسلامی! اگر به اینها باشد، هیچ حزب و سازمان و تشکلی را جز خودشان نمی‌خواهند در جامعه فعال باشد، چیزی شبیه ناسیونال سوسیالیست‌های آلمان در زمان هیتلر. بنابراین، یکی دیگر از انگیزه‌های مهم یورش به نیروهای ملی-مذهبی جلوگیری از متشکل شدن این نیروها بود. شما احتمالا به خاطر دارید که در یکی از گفتگوهائی که در ارتباط با کنفرانس برلین با هم داشتیم و حتی تصور می‌کنم قبل از این کنفرانس بود، احتمالا در ارتباط با انتخابات مجلس ششم بود، من خدمت شما و شنوندگانتان گفتم که نیروهای ملی-مذهبی در تدارک یک جبهه هستند. جبهه‌ای مرکب از بازماندگان حزب مردم، جنبش مسلمانان مبارز، سوسیالیست‌های خداپرست، نهضت آزادی ایران، برخی چهره‌هائی که در کسوت روزنامه نگار و مطبوعاتی اکنون قرار دارند و فعالینی که در اطراف مجله ایران‌فردا به رهبری آقای مهندس سحابی حضور دارند، باضافه چهره‌های روحانی و غیر روحانی نظیر آقای طاهراحمدزاده، حجت‌الاسلام اشکوری و دیگران. یعنی همه آنها که در انتخابات دوم خرداد ۷۶ هم فعال بودند و بعد از این انتخابات بر فعالیت‌های خودشان افزودند و در مطبوعات و بویژه هفته‌نامه‌ها حضور بسیار آشکاری پیدا کردند. همان موقع ما در نشریه راه‌توده نوشتیم و در گفتگو با شما هم از قول آقای یوسفی اشکوری عنوان کردیم که قرار است **"اتحاد نیروهای ملی-مذهبی"** تشکیل شود. حجت‌الاسلام اشکوری در مصاحبه‌ای که همان موقع‌ها در مطبوعات چاپ شد گفته بود که اعلام جزئیات بیشتر مربوط به این اتحاد را بعد از انتخابات مجلس ششم اعلام خواهد کرد. همه می‌دانستند که این اتحاد عملا تشکیل شده و سخنگوی آن هم تا تشکیل کنگره آقای مهندس سحابی انتخاب شده‌است. این آقایان بعد از انتخابات مجلس ششم گام بزرگترین هم برداشتند و با شرکت در کنفرانس برلین تلاش کردند جبهه‌ای را که تشکیل داده بودند تا خارج از کشور هم گسترش بدهند و این مرزبندی داخلی و خارجی را در هم بشکنند. بنابراین می‌بینید که چه کار بزرگی را تدارک دیده بودند. مهم‌ترین انگیزه بهم ریختن کنفرانس برلین و آن جنجالی که به پا کردند جلوگیری از همین اتحاد بود و بعد هم در داخل کشور به بهانه همین کنفرانس، اما در واقع برای درهم شکستن اتحادی که می‌رفت تا رسما اعلام شود به نیروهای ملی-مذهبی یورش بردند. شبی هم که به خانه آقای "بسته‌نگار" داماد آیت‌الله طالقانی حمله کردند و عده زیادی از نیروهای ملی-مذهبی را دستگیر کردند، در حقیقت به نشست این نیروها حمله کردند. به این ترتیب، می‌خواهم بگویم ریشه و انگیزه یورش به نیروهای ملی-مذهبی جلوگیری از متشکل شدن این نیروها و ورود یک تشکل سازمان یافته به صحنه سیاسی ایران بود. تمام حرف‌ها و ادعاهائی که قوه قضائیه در این رابطه مطرح کرد ارتباطی با واقعیت امر نداشت. واقعیت همین است که من خدمت شما و شنوندگانتان گفتم. مخالفان اصلاحات و مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی از تشکل و سازماندهی وحشت دارند و از جمله دلائل زمینه چینی برای حمله به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم همین است، همانطور که توطئه علیه دفتر تحکیم وحدت دانشجوئی همین انگیزه را دارد. البته، از نظر ما آقایان ملی-مذهبی که اتحاد نیروها را پایه گذاری کرده بودند، اشتباه کردند که همان موقع و با استفاده از فضائی که وجود داشت تشکل خودشان را اعلام نکردند. آنها نباید منتظر نتیجه انتخابات مجلس ششم می‌شدند، همانطور که نباید روی نیروی خارج از کشور حساب‌های بزرگ باز می‌کردند. باید کارشان را در داخل کشور می‌کردند و جلو می‌رفتند. طراحان یورش به ملی-مذهبی‌ها می‌دانستند که در صورت اعلام این تشکل و اعلام اسامی رهبران آن و بویژه موقعیتی که برای آقای سحابی در نظر گرفته شده بود، آنوقت توجیه یورش به آنها برای افکار عمومی داخلی و خارجی بسیار دشوار بود. بالاخره در آنصورت باید اعلام می‌کردند که دبیر، دبیرکل و یا سخنگوی اتحاد نیروهای ملی-مذهبی را همراه رهبران این تشکل دستگیر کرده‌اند و این دیگر چیز دیگری بود. بهرحال، می‌خواستم بگویم که آزادی ملی-مذهبی‌ها، علاوه بر فشارهای داخلی و خارجی، حاصل آن نتایجی بود که طراحان یورش به این نیروها بدست آوردند. آنها می‌خواستند جلوی تحرک و تشکل این نیروها را بگیرند و تا حدودی هم موفق شدند، بنابراین نگه‌داشتن آنها در زندان و بازتاب‌های داخلی و خارجی آن دیگر به صرفه شان نبود. برانداز هم که نبودند و نیستند، مسلح هم که نبوده و نیستند. قصدشان جلوگیری از رشد این اتحاد و فلج کردن آن بود. می‌خواستند چنگ و دندان خودشان را در زندان‌ها به این نیروها نشان بدهند که دادند!

خدابخشیان- یعنی گرفتن جلوی ورود به صحنه جریان سوم.

راه‌توده- ببینید این جریان سوم هم برای خودش چند شاخه پیدا کرده‌است. آن وقتی که فرمانده کل سپاه پاسداران، این آقای رحیم‌صفوی در قم، پس از انتخابات دوم خرداد اشاره به جریان سوم کرد و گفت یک سنگی در چاه انداخته‌ایم تا مارها بیرون بیآیند و سپس سرشان را با سنگ بکوبیم، اشاره‌اش به همین ماجرا بود و در یورش به نیروهای ملی-مذهبی هم همین تز "سر مار را با سنگ کوبیدن" توسط واحد اطلاعات سپاه عمل کرد، دستگیر شدگان را هم به داخل زندان‌های سپاه بردند و آن بلاها را سرشان آوردند. از بعد از آن ادعاهای سردار رحیم صفوی تا حالا که ما با هم صحبت می‌کنیم، جریان سوم به چند شاخه تبدیل شده‌است. شما لابد در کیهان لندن خوانده‌اید که یک دیپلمات انگلیسی هم اخیرا گفته که در سال ۸۱ ایران شاهد ورود به صحنه یک جریان سوم خواهد بود! آقای سایروس ونس مرحوم هم وقتی در نیویورک و تحت عنوان "ایران بعد ازانتخاب محمدخاتمی" سخنرانی کرد و تئوری "اعتدال در اصلاحات" را مطرح کرد هم از یک جریان سوم مرکب از اعتدالیون دو جبهه مخالف و موافق اصلاحات سخن گفت. رسالتی‌ها هم می‌نویسند که مشکلشان با تندروهای دوم خردادی است، اگر آنها را کنار بگذارند می‌شود یک جریان سوم مرکب از دو جبهه مخالف و موافق اصلاحات درست کرد. آقای محسن رضائی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و فرمانده کل سابق سپاه پاسداران هم مدعی به راه‌انداختن یک جریان سوم است، ملی-مذهبی‌ها را هم که می‌گویند جریان سوم است. به این ترتیب "جریان سوم" خیلی کش آمده و هر کسی از ظن خودش یک تعریفی برای این جریان سوم دارد، در حالیکه جریان سومی اصلا وجود ندارد، اگر هم وجود داشته باشد، آن خواست‌های اساسی و ریشه‌ای مردم ایران است که هنوز در داخل کشور و با صراحت تدوین و اعلام نشده‌است و هر جریان و تشکلی بخش‌هائی از آن را می‌گوید. جریان سوم از نظر ما هم یعنی توده دهها میلیونی مردم ایران و خواست‌هایشان و اگر دقیق‌تر بخواهم برایتان بگویم، اصلا جریان سومی و دوم و اولی در مملکت وجود ندارد. یک جریان وجود دارد و آنهم جریان جنبش، مردم و خواست‌هایشان است. یک جنبش در کشور ما وجود دارد، دو جنبش و سه جنبش وجود ندارد. هرکس هم که خودش را با این جنبش هم‌آهنگ کند و سخنگوی آن شود با آنست و هرکس هم که در برابر جنبش مردم باشد، که دیگر بعنوان جریان اول و دوم و سوم و چندم مطرح نیست. وابسته به جریان مخالف جنبش

است. بقیه‌اش بحث‌های انحرافی است که می‌خواهد ما را در شناخت جنبش مردم به گمراهی ببرد و وحدت و اتحاد مردم را قسمت قسمت کند. کسانی هم در حاکمیت وجود دارند که به تناسب وابستگی‌ها و تعلقات خودشان نسبت به این جنبش مسائل و خواست‌های آن را مطرح و از آن حمایت کرده‌اند. اشتباه داشته‌اند، پیشرفت داشته‌اند، تعلل داشته‌اند، شتاب داشته‌اند و بالاخره در طول این حرکت آنها هم با اشتباه و یا بی اشتباه تا اینجا جلو آمده‌اند. در خارج از حاکمیت و در خارج از کشور هم همینطور است. کسانی هم با همین اشتباهات و یا هوشیاری‌ها و یا پرهیز از اشتباهات با جنبش تا حالا بوده‌اند و خودشان را به لحظه کنونی که در آن قرار داریم رسانده‌اند. در خارج از کشور بسیار محدودتر و پراشتباه‌تر و در داخل بر عکس. این شناخت ماست. بنظر ما، بهترین حالت آنست که آن اصلاح طلب‌های داخل کشور(اعم از حکومتی و غیر حکومتی) با طرفدار اصلاحات در خارج از کشور(علیرغم معدود و محدود بودنشان) دست به دست هم داده و جنبش را تقویت کنند و سری بشوند که باید بر تنه تنومند جنبش مردم قرار بگیرد. عملا اینطور هست ولی باید شکل دقیق خودش را پیدا کند. شما ببینید در خارج از حاکمیت آن چیزی که از دهان آقای سحابی وقتی از زندان در آمده و با دانشجویانی که به دیدارش رفته‌اند بیرون آمده، چقدر نزدیک است به سخنان و نظرات اصلاح طلب‌های جدی درون حاکمیت و نظراتی که در پیش کنگره جبهه دوم خرداد مطرح شد. یا مطالب و ارزیابی‌هائی که برخی محافل توده‌ای داخل کشور پیرامون اوضاع کشور می‌کنند، چقدر هماهنگ است با خواست‌های مردم و مواضع برخی از اصلاح طلب‌های جدی درون حاکمیت. ما در شماره ۱۱۶ یک پیام برای سال نو منتشر خواهیم کرد که از داخل کشور بدست ما رسیده و نظرات بسیار فشرده و کوتاه برخی توده‌ایها را منعکس می‌کند، توصیه می‌کنم آن را بخوانید و شنوندگانتان را هم در جریان آن بگذارید. ببینید چقدر دقیق در باره خواست مردم، مرحله‌ای که جنبش در آن قراردارد و بویژه شیوه‌هائی که مردم برای مبارزه و پیشبرد خواست‌هایشان اتخاذ می‌کنند در آن صحبت می‌شود. خُب، این نزدیکی‌های فکری باید یکسو، یک جهت و یکپارچه شود، هرچند که مخالفان اصلاحات در این همسوئی و یکپارچگی ایجاد مانع و اشکال کنند. مخالفان اصلاحات می‌کوشند همه را از هم جدا کنند و از راه‌افتادن یک سیل سازماندهی و اتحاد جلوگیری کند، وظیفه‌ما، بعنوان طرفداران جنبش و اصلاحات در هم شکستن این کوشش است. مسئله مقابله و افشای توطئه متلاشی کردن دفتر تحکیم وحدت و یا حمله به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را واقعا باید از این زاویه دید و نسبت به آن حساس بود، نه تنها حساب بود، بلکه با هر امکانی که در اختیار داریم درجهت جلوگیری از تحقق این توطئه وارد میدان شد. این همان حساسیت و نگرانی ما در تمام سال‌های گذشته در باره دفتر تحکیم وحدت بوده و هر بار هم که با شما گفتگوئی داشته‌ام این نگرانی را با دلائل مختلف مطرح کرده‌ام، حتی گاه با کلام و زبانی تند، در باره کسانی که با حرف‌های گُنده گُنده وارد میدان شده بودند و دیدیم و دیدید که عملکرد و سخنان آنها چیزی نبود جز تضعیف تشکل سراسر دانشجوئی کشور، یعنی دفتر تحکیم وحدت و این خواست مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی بود و هست. جلوگیری از متشکل ماندن و متشکل شدن بیش از یک میلیون دانشجو، وابسته به تشکل‌های مختلف دانشگاهی و فعال دانشجوئی در کشور توطئه ناشناخته‌ای نیست و نباید نسبت به آن بی‌تفاوت بود.

خدابخشیان– ده‌نمکی، الله‌کرم و شلمچه‌ای ها هم خودشان را جریان سوم می‌دانند!

راه‌توده– به آن لیستی که برایتان گفتم این یکی را هم اضافه کنید. البته تا آنجا که من شنیده‌ام و خبر دارم آقایان طرفدار بازگشت نظام گذشته سلطنتی هم خودشان را جریان سوم می‌دانند.

خدابخشیان– شما در باره آزادی ملی–مذهبی‌ها، اگر اشتباه نکنم، اینطور نظر دارید که فشار جنبش مردم باعث آزادی آنها شد، درحالیکه هستند نیروهای دیگری که معتقدند جناح راست جنبش را فلج کرده و جناح راست اشتباه شاه را مرتکب نشد و اجازه نداد مشت متشکل جنبش مثل پتک برسرش فرو بیآید. شما هنوز اعتقاد به فلج شدن جنبش ندارید؟

راه‌توده– پاسخ ما قطعا منفی است. جنبش به راه خودش ادامه می‌دهد. هیچ جنبشی مسیر و ریتم یکنواختی را طی نمی‌کند. دلیل این نوع ارزیابی‌هائی که به آن اشاره کردید بیشتر باز می‌گردد به شتاب و تصوراتی که نیروهائی، عمدتا در خارج از کشور نسبت به مسیر حرکت جنبش در داخل کشور دارند. عجله دارند که در عرض یکسال همه چیز آنگونه بشود که می‌خواهند، البته همه هم خواست واحد و درک واحدی از ماجراها ندارند. خیلی‌ها دنبال آن نتیجه‌ای هستند که در ذهنشان هست، یکی دلش می‌خواهد جمهوری اسلامی هر چه زودتر سرنگون بشود، یکی دلش می‌خواهد هرچه زودتر نظام شاهنشاهی برگردد، یکی دلش می‌خواهد اسلام را نجات بدهد، یکی دلش می‌خواهد زمان را به ۲۵ سال پیش برگرداند و در خیابان‌های شمال تهران گردش شبانه کند، یکی دلش می‌خواهد دوران اول انقلاب برگردد. شتاب و عجله سازمان‌ها و گروه‌ها باضافه این خواست‌هائی که برایتان برشمردم دست به دست هم داده و همانطور که عجولانه خواهان رسیدن به خواست‌هایشان هستند، عجولانه‌هم از شکست و فلج شدن جنبش سخن می‌گویند. شما دیدید که تا ملی–مذهبی‌ها را گرفتند خیلی‌ها فاتحه جنبش را خواندند، تا اکبر گنجی زندانی شد عده‌ای دیگر این فاتحه را خواندند، تا حجاریان ترور شد گفتند به اصلاحات شلیک شد. بر سر هر حادثه و رویدادی ما شاهد این قضاوت‌های عجولانه بوده‌ایم، اما ببینید که حرکت جنبش با ریتمی متناسب با واقعیات و توازن نیروهای داخلی و خارجی ادامه دارد و حتی با درس گیری از برخی اشتباهات اجتناب ناپذیر اکنون پخته‌تر و آگاه‌تر به پیش می‌رود. شما در همین روزنامه بنیان، اکنون با آقای تاجزاده جدیدی روبرو می‌شوید که یک شخصیت پخته سیاسی است و مطالبی که می‌نویسد به مراتب دقیق‌تر و پخته‌تر از بسیاری مطالبی است که دراین مهاجرت و با ادعاهای بزرگ بزرگ نوشته و منتشر می‌شود. بیانیه آقای عباس عبدی در جلسات پیش کنگره جبهه دوم خرداد را که یک قطعنامه سیاسی دقیق است باید خواند تا دانست در این سال‌ها و در طول حرکت جنبش به جلو و متاثر از حرکت و کسب تجربه چه درایتی از سوی اصلاح طلب‌های حکومتی به میدان آورده شده‌است و یا مطالبی که آقای باستانی در مطبوعات داخل کشور می‌نویسد و یا دیگران و دیگران. اینها حاصل فلج جنبش است و یا تعمیق جنبش؟ حاصل عقب نشینی و انفعال است و یا حرکت به جلو و فعال بودن؟

خدابخشیان– شما فرد کم تجربه‌ای نیستید، حتی دیشب یکی از همکاران رادیوئی‌ما که کتاب "شورشیان آرمان‌خواه" را می‌خواند با عجله به من تلفن کرده بود و از من می‌پرسید، خبر داری این فلانی که با او گفتگو می‌کنی عضو کمیته سه نفره‌ای بوده که کیانوری گزارش قیام نوژه را به آن می‌داده؟ من با توجه به این شناخت و تجربه می‌خواهم از شما

بپرسم که فکر نمی‌کنید اصلاح طلب‌ها، اینگونه کـه شـما در بـاره تجربـه اندوزی آنها صحبت می‌کنید، خودشان هم اصلاح شده‌اند؟

راه‌توده– در باره بخشی از صحبت‌های شما و مطـالبی کـه همکـار و یـا همکاران شما در رادیوی شما مطرح کرده‌اند، اجازه بدهید ما بر سر همـان قراری که از ابتدا با هم داشتیم بمانیم و صحبـت مـا از چـارچـوب تحلیـل اوضاع ایران خارج نشود. در این ارتباط من فقط یک کلام مـی‌گویـم: نـام آنچه که شما مطرح کردید قیام نبود، بلکه کودتا بود!

برویم بر سر ادامه بحث خودمان. اگر منظور از اصلاح شدن آن باشـد کـه آگاه‌تر، باتجربه‌تر و پخته‌تر شده‌اند با شـما موافقـم و ایـن ممکـن نبـود و نیست مگر در دل جنبش مردم و در حرکت با جنبش مردم. حتی بـا توجـه به این آگاهی و به تعبیر شما اصلاح شدن، **ما فلـج جنبـش را قبـول نداریم**. اگر جنبش را در بستر خودش ببینیم و دچار خوش‌خیـالی در بـاره توان و اراده قدرت روبـروی جنبـش نشـویم، می‌بینیـم کـه آنـها از منـافع حکومتی و اقتصادی خودشان دفـاع کرده‌انـد و حادثـه آفریده‌انـد و از ایـن طرف هم جنبش مردم و کسانی که بـا آن همـراه بوده‌انـد راه‌حل‌هـائی را برای خنثی کردن این یورش‌ها پیدا کرده‌انـد. زده‌انـد و خورده‌انـد و پیـش رفته‌اند. حالا خیلی‌ها ایـن درس بـزرگ روزگـار را آموختـه‌اند کـه مبـارزه طبقاتی و دفاع از منافع طبقاتی خیلی جدی تر از آنسـت کـه تصـور کـرده بودند. ماجرائی که در ایران جریان دارد، در واقعیت امر و در بطـن و ریشـه آن، مبارزه‌ایست برای به زیر کشیدن سرمایه‌داری بزرگ تجاری–مافیائی از قدرت حاکمه. این سرمایه‌داری از انقلاب مشروطه تا کنون، هـرگـز چنیـن قدرت، موقعیت و ثروتی را در اختیـار نداشـته اسـت و حـالا یـک جنبـش عمومی علیه آن بپا خاسته و می‌خواهد این ثروت و قدرت را مصادره کنـد. این امر کوچکی نیست، خودش **یک انقلاب** است، اگر قبول داشته باشیم که انقلاب یعنی به زیر کشیده شـدن یـک طبقـه حـاکم و متحـدان آن از قدرت و جایگزین شدن طبقات و اقشار دیگر. حـالا اگـر اینطـوری ببینیـم مسئله را، آنچه اتفاق افتاده دسـتگیری یـک عـده و آزاد کـردن آنـها اگـر امتیازی برای طرف مقابل بوده، رشد آگاهی و توجه بیشـتر مـردم بـه ایـن نیرو از سوی جنبش هم یک امتیاز در جدول جنبش بوده اسـت. همینطـور است بقیه مسائل. یکی زده‌اند، دوتا خورده‌اند، دوتا زده‌اند، یکی خورده‌انـد و نبرد همچنان ادامه دارد. بنظر ما، آن جریانی که روی رینگ جنبـش گیـج شده و حالت نیمه فلج پیدا کـرده، مخالفـان اصلاحـات و جنبش‌انـد و نـه طرفداران اصلاحات و جنبش. تابلو را عده‌ای سر و ته به دیوار اتاق کارشان آویخته‌اند!

خدابخشیان– من چند روز پیش فصلنامه "گفتمان" را می‌خواندم. بسـیار پربار بـود. در آنجـا آقایـانی مثـل تـاجزاده، تـاجیک، علوی‌تبـار، کدیـور و خیلی‌های دیگر مقالات و تئوری‌های بسیار جالبی را در باره ایران و جـهان و حتی اسلام مطرح کرده‌بودند. من هم با شما موافقم که سطح بحث‌هـا و سطح آگاهی‌ها خیلی بالاست و هر حکومتی در ایران با این آگـاهی و ایـن گسترش نظرات و دارندگان نظرات به این آسانی نمی‌تواند حکومـت کنـد، اما در لابلای این نظرات ومقالات بعضی اختلاف دیدگاه‌ها در میان اصلاح طلب‌ها مشهود است.

راه‌توده– با شما کاملا موافقم. واقعیت اینست که هر بار موقعیتی بـر اثـر جنبش، سقوط حکومت‌ها و یا انقلاب در ایران فراهم آمده تـا مطبوعـات و احزاب وارد صحنه شوند و ارتباط مردم با هم برقـرار شـود و آگاهی‌هـا بـه عمق جامعه بـرود، عمـر ایـن دوران کوتـاه بوده‌اسـت. شـرایط را متشـنج کرده‌اند، که البته خـود حکومت‌هـا نقـش مـهمی در ایجـاد ایـن تشـنج‌ها داشـته‌اند و سـپس فضـای سیاسـی کشـور بسـته شده‌اسـت. یکـی از دست‌آوردهای جنبش کنونی درکشورما تداوم فضای سیاسی اسـت. البتـه، خیلی‌ها و از جمله خود ما هم اعتقاد داریم که این فضا بسیار تنـگ اسـت، اما فراموش نباید بکنیم که حفظ همین فضای تنـگ هـم بـهتر از فضـای بسته‌است. می‌خواهم در نهایت امر بگویم که هر بار فضائی برای دمکراسی در ایران فراهم شده، ما این مشکل تاریخی را داشته‌ایم که نتوانسـته‌ایم در برابر حکومت و در برابر ماجراجوها مانور کرده و فضـای دمکراسـی را هـر قدر هم که کوچک و تنگ باشـد حفـظ کنیـم. فضـا را چنـان تـیره و تـار کرده‌اند که مردم نتوانسته‌اند در آن نفس بکشند و سمت و سوی حرکت‌هـا را عمیقا بشناسند. خوشبختانه دوره اخیر چند سال دوام پیـدا کـرده و تمـام تلاشی هم که می‌کنند تا به هر بهانه‌ای شده این فضا را ببندند خوشبختانه تا حالا و براثر هوشیاری مردم با بن‌بست برخورد کرده‌است. ادامه این فضا، این امکان را فراهم می‌کند که از یکطرف آگاهی در درون جنبـش عمیـق شود و از طرف دیگر تجربه جنبش به رهبران و سخنگویان آن منتقل شود. بنابراین، ما هیچ اشکالی نمی‌بینیم که مثلا آقای عبدی کمی تندتر بنویسد و یا بیاندیشد و یا آقای حجاریان کمی ملایم‌تر و یا برعکس. ما بسیار هـم از این تنوع نظرات خوشحالیم و ایکاش شرایطی فراهم شود که حرف‌های ما هم بتواند در داخل کشور منتشر شود و در کنار دیگر نظرات بـه تجربـه اندوزی جنبش مردم یاری برساند. بنابراین، ما هیچ ترسی از تنـوع نظـرات در صفوف سیاسیون و مطبوعاتی‌های طرفدار اصلاحـات نداریـم، همـانقدر که از ماجراجوئی و از اشتباه در محاسبه توازن نیروها باید ترسید. در ادامـه همین فضا و همین عرصه‌است که بتدریج خیلی از مسائل مطرح می‌شـود. مثلا من مدتی پیش مقاله‌ای خواندم از آقای علوی‌تبار در بـاره شـکنجه و نمایش‌های تلویزیونی. بسیار دقیق و با جسارت کامل نوشته بود که ایشـان و دوستان و همفکرانشان در سال‌های اول انقلاب اشتباه کردند کـه وقتـی عده‌ای را به تلویزیون کشاندند تا زیر فشارهای طاقت فرسا نفی شـخصت خودشان را بکنند سکوت کردند. نوشته بود "ما باید می‌ایستادیم، زیرا ایـن پدیده نمی‌توانست متوقف بماند و ادامه پیدا نکنـد". ایـن مقالـه در همیـن روزنامه "بنیان" چاپ شده بود و اشاره‌ای غیر مستقیم به یورش بـه حـزب توده‌ایران و بلائی بود که در زندان‌ها و شکنجه‌گاهها بـر سـر رهـبران آن آوردند. حالا رسیده‌اند به این نتیجه که نباید سکوت می‌کردند و این درست نیست که اگر مخالف فکری و حتی ایدئولوژیک مرا زیر شکنجه آوردند بـه تلویزیون ما خوشحال بشویم و به این فکر نکنیم که فـردا نوبـت مـا هـم خواهد رسید. این اشتباهی‌است کـه در آن سـال‌ها خیلی‌هـا کردنـد، حتـی تعدادی از رهبران وقت نهضت آزادی که هنوز در مجلس شورای اسـلامی حضور داشتند و مستند بـه اعترافـات تلویزیـون و نفـی شـخصیت واقعـی قربانیان شکنجه‌گاه‌ها در مجلس سخنرانی کردند. همه از گذشته آموختنـد و ما امروز با یک جامعه پر تجربه روبـرو هسـتیم و یکـی از دلائـل اینکـه حکومت نمی‌تواند بر جنبش مردم مسلط شود تـاثیر وجـود همیـن تجربـه گسـترده و عمیـق اسـت. خُـب، ایـن انتقـاد بـه خـود بسـیار جسـورانه و صادقانه‌ایست. این حرف‌ها در جامعه باید گفته شود و می‌بینیم که با ادامـه فضای کنونی مطبوعات گفته هم می‌شود. حالا در مهاجرت هی بنشـینند و برخیزند و بگویند اصلاحات با بن‌بست روبرو شد، جنبـش شکسـت خـورد، اصلاح طلب‌ها درجا زدند و از این نوع حرف‌های بی‌سـر و تـه، کـه حتـی جرات نمی‌کنند در یک جمع وسیع بگوینـد تـا پاسـخ خودشـان را بگـیرند. میروند در یک اتاق و یا سالن می‌نشینند و با دوستان و همفکرانشان از این نوع تزها صادر می‌کنند و از شکست‌ها واشتباهاتشان هم نمی‌خواهند درس بگیرند.

وقتی مطبوعات را بستند، شما در همین سلسله گفتگوها شاهدید کـه مـن گفتم عمق جنبش بیش از آنست که تصـور می‌کننـد. بـزودی گنجی‌هـای

دیگر و عمادالدین‌باقی‌های جدید وارد صحنه خواهند شد. حالا روزنامه‌ها را ورق بزنید و ببینید با چه اسامی جدیدی روبرو می‌شوید، که سینه خودشان را برای جنبش سپر کرده‌اند. وقتی ملی-مذهبی ها را گرفتند هم همین تزها را دادند و من در گفتگو با شما گفتم که بزودی خواهید دید که ملی-مذهبی در چند چهره شناخته شده نهضت آزادی خلاصه نمی‌شود، این یک اندیشه است و بزودی سخنگویان جدید آن وارد میدان خواهند شد. حالا همین اندیشه را کسان دیگری با قلم و زبان دیگری دارند دنبال می‌کنند و افرادی نظیر زیدآبادی جای آقای علیجانی را گرفته‌اند. زیدآبادی‌ها را بگیرند، کسان دیگری وارد میدان می‌شوند. این حکم جنبش است. حکومت این اشتباه را کرده بود که ملی-مذهبی یعنی آقای دکتر یزدی و مهندس سحابی، ما چرا باید این اشتباه را بکنیم؟ این یک اندیشه‌است، که در سپاه پاسداران هم پیدا می‌شود، در نیروی انتظامی و در میان روحانیون هم سخنگویانش پیدا می‌شوند، در قم و در مدارس دینی هم پیدا می‌شود و می‌بینیم که شده‌اند. اندیشه سخنگویان خودش را پیدا می‌کند. می‌خواهم این نتیجه را از سئوال شما بگیرم، که ما از این بحث‌ها و این اختلاف نظرات و فضای نیمه باز کنونی جامعه بسیار هم خوشحالیم و معتقدیم نسل نوین و چهره‌های نوین به این ترتیب وارد صحنه می‌شوند و جانشین نسل قدیم می‌شوند. همانطور که گفتم ایکاش فضائی فراهم بشود که نیروهای غیر مذهبی هم بتوانند دیدگاههایشان را در مطبوعات طرح کنند تا معلوم شود این دیدگاه‌ها چقدر در جامعه بُرد دارد و پذیرفته می‌شود. فقط در این صورت است که بسیاری از حرف‌های بی پروپائی که در مهاجرت زده می‌شود و گویندگان آنها خودشان را در جمع خودشان رهبر و سیاستمدار و مبارز یافته‌اند واقعا خواهند فهمید کجای کارند و در نشریاتی که منتشر می‌کنند بقال سرکوچه حاضر است حلواشکری بپیچد و دست مردم بدهد!؟

برویم به افغانستان

خدابخشیان- ما نمی‌توانیم با شما گفتگو کنیم و در باره اوضاع افغانستان پرسش نکنیم. شنوندگان ما در فاصله هرگفتگوئی که با رادیوی ما داشته‌اید با تلفن و پیام از من خواسته‌اند تا اگر با شما گفتگو کردم یادم نرود که در باره افغانستان هم بپرسم. فکر نمی‌کنم این که شما با اوضاع افغانستان از نزدیک آشنا هستید راز سر به مهری باشد. اما پیش از رفتن به افغانستان و با توجه به خستگی شما یک استراحت کوتاه می‌کنیم و بعد ادامه می‌دهیم.

- موافقم!

خدابخشیان- آیا بین ظاهر شاه و آقای کرزای اختلافی وجود ندارد، مثلا در باره نیروهای خارجی مستقر در افغانستان. این را تا حالا چندین بار شنوندگان ما پرسیده‌اند.

راه‌توده- ظاهرا این سئوال از آنجا پیدا شده که آقای ظاهر شاه، گویا در یکی از مصاحبه‌های اخیرش و در آستانه بازگشت به افغانستان از در مخالفت با استقرار نیروهای خارجی در افغانستان در آمده‌است. ببینید، ایشان در آستانه بازگشت به افغانستان بالاخره باید یک اظهار نظری در باره موقعیت کنونی افغانستان می‌کرد و این اظهار نظر هم نمی‌توانست بی‌اعتناء به روحیه ناسیونالیستی مردم افغانستان باشد. اگر چنین گرایشی و چنین خواستی در مردم افغانستان وجود نداشت، اگر مخالفت با حضور نیروهای خارجی وجود نداشت ایشان هم چنین اظهار نظری نمی‌کرد. اما اینکه این مسئله باعث اختلاف نظر بین این دو شده باشد، خیلی زوداست ما اینگونه قضاوت کنیم. باید صبر کرد تا آقای ظاهر شاه وارد افغانستان پرتلاطم بشود و آنوقت ببینیم چه نقشی را برعهده می‌گیرد و چه نظراتی می‌دهد. آنچه که مسلم است و ما هم در آن تردید نداریم اینست که ارتش افغانستان باید تشکیل شود و شاید ظاهر شاه هم که خودش در جوانی نظامی بوده، با توجه به همین سابقه چنین نظری را بیان کرده‌است. از نظر ما هم، همانطور که در گفتگوهای دیگر گفتم، ارتش ملی افغانستان نمی‌تواند بدون استفاده از نظامیان قادر به کار و متخصص افغانستان که از دولت نجیب‌الله و کارمل باقی مانده‌اند تشکیل بشود؛ چه عده‌ای خوششان بیاید و چه نیاید، چه از عاقبت آن بترسند و چه نترسند. واقعیت همین است! افسران دوران حکومت داوود هم اگر زنده مانده باشند آنقدر پیر و زمین‌گیرند که دیگر روی آنها نمی توان برای تشکیل ارتش حساب کرد. مثل این می‌ماند که به ارتشبد جم بگویند بفرمائید شما امروز فرمانده ارتش ایران بشوید. خُب از ایشان که چنین کاری دیگر ساخته نیست. ایشان می‌تواند خاطرات بنویسد و یا اگر توانی داشته باشد در حدی که ما نمی‌دانیم چقدر است مشورت سیاسی به دوستانش بدهد، دیگر فرماندهی که از ایشان بی نمی‌آید. در مورد افغانستان و نظامیان دوران حکومت داوود هم وضع همین است. از دوران خود ظاهر شاه هم به دشواری بتوان تصور کرد اصلا کسی باقی مانده باشد. عده‌ای را که از کوه پائین آورده‌اند نمی‌توان ریششان را زد و بجای شلوارهائی که افغان‌ها آن را "خشتک دراز" می‌گویند شلوار سربازی پایشان کرد و پشت هواپیما و تانک نشاند. نمی‌توانند در هر پادگان و پاسگاهی افسر انگلیسی و امریکائی و آلمانی را بکارند. مقاومت در برابر قوای خارجی از همین حالا هم شروع شده و این ربطی به طالبان و غیر طالبان ندارد. مردم افغانستان غیرتشان قبول نمی‌کند که سرباز خارجی در شهرهایشان راه بروند و فرمان بدهند. این را هر کس که کوچکترین آشنائی با افغانستان و روحیه مردم آن داشته باشد درک می‌کند. امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها هم بزودی درک خواهند کرد. من احتمال می‌دهم که ظاهر شاه با توجه به همین امر چنان موضعی گرفته باشد. تا آنجا هم که ما می‌دانیم ایشان باید همین روزها می‌رفت به کابل و مقدمات تشکیل لوئی جرگه برای دو ماه دیگر فراهم می‌شد.

ما اعتقاد داریم که نه تنها برای تاسیس و تشکیل ارتش افغانستان، بلکه برای دستگاه دولتی و حکومتی هم هیچ چاره‌ای جز استفاده از بقایای دولت‌های نجیب‌الله و کارمل نیست. اتفاقا در این زمینه استفاده هم کرده‌اند. شما این مصاحبه خانم ژیلابنی یعقوب را با آقای کرزای در جریان سفر او به ایران بخوانید. روزنامه‌نگاری از نسل جدید که بسیار زیبا، پخته و با توجه به شرایطی که در آن فعالیت مطبوعاتی می‌کند با آقای کرزای مصاحبه کرده بود. حتما برای شنوندگانتان این مصاحبه را حداقل بخش‌هائی از آن را بخوانید تا لااقل با نسل جدید روزنامه‌نگاران ایران بیشتر آشنا شوند. خُب، آقای کرزای در همین مصاحبه، وقتی خانم بنی‌یعقوب در باره موقعیت زنان در کابینه کرزای می‌پرسد می‌گوید که خانم "سهیلا" وزیر صحت عامه، مثل یک شیر زن در کابینه حضور دارد. می‌گوید که این خانم در میدان هوائی که همان فرودگاه خودمان باشد به صورت یک تفنگ بدست که نظم فرودگاه را بهم زده بوده سیلی نواخته و ادبش کرده‌است. این خانم سهیلا از کادرهای سازمان زنان دولت نجیب‌الله است، رئیس بزرگترین بیمارستان کابل در زمان او بوده‌است و حالا در کابینه آقای کرزای حضور دارد و در افغانستان مدیریت می‌کند. بنظر ما از این زنان بسیارند و مردانی با مدیریت، تجربه و دانش هم زیادند که در دولت‌های سابق افغانستان کار می‌کرده‌اند. برای تشکیل دولت هم هیچ چاره‌ای جز استفاده از این کادرها وجود ندارد. **(بقیه در ص ۱۷)**

کارخانه بوئینگ امریکا در تدارکات حمله نظامی به عراق در سه شیفت ۲۴ ساعته تولید می‌کند

افزایش سرعت تولید بمب‌های هوشمند برای حمله به عراق

الاهرام مصر (٦ مارس۲۰۰۲)
نوشته "هانی شکرالله"

بنا به گزارش روزنامه واشنگتن پست، کارخانه وابسته به شرکت بوئینگ در سنت چارلز، واقع در ایالت میسوری امریکا طی سه شیفت متوالی ۲۴ ساعته در حال جایگزینی "بمب‌های هوشمند" نیروی هوائی و نیروی دریائی امریکاست در پی جنگ پنجم افغانستان، موجودی‌شان تا "سطح خطرناکی" کاهش یافته‌است.

جورج دبلیو بوش از تکرار این جمله خسته نمی‌شود که «افغانستان اولین صحنه جنگ علیه ترور است. ملت امریکا باید از فرصت بدست آمده استفاده کند.» و در حالی که سفر آسیائی رئیس جمهور امریکا بروشنی نشان داد که ایران و جمهوری دمکراتیک خلق کرده، یعنی دو کشور از سه کشور عضو "محور شیطانی" را به آسانی نمی‌توان بمباران و تبدیل به بازار برای بادام زمینی امریکا کرد، عراق همچنان بعنوان یک هدف ساده و قابل دسترسی مورد حمله تبلیغاتی قرار دارد.

در پی انفجارهای ۱۱ سپتامبر امریکا، سرمایه‌داری تهاجم خونین و بی پروائی را آغاز کرده‌است. تهاجمی که پایان مشخصی برای آن متصور نیست. جنگ، سودجوئی و عصبیت ملی (یا تمدنی، فرهنگی، قومی، نژادی، مذهبی) از زمان به آتش کشیدن رایشتاک و به قدرت رسیدن نازی‌ها در رایش سوم، هیچگاه این چنین وقیحانه در هم نیامیخته بودند. براساس تخمین پنتاگون، جنگ افغانستان تا پایان سال جاری بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت.

تحت لوای جنگ علیه ترور، بودجه نظامی امریکا برای سال جاری ۴۸ میلیارد دلار افزایش یافت.

کل بودجه نظامی امریکا برای سال جاری که بالغ بر ۳۷۹ میلیارد دلار است ۶ برابر بودجه نظامی روسیه و ۲۶ برابر بودجه نظامی ۷ کشوری است که از دید امریکا کشورهای متخاصم معرفی می‌شوند. (این ۷ کشور عبارتند از کوبا، ایران، عراق، لیبی، کره شمالی، سودان و سوریه). سه کشور عضو "محور شیطانی" مجموعا ۲۱ میلیارد دلار هزینه بودجه نظامی می‌کنند.

سودجوئی، نظامی‌گری، سلطه نژادی و تمدنی، هجوم به آزادی‌های مدنی، محدود کردن مهاجرت از جهان سوم، به بهانه مقابله با ترور پیش برده می‌شود، به این امید که رویاهای دیرینه سرمایه انحصاری برای سلطه بلامنازع جهانی تحقق یابد.

ناجیان افغانستان، پس از بکارگرفتن ۱۸ هزار بمب و موشک در آن کشور ویران، برای "رهائی" عراق در حال برنامه ریزی هستند و همزمان در کارخانه بوئینگ در سنت چارلز، طی سه شیفت متوالی ۲۴ ساعته تولید بمب‌های هوشمند ادامه دارد.

همسوئی اسرائیل و قوه قضائیه ج‌ا در مقابله با مصونیت پارلمانی

اتحادیه بین‌المجالس که چندی پیش در همبستگی با لقمانیان، نماینده مردم همدان در مجلس ششم، طی بیانیه‌ای نسبت به زندانی شدن وی اعتراض کرد، به نمایندگی از طرف ۱۶۰ کشور عضو، نسبت به لغو مصونیت پارلمانی و محاکمه "عزمی بیشارا" سیاستمدار برجسته فلسطینی و نماینده سکنه عرب اسرائیل در پارلمان آن کشور، مراتب اعتراض و نگرانی خود را اعلام کرد.

نوامبر سال گذشته، دادستان کل اسرائیل با لغو مصونیت پارلمانی بیشارا، زمینه محاکمه او را فراهم کرد. این نماینده پارلمانی، به جرم ایراد دو سخنرانی محاکمه می‌شود. این اولین بار در تاریخ اسرائیل است که سیاستمداری به جرم فعالیت سیاسی، مصونیت پارلمانی خود را از دست داده‌است.

بشارا در تابستان ۲ هزار، طی یک سخنرانی در "ام‌الفهم" در شمال اسرائیل، مبارزه حزب الله در اجبار اسرائیل به عقب نشینی از جنوب لبنان را ستود. او در تابستان سال ۲۰۰۱ ضمن شرکت در مراسم خاکسپاری حافظ اسد، رئیس جمهور پیشین سوریه، از اعراب دعوت کرد که از انتفاضه و مقاومت مردم فلسطین در برابر اشغالگران نظامی حمایت کنند. این دو سخنرانی خشم شارون، نخست وزیر اسرائیل و بنیادگرایان صهونیست را برانگیخت. هفت ناظر بین‌المللی، شامل دو نماینده پارلمان اروپا، با حضور در دادگاه، محاکمه این سیاستمدار فلسطینی و عضو پارلمان اسرائیل را از نزدیک تعقیب می‌کنند.

در ایران، علیرغم شعارهائی که در حمایت از فلسطینی‌ها در مبارزه با اسرائیل سر داده می‌شود، خبر اعلام حمایت اتحادیه بین‌المجالس از نماینده فلسطین در پارلمان اسرائیل را تاکنون پخش نکرده‌اند،که این امر باید ناشی از شیوه مشابه دولت اسرائیل و قوه قضائیه ایران برای مقابله با نمایندگان و مصونیت پارلمانی آنها می‌تواند باشد.

قطع رابطه با صندوق‌بین‌المللی پول

دولت نیجریه، در شرایط بحرانی اقتصادی، افزایش نارضایتی عمومی و در آستانه انتخابات مهم ریاست سال آینده، رسما روابط خود با صندوق بین‌المللی پول را قطع کرد. آراموسیروما، وزیر دارائی نیجریه در ۶ مارس ۲۰۰۲ طی بیانیه‌ای رسمی اعلام کرد: «دولت نیجریه دیگر مایل به ادامه روابطی نیست که تنها به ملاحظات محدود "کلان-اقتصادی" و "پولی-مالی" توجه دارد. هدف دولت نیجریه تنظیم یک برنامه اقتصادی ملی با هدف خدمت بهتر به مردم کشور است.»

نیجریه بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد که بخش اصلی آن به اعضای کلوپ پاریس تعلق دارد. سال گذشته صندوق بین‌المللی پول، دولت نیجریه را به بی‌برنامگی در کنترل بودجه دولتی متهم کرد و آن کشور را برای کاهش شدید بودجه عمومی تحت فشار قرار داد.

گفتگو با دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق

سقوط صدام حسین باید با تشکیل حکومت فدرال و دمکراتیک در عراق همزمان شود

اهداف دمکراتیک‌با انگیزه‌های امریکا هم‌خوانی ندارد!

حمید موسی در سال ۱۹۴۲ بدنیا آمد و از سال ۱۹۵۸ عضو حزب کمونیست عراق است و اکنون در شهر "اربیل" در کردستان عراق زندگی می‌کند. او در سال ۱۹۶۰ در انستیتو "کارل مارکس" در صوفیه در رشته اقتصاد تحصیل کرد. پس از بازگشت به عراق بدلیل فعالیت‌های حزبی و کمونیستی بازداشت شد و تا سال ۱۹۶۸ در زندان ماند. پس از آزادی از زندان در شرکت نفت عراق مشغول کار شد. در سال ۱۹۷۸ یکبار دیگر حکم دستگیری‌اش صادر شد و او ناچار به خروج از کشور شد و در پایتخت چکسلواکی "پراگ"، در مجله "صلح و سوسیالیسم" مشغول کار شد. در سال ۱۹۸۴ بار دیگر به عراق بازگشت و در سال ۱۹۸۹ در نبردهای پارتیزانی کردستان شرکت کرد و از سال ۱۹۹۱ در شمال عراق و در شهر "اربیل" مستقر شد. مصاحبه زیر در شماره ۱-۱۰-۲۰۰۲ روزنامه "دنیای جوان"(JUNGE WELT)چاپ آلمان منتشر شده‌است.

س_ حمله احتمالی آمریکا به عراق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج- زمانی که مقامات نظامی آمریکا، چه از سیاست‌های تجاوزگرانه صدام در عرصه خارجی و سیاست‌های سرکوبگرانه داخلی آن حمایت می‌کردند ما خواستار سرنگونی صدام حسین بودیم. این شعار را بیست سال پیش طرح کردیم و از آن زمان به بعد هم بر محور آن مبارزه می‌کنیم. شما رابطه عراق و آمریکا را در آغاز دهه هشتاد، در ارتباط با جنگ ایران و عراق بخاطر بیاورید. در آن زمان آمریکا از عراق حمایت همه جانبه می‌کرد. فراموش نکنید که سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" مدتها تلاش کرد تا توانست بوسیله صدام حسین همکاری و همبستگی اعراب را متلاشی کند. زمانی که صدام حسین در پی از بین بردن رهبران فلسطین بود و در داخل عراق نیز به تعقیب و سرکوب نیروهای دمکرات عراق مشغول بود و در کشورهای عربی می‌پرداخت نیز همین سیاست را پیش می‌برد رابطه بسیار خوب و نزدیکی بین واشنگتن و عراق برقرار بود. اینها دلایلی است دال بر اینکه دو دیدگاه متفاوت برای سرنگونی صدام حسین وجود دارد. پرسش شما، با نوعی سادگی همراه است و به پیچیدگی‌های مبارزه و موقعیت صدام حسین و عراق توجه ندارد. ما خواهان یک آلترناتیو دمکراتیک برای صدام حسین هستیم.

س- بوش هم همین را می‌گوید!

ج- آنچه پرزیدنت آمریکا می‌خواهد و آنچه ما می‌گوییم از اساس دو مسئله متفاوت است. ما خواستار یک **جمهوری فدرال متحد و دمکرات** در کشور خود هستیم که بوسیله مردم کشور خودمان اداره شود، نمایندگانی می‌خواهیم که آزادانه از طرف مردم انتخاب شده باشند، سیستمی می‌خواهیم که ثروت عمومی را در جهت منافع عمومی خرج کند. ما خواهان بازسازی عراق هستیم. ما خواهان کشوری هستیم که در آن بتوان به آزادی زندگی کرد، مردم بتوانند احزاب ، تشکل‌ها و سندیکاهای خود را داشته باشند، حقوق کردها در مناطق خود تضمین شود، رابطه صلح‌جویانه با همسایگان و دیگر مجامع بین‌المللی داشته باشد. اینها خواست‌های ماست. اینها با درک بوش از دمکراسی تفاوت دارد. او خواهان تغییراتی با قهر و جنگ است. رئیس جمهور امریکا می‌خواهد سیستم کنونی حاکم بر عراق را با یک کودتای نظامی تغییر داده و سیستم مورد نظر خودش را جانشین آن کند که تفاوت زیادی با سیستم حاکم کنونی نخواهد داشت. آلترناتیو مورد نظر امریکا باید از دل همین سیستم کنونی بیرون بیآید. امریکا می‌خواهد محتوی سیستم حاکم بر عراق را حفظ کند و قائل به هیچ ارزشی برای تغییرات دمکراتیک نیست. امریکا در پی تضمین آزادی مردم نیست. امریکا برای مسایل ملی کشور ما راه حلی دمکراتیک ندارند ، هدف (بوش) تنها متوجه منافع آمریکا در عراق و منطقه است، در یک جمله اگر بخواهم بگویم، امریکا در پی کنترل منافع عظیم نفت برای مونوپول‌های آمریکایی است و به همین خاطر (بوش) خواهان تغییرات دمکراتیک نیست. این را رژیم کنونی عراق هم خوب متوجه‌است و به همین جهت هم صدام حسین خواهان گفتگو با آمریکایی‌هاست.

س_در پنتاگون و وزارت خارجه امریکا روی نقشه‌های جنگی کار می‌شود. جنگ چه تاثیری بر فعالیت‌ها و مبارزات شما به عنوان آلترناتیو می‌تواند بگذارد ؟ انتظار بهتر یا بدتر شدن اوضاع را دارید.

ج- امریکا برای حمله به کشور ما روز شماری می‌کند، البته بهانه‌های مختلفی را هم مطرح می‌کند. فعلاً به بهانه اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل و بازگشت کارشناسان نظامی آن سازمان به کشور و فردا به بهانه دیگری، ما جنگ و حمله به عراق را راه‌حلی ملی و مردمی برای سرنگونی صدام نمی‌دانیم. ما با جنگ مخالفیم. البته تحریکات کنونی رژیم بغداد بهانه‌های خوبی به دست آمریکایی‌ها برای حمله به کشورمان می‌دهد. حزب کمونیست عراق و دیگر نیروهای دمکراتیک کشور خواهان ایجاد چنان شرایطی هستند که تغییرات در داخل کشور بوسیله خود مردم انجام شود و به همین خاطر در یک جمله کوتاه و فشرده می‌گوییم_ جنگ هرگز و دست خارجی از عراق کوتاه _ ولی به جنگ مردم عراق علیه سیستم کنونی تا استقرار یک حکومت دمکراتیک ، پاسخ مثبت می‌دهیم.

س _ نبرد علیه دیکتاتوری عراق را چگونه می‌تواند گسترش داد؟

ج- باید از تمام امکانات استفاده کرد. ما تلاش می‌کنیم ماهیت غیر ملی و جنایتکارانه حکومت صدام حسین و بخصوص جنایتی که نسبت به خلق‌های این کشور مرتکب شده را افشا کنیم. ما کوشش می‌کنیم اعضای حزب بعث و افراد وابسته به ارتش را قانع کنیم که حساب خود را از صدام جدا کنند، ما در صدد فعال کردن هرچه بیشتر مردم هستیم، باید به مردم توضیح داد که چگونه سیستم حاکم بر عراق تلاش می‌کند از نتایج محاصره اقتصادی به نفع خود استفاده کند. صدام هیچ علاقه‌ای به لغو محاصره اقتصادی ندارد، بلکه بر عکس محاصره اقتصادی را ابزاری برای سرکوب مردم کرده است. از هر خانواده باید یک نفر وارد ارتش شود، در غیر اینصورت از جیره خانواده مربوطه کاسته می‌شود. اما مردم در عراق تنها از محاصره اقتصادی در رنج و عذاب نیستند بلکه دیکتاتوری

خود رنج و عذاب مضاعف است. از نتایج این دیکتاتوری یکی هم حمله به کویت است ، که محاصره اقتصادی کشور را به همراه آورد.

س_ فکر می‌کنید پس از سرنگونی رژیم صدام محاصره اقتصادی پایان می‌یابد؟

ج- ما هم خواستار لغو محاصره اقتصادی هستیم و هم خواستار دمکراسی.

س_ آیا شما فقط در شمال و در مناطق کرد نشین فعال هستید یا در سراسر کشور؟

ج- ما در سراسر کشور فعال هستیم، اما در مناطق غیر کرد نشین بصورت غیر علنی فعالیت می‌کنیم. در کردستان عراق کاملاً قانونی فعالیت می‌کنیم .ما برای خود روزنامه ، فرستنده رادیو و تلویزیون داریم. علاوه بر آن ما با مجامع عربی در خارج کشور هم ارتباط داریم. در حال حاضر چهار میلیون عرب در مهاجرت زندگی می‌کنند.

س_ بعد از حمله آمریکا در سال ۱۹۹۱به عراق جنبشی در شمال کشور بوجود آمد. هم اکنون در واشنگتن بر اساس تجربه افغانستان صحبت از تشکیل اتحاد شمال است. شما این سناریو را تا چه حد واقع‌بینانه ارزیابی می‌کنید؟

ج- در سال ۱۹۹۱ هم در جنوب و هم در شمال جنبش بوجود آمد. در شمال طی یک جنگ پارتیزانی و مردمی شمال کشور آزاد شد. همینطور شهرها و روستاهای زیادی در جنوب آزاد شدند. اما آمریکایی‌ها فرصتی به صدام دادند تا او بتواند قیام را در آنجا سرکوب کند. نه عراق با افغانستان قابل مقایسه است و نه کردها با اتحاد شمال افغانستان. احزاب حاکم کردی که در کردستان عراق حضور دارند، از نظر تاریخی احزابی ملی و با ریشه هستند. آنها برای حق و حقوق ملی کردها مبارزه می‌کنند و کردها هم می‌دانند که بدون دمکراسی در سراسر عراق خودمختاری برای کردستان امکان‌پذیر نیست. نکته مهم این که مدل افغانستان قابل انطباق بر عراق نیست. فراموش نکنید که **آمریکایی‌ها هیچ علاقه‌ای به تغییرات بنیادین با کمک مردم و احزاب در عراق ندارند. هدف آنها کودتا علیه صدام و تغییرات جزیی در شکل حکومت هستند.**

س_ در صورت حمله هوایی امریکا احزاب حاکم (دمکراتها و کمونیستها) چه شیوه‌ای در پیش می‌گیرند؟ آیا فقط ناظر خواهند بود؟ آنها که صد در صد نمی‌خواهند نقش پیاده نظام واشنگتن را به عهده بگیرند؟

ج- پیشنهاد خود شما چیست؟ اگر حمله صورت گیرد؟ آیا این احزاب باید همینطوری دست روی دست بگذارند یا اینکه از شرایط جدید باید برای نبرد حداکثر استفاده را کرد؟

س_ سئوال من این است که شما چه رویه‌ای را در پیش می‌گیرید؟

ج- ما به هیچ عنوان نقش اتحاد شمال افغانستان را به عهده نخواهیم گرفت. احزاب کرد شمال عراق هم چنین کاری را نخواهند کرد. ما جلوی آمریکا را نمی‌توانیم بگیریم، اما بصورت یک تماشاچی هم در این نبرد باقی نمی‌مانیم.

پس چه کار خواهید کرد؟

ج- ما برنامه خود، اهداف خود و نیروهای خود را داریم و از نیروهای خود برای پیش بُرد اهداف و برنامه‌های خود استفاده خواهیم کرد نه درجنب برنامه‌های امریکایی‌ها، ما مخالف راه حل نظامی هستیم، اما نمی‌توانیم آمریکایی‌ها را متوقف کنیم؛ نه ما، بلکه اروپا هم در موقعیتی نیست که بتواند آمریکا را متوقف کند و جلوی جنگ را بگیرد. اگر امریکایی‌ها، جنگی را که ما مخالف آن هستیم آغاز کنند ما چه باید بکنیم؟ باید تلاش کنیم برنامه خودمان را پیش ببریم. ما منتظر یک قیام توده‌ای در عراق هستیم و خواهان در هم فروریختن ارتش صدام.

س_ آیا امکان یک کودتای نظامی در داخل ارتش عراق وجود دارد؟

ج- این هدف آمریکایی‌هاست و برنامه خود را روی آن متمرکز کرده‌اند، اما کودتا در حول و حوش یک دیکتاتور و آدمکش امر دشواری است. در این یازده سال اخیر کوششهای زیادی برای یک کودتا صورت گرفت اما همه آنها به شکست انجامید، اما کار دشوار به معنی امکان ناپذیر بودن آن نیست.

س- مطبوعات از فرماندهان ارتش عراق که در مهاجرت هستند، مانند ژنرال "نیصار خسراجی" و "نبیل الصالحی" به عنوان دو آلترناتیو برای جانشینی صدام نام می‌برند. به نظر شما کدامیک از این دو می‌توانند در راس یک عراق دمکراتیک قرارگیرند؟

ج- آنچه در مطبوعات گفته می‌شود چیزی جز حرفهای بی اساس نیست. در خارج ز کشور هیچ فردی وجود ندارد که مورد تائید نیروهای دیگری باشد که در داخل کشور مبارزه می‌کنند. من نمی‌توانم از کسی در داخل کشور نام ببرم زیرا فورا توسط صدام تیربارن می‌شود. مهم‌ترین کار ما در لحظه حاضر این است که همه نیروهای اپوزیسیون را تحت یک رهبری دسته جمعی برای یک نبرد مشترک متحد کنیم.

س_ کنگره ملی (INC) عراق چه نقشی در داخل عراق دارد؟

ج- فعالین کنگره ملی در خارج از کشور کار اصلی خود را در مطبوعات و درعرصه تبلیغات متمرکز کرده‌اند. کنگره ملی عراق کوششهای خود را برای تغییرات در عراق بر اساس فاکتورهای خارجی، یعنی بر اساس قوانین آمریکایی برای آزادی عراق و کمکهای مالی آن‌ها بنیان نهاده‌اند.

س_نیروی مجلس اعلای انقلاب اسلامی در جنوب عراق به عنوان اپوزیسیون چه اندازه است؟

ج- آنها یکی از نیروهای اصلی در عراق هستند. آنها هم مانند حزب ما، هم در جنوب و هم در جاهای دیگری که تحت کنترل ارتش عراق است کار می‌کنند.

س_ وضعیت عراق بعد از صدام حسین چگونه خواهد بود. کشوری سوسیالیستی یا اسلامی؟

ج- نه این می‌شود و نه آن. ما بعد از صدام یک جامعه دمکراتیک و چند صدائی می‌خواهیم، همه نیروهای سیاسی باید بتوانند آزادانه فعالیت کنند، البته رسیدن به این نقطه کار امروز و فردا نیست. اینکه اکثریت مردم عراق شیعه هستند، به این معنی نیست که آنها از یک حزب اسلامی پشتیبانی می‌کنند. من خودم شیعه هستم و در عین حال عضو حزب کمونیست. ما برای یک سیستم دمکراتیک مبارزه می‌کنیم که در آن احزاب دیگر هم بتوانند اراده خلق را بوسیله انتخابات بازتاب دهند.

س_ شما فکر می‌کنید که آمریکا حتماً به عراق حمله می‌کند؟

ج- حزب ما امکان حمله نظامی را از هر گونه اقدام دیگری جدی‌تر ارزیابی می‌کند، امریکایی‌ها خواستار جنگ هستند.

س_چند وقت پیش مطبوعات گزارش دادند که نیروهای ویژه آمریکا در شمال عراق مستقر شده‌اند.

ج- تا بحال کسی کوماندوهای ویژه آمریکایی را در کردستان ندیده است.

س_ شما موفق این هستید که در صورت حمله نظامی امریکا به عراق، نیروهای چپ به خیابان‌ها فراخوانده شوند؟ فکر می‌کنید در صورت حمله امریکا، بازهم صدام همچنان در قدرت باقی خواهد ماند؟

ج- ما از همه نیروهای چپ و صلح طلب می‌خواهیم که علیه جنگ طلبی بپاخیزند. ما علیه این جنگ هستیم زیرا می‌دانیم که این جنگ به ضرر مردم عراق است. همبستگی خلق عرب علیه جنگ، علیه محاصره اقتصادی و علیه دیکتاتوری باید بدون هرگونه سوء تفاهمی و کاملاً شفاف بیان و تقویت شود. صدام با چنین همبستگی سقوط می‌کند. من هیچ تناقضی در آن نمی‌بینم.

رویدادهای اسپانیا و ایتالیا نشاد داد که فروپاشی شوروی، نابودی آرمان سوسیالیستی بشریت نبوده‌است!

جنبش جهانی علیه لیبرالیسم و گلوبالیسم!

صدها هزار اسپانیائی، علیه نئولیبرالیسم جهانی در بارسلون به حرکت در آمدند!

بعد از ظهر ۱۶ مارس، در همان هنگامی که سران کشورهای اتحادیه اروپا در حباب شیشه‌ای خود در هتلی واقع در شمال شهر بارسلن گرد آمده بودند تا برای نظم اقتصادی گرفتار بحران شده جهان، سامانی به سود سرمایه‌مالی بزرگ جهانی پیدا کنند، در خیابان‌های مرکزی شهر بارسلن امواج جمعیت نگران، نیمه‌گرسنه، بی‌آینده، نگرانی از بیکاری و وحشت زده از جنگ به حرکت در آمدند. منابع دولتی که همیشه آمار اینگونه تظاهرات را بسیار کمتر از آنچه بوده و هست اعلام می‌کنند، رقم شرکت‌کنندگان در مارش اعتراضی شهر بارسلن را ۳۰۰ هزار نفر اعلام کرده‌اند. جمعیتی معترض به "جهانی شدن نئولیبرالیسم"، که بی‌شک تعداد آنها بسیار بیش از آن رقمی بود که منابع دولتی اعلام کردند.

تظاهرات، بر خلاف تصاویری که شبکه‌های تلویزیونی، با استفاده از ماجراجوئی‌های چند گروه کوچک آنارشیست قصد تبلیغ آن را داشتند کاملا مسالمت آمیز بود. در بارسلن، چه پیش و چه پس از این مارش چند صد هزار نفره اعتراضی "وضع اضطراری" اعلام و برقرار شد و نزدیک به ۹۰ هزار نیروی انتظامی و پلیس ضد شورش شهر را اشغال کردند و راه‌های ورود به آن را بستند. دولت دست راستی اسپانیا با توسل به ماده دوم پیمان‌شکن، از ورود چند هزار نفر که از طریق مرزهای فرانسه می‌خواستند عبور کرده و در این تظاهرات شرکت‌کنند جلوگیری کرد و رسما نیز اعلام داشت که شرکت خارجی ها در این تظاهرات ممنوع است! بصورت همزمان و برای ترساندن مردمی که در یک انقلاب مسالمت آمیز علیه نئولیبرالیسم جهانی شرکت کرده بودند هواپیماهای C101، F-۱۸ و آواکس برفراز بارسلن به پرواز در آمدند. این پروازها و فریاد مردمی که در خیابان‌ها علیه نئولیبرالیسم شعار می‌دادند و می‌خواستند به طرف مقر برگزاری کنفرانس بروند خود به خود حالتی جنگی به شهر بارسلن داده بود، در حالیکه مردم هیچ سلاحی در دست نداشتند و بزرگترین شعارشان این بود « **آینده از آن ماست!**». این شعار را بسیاری از جوان‌ها روی بلوزهای خود نوشته بودند و بسیاری از پرچم‌هائی که حمل می‌کردند حامل این شعار بود.

به حرکت در آمدن سیل جمعیت در بارسلن تمامی تدابیری که دولت اسپانیا برای جلوگیری از این تظاهرات تدارک دیده بود نقش برآب کرد و نشان داد که مردم دیگر مانند گذشته در برابر تلویزیون‌ها و مطبوعات مات و مبهوت نمی‌مانند. وسائل ارتباط جمعی وابسته و یا نزدیک به دولت اسپانیا از چند هفته قبل، در یک جنگ روانی-اجتماعی دعوت‌کنندگان به تظاهرات روز ۱۶ مارس را آنارشیست‌ها و کمونیست‌های مخالف دمکراسی معرفی کرده و از پیش نوشتند کسانی که در این تظاهرات شرکت می‌کنند که "مخالف دمکراسی"، "یاران تروریست‌های بین‌المللی" و "ولگردان خیابانی"اند! اما حضور وسیع مردم در تظاهرات نشان داد که صدها هزار شرکت کننده در این تظاهرات نه مخالف دمکراسی اند و نه تروریست و نه ولگرد!

دولت اسپانیا، با این تبلیغات، ضمن تلاش برای جلوگیری از تظاهرات ۱۶ مارس، درعین حال می‌کوشید هزینه تبلیغاتی و هزینه برگزاری برای این کنفرانس و کارزار تبلیغاتی علیه مخالفان و باصطلاح تروریست‌ها را، که تبلیغاتی جنگی بود توجیه کند.

تمام پیش بینی‌ها و تبلیغات دولت نقش بر آب شده، "گروهی تروریست و جدائی طلب باسک" تبدیل به صدها هزار زحمتکش صلح جو شدند که از نقاط مختلف کشور و نیز خارج از کشور خود را به بارسلن رسانده بودند، تا اروپای سرمایه‌داری را با حضور قاطعانه خود رسما به دو بخش تقسیم کنند: اروپای سرمایه‌داران- اروپای شهروندان!

گروهی با لباس نارنجی و زنجیر به پا رفتار غیر انسانی نظامیان امریکائی را با زندانیان افغانی در پایگاه گوانتانامو افشاء کردند، گروهی دیگر با دوچرخه‌های خود حالت شبه حکومت نظامی و مقررات منع رفت و آمد اتومبیل‌های شخصی برقرار شده در خیابان‌های اصلی شهر را شکستند. پلاکاردهای تظاهرکنندگان بخشی اعتراضی و بخشی مطالباتی بود: علیه جنگ، فقر و بی‌عدالتی در جهان سوم؛ علیه آلودگی محیط زیست، برای بخشودگی بدهی خارجی کشورهای عقب نگهداشته شده، همبستگی با مردم فلسطین، افغانستان، امریکای لاتین و گرسنگان افریقا. اما آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کرد شعارهای ضد امریکائی و ضد نظامی‌گری این کشور و متحدان اروپائی‌اش بود.

جنبش "ضد جهانی شدن نئولیبرالیسم" نابلور به دموکراتیک بودن سیستم سرمایه‌داری، آلترناتیو دیگری را پیشنهاد می‌کند که بخش اساسی پیام آن سوسیالیستی است. دیگر هیچ تئوریسینی جرات دفاع از تز "پایان تاریخ" جامعه شناس امریکائی فوکی‌یاما را ندارد. تاریخ با تجربه اتحاد شوروی آغاز نشد که با سقوط آن پایان یابد. تا ظلم و بی‌عدالتی در جهان برقرار است، بی شک پرچمی یافت خواهد شد تا زحمتکشان گرد آن جمع شوند و مطالبات هزاران ساله خود را فریاد کنند. امروز زیر پرچم "ضد جهانی شدن" پرچم اتحاد نیروهای مترقی و چپ جهان است: سوسیالیستها، کمونیستها، سبزها، طرفداران برابری زنان، مسیحیان مترقی و سوسیال دمکرات‌ها به نظم فعلی جهان اعلام جنگ می‌دهند! از جمله نکات بسیار مهم تظاهرات بارسلن اتحاد وسیع همه نیروهای مترقی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی در آن بود. کمونیست‌ها، سبزها، سوسیالیست‌ها، طرفداران برابری زنان، مسیحیان مترقی، سوسیال دمکرات‌ها، انجمن‌های محیط زیست، سازمان‌های نگران آینده جهان و دهها تشکل دیگر با صدور اطلاعیه مردم را به شرکت در این مارش صلح آمیز علیه جهانی شدن نئولیبرالیسم دعوت کرده بودند.

دنیائی دیگر را خواهیم ساخت!

«**دنیائی دیگر**» این شعار اصلی جنبش ضد جهانی شدن است. جنبشی که دهها گروه از کشورهای مختلف را حول محور مقابله با لیبرالیسم جهانی گرد آورده‌است.

در دهه ۸۰ میلادی، با افشای سیاست "تعدیل ساختاری" دیکته شده توسط صندوق بین‌المللی پول به کشورهای جهان سوم این جنبش پا به عرصه وجود گذاشت. در "چیاپاس" حول مبارزه زاپاتیست‌های مکزیک(۱۹۹۴) رشد کرد و در نبرد "سیاتل" (نوامبر۱۹۹۹) نیروی عظیم خود را به جهانیان نشان داد. تظاهرات در شهرهای جنوای ایتالیا و بارسلن اسپانیا نقطه عطف این حرکت عظیم توده‌ایست.

مطالبات شرکت کنندگان در جنبش ضد لیبرالیسم و گلوبالیسم سرمایه‌داری بازتاب دهنده چندگانگی طبقاتی این گروه‌هاست: برخی باز تنظیم سیستم‌های مالی بین‌المللی و رفُرم آن را می‌طلبند و برخی دیگر حذف سازمان‌هائی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را؛ عده‌ای پیشنهاد یک انترناسیونال نوین را دارند و عده‌ای دیگر در صدد تشکیل احزاب ملی جدیداند. اکثریت طرفدار شیوه‌های مسالمت آمیز مبارزه برای پیشبرد خواسته‌های خود هستند و برخی دیگر که اقلیت را تشکیل می‌دهند خشونت را به مثابه بیان عریان رد سرمایه‌داری ضروری می‌دانند. در هر صورت، عدم وجود تعادل میان خواست‌های ملی و بین‌المللی (جهانی) جنبش و نداشتن برنامه روشن و آلترناتیو عملی مورد پذیرش همه و عدم وجود موسساتی که نمایندگی این مخالفت را در سطح جهانی بازتاب دهد و همچنین فقدان یک سیستم حزبی فراملیتی ضعف‌های این جنبش است. علیرغم همه این ضعف‌ها، آنچه تاکنون بدست آمده خود یک پیروزی‌است: تحمیل برخی تغییرات و عقب‌نشینی‌های پیش تعیین شده و به رسمیت شناخته شده در جلسات سران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و در نظر گرفتن قدرت جنبش رو به رشد مقاومت در برابر لیبرالیسم جهانی.

نئولیبرالیسم در حاضر حاضر در سه جبهه علیه توده مردم جهان حرکت می‌کند:

۱- در جبهه اقتصادی: سیاست‌های خانمان برانداز شرکت‌های چندملیتی که صندوق‌بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی آن را، بعنوان سه محور شیطانی و ضد بشری پیش می‌برند و پیامدهای‌های مستقیم آن عبارتند از فقر و جنگ در کشورهای جنوب. بحران پولی ترکیه و فاجعه اقتصادی آرژانتین، تلاش برای تصاحب ذخائر نفتی آسیای مرکزی- که جنگ افغانستان ادامه مستقیم آن بود- بخشی از این سیاست‌ها را تشکیل میدهند.

۲- جبهه ایدئولوژیک: نبرد در این جبهه با زیرکی و بصورت نامرئی پیش برده می‌شود و در تلاش است تا این نتیجه را در ذهن‌ها جایگزین کند« خوشبختی و امنیت همگانی در سیاست‌های جهانی شدن(گلوبالیزم) نهفته است.» ایجاد "دفتر تاثیرات استراتژیک" پس از حوادث ۱۱ سپتامبر جنب پنتاگون به منظور پخش اخبار جعلی و تاثیرگذاری بر افکار عمومی در این مسیر صورت گرفته‌است. وسائل ارتباط جمعی و مراکز پژوهشی در این حلقه نقش اساسی را دارند.

۳- جبهه نظامی: در این جبهه، حمله پس از ۱۱ سپتامبر آغاز شد و در تلاش برای مجهز کردن کلوبالیزاسیون به سیستم های جدید امنیتی و نظامی است، گرچه در ابتدا، ایالات متحده قصد همکاری باکشورهای متحدش در ناتو را داشت، اما پس از ورود به افغانستان تصمیم گرفت خود به تنهائی رهبری عملیات نظامی را در سطح جهان هدایت کند. امریکا خواستار قدرت سیاسی مطلق برای ایجاد یک مدل **دولت جهانی** است، که خود نام جدیدی برای امپراطوری جهانشمول است.

خواست‌های جنبش

در سی سال اخیر، همراه با کاهش خومختاری واستقلال اقتصادی، سیاسی و مالی کشورهای جنوب فقر، جنگ، فاجعه محیط زیست و پایمال شدن استقلال ملی در این کشورها افزایش یافته‌است. حتی در خود کشورهای بزرگ اروپائی نیز شهروندان بتدریج توان تصمیم‌گیری و نظارت بر ارگان‌های منتخبی مانند پارلمان‌ها را از دست می‌دهند. نرخ بیکاری و فقر بی‌وقفه بالا می‌رود و حکومت در دست اقلیت کوچکی متمرکز می‌شود.

دراین میان فعالان جنبش مخالف جهانی شدن خواستار جامعه‌ای عادلانه، افزایش کنترل موسسات دولتی بر شرکت‌های چند ملیتی، دمکراتیزه شدن اقتصاد، توزیع عادلانه ثروت، گسترش اصل رفاه برای تمامی مردم جهان و دفاع از حق بهره‌گیری همگان از یک زندگی شرافتمندانه بعنوان یکی از اصول بنیادین اعلامیه حقوق بشر، برای کشورهای عقب نگهداشته شده، مهاجران و در حاشیه ماندگان جامعه‌اند.

تشکیلات، سازماندهندگان و بنیانگذاران

۱- **mam** (مام) : جنبش علیه اروپای ماستریخت و جهانی شدن اقتصاد.

۲- **ATAK** (اتاک) : انجمن مدافع نرخ گذاری بر معاملات مالی برای کمک به شهروندان.

۳- **RCAD** (ارکاد) : شبکه‌جهانی شهروندان برای لغو بدهی‌های جهانی.

٤- **MRG** (ام.آر.جی) : جنبش مقاومت علیه گلوبال (جهانی شدن)

شیوه سازماندهی

اینترنت در حال حاضر مهم‌ترین ابزار تماس و هماهنگی نیروهای مخالف جهانی شدن است. فعالان جنبش از طری ق این صفحات با یکدیگر در تماس قرار می‌گیرند:

- IN DEPENDENT MEDIA CENTER (مرکز اطلاع رسانی مستقل)
- NODO 50 که مرکز و منبع ضد اطلاعات است.
- REBELION (قیام) که مجله الکترونیکی است.

رهبران جنبش

آشنائی با برخی از رهبران جنبش ضد جهانی شدن نیز ضروری است:

- والدبللو، رئیس موسسه "FOCUS the Golobal South" از مبارزان جنبش دمکراتیزه کردن اقتصاد کشورهای فقیر.
- خوزه بووه، سندیکالیست فرانسوی که در سال ۱۹۹۹ و درجریان یک تظاهرات رهبری حمله به رستوران‌های مک‌دونالد را د راعتراض به مالیات‌هائی که ایالات متحده بر محصولات اروپا برقرا کرده شکست. او را دستگیر و محاکمه کردند. در جریان محاکمه او در ژوئن ۲هزار هزاران تن در جلوی دادگاهی که وی را محاکمه می‌کرد جمع شدند و او را روی شانه‌های خود بلند کردند و علیه جهانی شدن اعتراض کردند. او اکنون به یکی از سمبل‌های این جنبش تبدیل شده‌است.
- سوزان جرج، رئیس سازمان ATTK و یکی از فعالان جنبش دمکراتیزه کردن سازمان جهانی کار. او در اعتراض به حکومت امریکا، ملیت خویش را از امریکائی به فرانسوی تبدیل کرده‌است.
- کماندو مارکوس، رهبر ارتش زاپاتیست‌ها که از بومیان چیاپاس مکزیک است.
- رالف نادر، وکیل امریکائی مدافع حقوق مصرف کنندگان و هماهنگ کننده فراخوان‌های متعدد علیه قدرت شرکت‌های چند ملیتی.

گزارش عظیم‌ترین تظاهرات اعتراضی در ایتالیا

۳ میلیون کارگر، روشنفکر و هنرمنددرخیابان‌های رُم!

تظاهرات و اعتصابات ۳ میلیونی در ایتالیا به دعوت سندیکاهای کارگری CGIL و در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی دولت برلُسکونی و اخراج‌های وسیع کارگران توسط کارفرمایان شروع شد. گفته می‌شود این تظاهرات، بزرگترین تظاهرات در تاریخ ایتالیا، بعد از جنگ جهانی دوم بوده‌است. سندیکاهائی که اعتصابات را سازمان داده و کارگران را به تظاهرات فراخواندند توانستند ۴۵۰۰ اتوبوس، ۵۵ قطار ویژه، هواپیما و کشتی در اختیار مردم و تظاهر کنندگان قرار دهند.

دولت برلُسکونی، بدنبال ترور مشاور وزیرکار ایتالیا، که شایع است او قربانی یک ترور دولتی شده، این ترور را دستآویزی برای تحمیل محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی در ایتالیا کرده‌است. در اشاره به همین واقعه و تصمیمات دولت، "سرجیوکوفراتی" دبیر سندیکاهای کارگری در سخنرانی خود، در تظاهرات عظیم ایتالیا ضمن اشاره به تروریسم و اینکه ترور برای نخستین بار مستقیم وارد مناقشه‌های اجتماعی شده گفت:« هدف تروریسم قطع و نابودی ارتباطات اجتماعی است و می‌خواهند بدین وسیله مسائل تحمیل شده خود را در دستور روز قرار دهند. سندیکاها با تروریسم مخالفند و با آن مبارزه می‌کنند تا ریشه کن شود، اما ما اجازه نمی‌دهیم که بخواهند به بهانه مبارزه با تروریسم سیاست‌های خود را به ما تحمیل کرده و ما را به تسلیم وادارند.» او ادامه داد: «حکومت باید بداند که گفتگو تنها زمانی میسر است که قانون کار که به کارفرمایان اجازه می‌دهد کارگران را طبق معیارهای خود و بی‌دلیل اخراج کنند کنار گذاشته شود. حکومت می‌خواهد ابتدا ما را از مبارزه مایوس کند و سپس بخشش‌های ترحم انگیز سرمایه‌داری را شامل حال ما کند. کارگران علیه این سیاست‌ها بپا خاسته‌اند زیرا فرهنگی که به ما به ارث رسیده فرهنگ مبارزه است و ما نیز موظفیم آن را به آیندگان بسپاریم. حکومت می‌کوشد کسانی را که هنوز بر سرکارند و کار دارند در برابر اخراج‌های کنونی به سکوت وا دارد. سکوت آنها به معنای گرفتن حق کار از آیندگان است! ما مخالف سیاست‌های مالیاتی، بیمه‌های بازنشستگی و سیاست آموزشی حکومت هستیم. یورش به دستآوردهای اجتماعی مردم سیاست اساسی دولت کنونی است. این سیاست جز تشدید تشنج‌ها و رویاروئی مردم با حکومت نتیجه‌ای نخواهد داشت. دولت کنونی ایتالیا کشور را به صحنه بزرگترین نمایش تبلیغاتی برای خصوصی سازی تبدیل کرده است و بویژه بزرگترین ضربات به کیفیت آموزشی وارد می‌شود.»

گزارش‌های مطبوعات ایتالیا حاکیست که در این تظاهرات و اعتصابات عظیم نه تنها کارگران، بلکه شمار زیادی از روشنفکران کشور و هنرمندان ایتالیا نیز شرکت داشتند. شرکت عظیم مردم در تظاهرات یاد شده به نیروهای چپ ایتالیا اعتماد بنفس بیشتری داده است.

در برابر این تظاهرات عظیم، دبیراول اتحادیه سندیکاهای وابسته به کلیسای کاتولیک که پیوند نزدیکی با دولت برلوسکونی دارد این تظاهرات را برای سندیکاهای کارگری ایتالیا یک روز سیاه نام نهاد و مدعی شد که تظاهرات مذکور مردم ایتالیا را از هم جدا کرده‌است!

مطبوعات مترقی و چپ فرانسه نیز نوشتند:

تظاهرات عظیم ایتالیا که پلیس ایتالیا رقم آن را ۷۰۰ هزار و سندیکای کارگری ۳ میلیون ذکر کرده‌اند قرار بود در فضای جشن احقاق حقوق زحمتکشان این کشور برگزار شود. پس از ترور طراح قانون جدید کار ایتالیا که مشاور وزیر کار است، این تظاهرات در فضای محکوم کردن تروریسم و تاکید بر خواسته های کارگران برگزار شد. بنا بر اظهارات رهبران سندیکاهای کارگری، کارفرماها و سرمایه داران بزرگ ایتالیا از آنچه پس از یازده سپتامبر در ایالات متحده اتفاق افتاده‌است ذوق زده شده و رایشتاگ ها و پروکاسیون ها در همه جای جهان سرمایه داری از این پس سکه رایج خواهد بود. اگر القاعده در ایتالیا وجود ندارد پس باید شبح بریگاد سرخ را احیا کرد.

برلُسکونی نیز مانند بوش پس از ترور فورا به یاد مبارزه با تروریسم افتاد و به گزارش روزنامه اومانیته چاپ فرانسه ساعتی پس از ترور دولت برلُسکونی که اکثریت پارلمانی را متشکل از " نیروی ایتالیا " یا همان فاشیستهای سابق، خارجی ستیزهای لیگ شمال و راستگرایان دمکرات مسیحی و اتحادیه کارفرمایان ایتالیا در اختیار دارد، همان قیافه و ژستهای از این پس آشنایی را گرفت که پس از یازده سپتامبر به بعد و در تقلید از رئیس جمهور امریکا برای مردم شناخته شده است. یعنی عزای عمومی و مجرم و مقصر وانمود کردن آنهائی که حاضر به پذیرش نظم جدید نیستند. برلُسکونی فورا به بیوه مقام ترور شده پیشنهاد کرد تا روز شنبه، یعنی روز تظاهرات را عزای ملی اعلام کرده و مراسم خاکسپاری به عمل آورد که این پیشنهاد مورد قبول نامبرده قرار نگرفت.

پس از شکست در این عرصه، نخست وزیر ایتالیا در پیامی اعلام کرد : « تروریسم یک خطر همچنان حاد است که ما باید با آن با تمام قوا مبارزه کنیم. در لحظاتی این چنین، مسئولیت حکم می‌کند که زنجیر فریبکاری را کنار بگذاریم، زیرا همینها هستند که سلاح ایدئولوژیک در اختیار تروریستها می‌گذارند. باید از این مارپیچ خارج شد و واژگان شوم جنگ داخلی را کنار گذاشت.»

سخنان برلُسکونی در مورد تظاهرات مسالمت آمیز زحمتکشان شعارهای جناح راست ایران را به یاد می‌آورد که طرد آن توسط مردم از طریق دمکراتیک و انتخابات را مترادف با دامن زدن به خشونت و اعلام جنگ داخلی میداند.

ژیو کوفراتی، دبیرکل مرکز سندیکاهای ایتالیا این تلاش جناح راست حاکم ایتالیا برای انداختن مسئولیت تروریسم بر دوش طبقه کارگر و نمایندگان آن را بشدت محکوم کرد و آن را تلاشی خواند که " نه فقط اراده سرمایه داری ایتالیا برای تجاوز به حقوق مزدبران این کشور را نشان میدهد بلکه بیانگر تلاش برای تحریف بخش اساسی تاریخ ملی است و می‌خواهد ضربه ای را که تروریسم بر سندیکاها وارد کرده و بهایی که آنان از این بابت و بیش از همه پرداخته اند را بدست فراموشی بسپارد "

نمایندگان سندیکاها و سازمانهای اجتماعی مترقی در ایتالیا معتقدند که برلُسکونی و همکاران و متحدان رسما فاشیست آن در ائتلاف دولتی حاکم بر ایتالیا میخواهند با مسلط ساختن فضای پلیسی بر کشور، سندیکاها و نیروهای مترقی را وادار به سکوت کنند و طرح های ضد کارگری خود را اجرا نمایند. تظاهرات عظیم زحمتکشان ایتالیا در روز شنبه نشان داد که این کار برای آنان آسان نخواهد بود. (گزارش بالا از مطبوعات فرانسه و آلمان برگرفته شده‌است)

از بیم نفوذ رو به رشد کمونیست‌ها،
انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی روسیه را می‌خواهند جلو بیاندازند!

انتخابات زودرس در روسیه

«الکساندر کُوایف» دبیر اول حزب کمونیست فدارتیو روسیه در مسکو و نماینده پارلمان روسیه‌است. او را که ۵۰ سال دارد، از نسل میانه و پرتلاش حزب کمونیست فدارسیون روسیه می‌شناسند، که برای دیدار با احزاب کمونیست جهان، بیش از دیگران به خارج از روسیه سفر می‌کند. وی اخیرا طی سفری به کشور آلمان، در کنگره حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان، که از دل حزب حاکم آلمان دمکراتیک بیرون آمده، بعنوان میهمان شرکت کرد. مصاحبه زیر، در جریان همین کنگره با وی انجام شده که در شماره ۲۰ مارس ۲۰۰۲ در روزنامه "نویس دویچلند" انتشار یافته‌است.

سئوال– شما می‌دانید که خیلی‌ها اعتقاد دارند حزب شما، حزب سالمندان و افراد مسن است. در این ارزیابی نکته‌ای پنهان است و آن نگرانی نسبت به آینده حزب شماست.

پاسخ– همینطور است. در حزب ما کسانی حضور دارند که بنیانگذاران حزب هستند، کسانی که نگران آینده کشورشان هستند و نسبت به آن بی‌تفاوت نیستند. در عین حال ما در حال جوان کردن حزب هستیم. جوانان زیادی به حزب مراجعه کرده‌اند؛ دانش‌آموزان، دانشجویان و افرادی که سن آنها بین ۳۰ تا ۴۵ سال است. در سه سال گذشته میانگین سنی در حزب ما ۴ سال به عقب رفته‌است.

سئوال– آراء حزب فدارتیو روسیه در مسکو نسبت به بقیه نقاط کمتر است، چرا؟

پاسخ– ما در مسکو ۲۱ هزار عضو داریم، که البته این برای یک شهر ۱۰ میلیونی رقم قابل ملاحظه‌ای نیست، اما در نظر داشته باشید که فضای سیاسی مسکو آشفته است و تقریبا کلیه وسائل ارتباط جمعی علیه ما تبلیغ می‌کنند. دولت نیز موانعی برای فعالیت اعضای حزب ما ایجاد می‌کند و عملا جلوی فعالیت آنها را می‌گیرد. من می‌توانم به تفصیل در این باره با شما صحبت کنم. علیرغم همه این محدودیت‌ها حزب ما توانست در سال ۱۹۹۳ حدود ۷٫۳ درصد آراء را به خود اختصاص بدهد و در انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیز، تنها در مسکو "زوگانف" ۱۹ درصد آراء را بدست آورد. البته در این انتخابات "پوتین" پیروزی شد، اما نباید فراموش کرد که پیروزی او در مرحله اول انتخابات جای تردید بسیار داشت، تنها در مسکو ۵۰ درصد اوراق انتخاباتی ناپدید شدند و یا به نام دیگری گذاشته شدند.

سئوال– با اینحال شنیده می‌شود که بعد از انتخاب پوتین تاثیر حزب کمونیست در جامعه روسیه به طرز محسوسی کمتر شده است.

پاسخ– مسئله چیز دیگری است. مطبوعات از پوتین تصویری ارائه می‌دهند که به موجب آن، پوتین توانسته‌است حضور جامعه روسیه را در سطح بین‌المللی تغییر دهد، در حالیکه اصلا چنین امری واقعیت ندارد، بلکه برعکس، پوتین ادامه دهنده سیاست‌های یلتسین است، البته با سرعتی بیشتر. اگر هم تغییراتی بوجود آمده این تغیرات سودی برای جامعه به همراه نداشته است. اگر تغییرات در عرصه اقتصاد، زندگی اجتماعی و همینطور سیاست خارجی را با دقت در نظر بگیریم پی می‌بریم که روسیه در نتیجه سیاست‌های پوتین متحمل عقب نشینی‌ها و شکست‌های زیادی شده‌است، خصوصا در ارتباط با مناسباتی که با امریکا برقرار است.

سئوال– نواقص سیاست خارجی پوتین در کجاست؟

پاسخ– می‌توان از قرارداد سالت ۲ در مورد کاهش سلاح‌های استراتژیک نام برد. یکسال و نیم پیش کرملین و نمایندگان وابسته به ریاست جمهوری در پارلمان روسیه قرار دادی را به تصویب رساندند، که نتیجه عملی آن از بین رفتن چتر امنیت اتمی روسیه بود. می‌خواهم تاکید کنم که این چتر امنیتی جزو سلاح‌های تهاجمی محسوب نمی‌شود. در حقیقت امروز همین امر، یعنی از بین رفتن چتر امنیتی روسیه به امریکا اجازه داده‌است تا شرایط خود را به روسیه دیکته کند و حتی در سیاست داخلی هم اعمال قدرت و دخالت کند. این روند از ۱۱ سپتامبر به بعد شتاب بیشتری به خود گرفته‌است. نه ما و نه مردم روسیه از محتوای مذاکرات پوتین با بوش در امریکا مطلع نیستیم، اما حوادثی که بعد از این مذاکرات اتفاق افتاده نشان می‌دهد که پوتین همگونه قول همکاری به بوش داده‌است. برای مثال در مورد استقرار نیروهای امریکا در گرجستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان بنظر ما در مذاکرات بوش–پوتین بر سر آن توافق شده‌است. امریکا در این ارتباط دو هدف را دنبال می‌کند: ۱– به مرزهای روسیه نزدیک می‌شوند، ۲– کوشش برای برپائی جهانی یک قطبی. حاصل این دو هدف جلوگیری از ایجاد یک مرکز یا محور رقیب مرکب از اتحاد هندوستان، چین و کشورهای دیگر است. کسی نمی‌تواند منکر شود که اتحاد شوروی در گذشته، در مقابل تبدیل امریکا به یگانه قطب قدرت جهانی ایستاده بود و حال همین موازنه می‌تواند در شرق بوجود بیآید و این خوش‌آیند امریکائی‌ها نیست.

سئوال– برویم به سراغ مسائل داخلی. این درست است که گفته می‌شود صنایع روسیه در ماه‌های اخیر رشد چشمگیری داشته‌است؟

پاسخ– این تبلیغات در داخل روسیه با شدت انجام می‌شود و می‌خواهند مردم را متقاعد کنند که صنایع داخلی در حال رشد است و موقعیت اقتصادی به سمت بهبود می‌رود، اما واقعیت اینست که در بخش تولیداتی که بتواند مایحتاج روزانه ملت را تامین کند و به حال مردم مفید باشد هیچ تغییری صورت نگرفته‌است. تنها تغییر محسوس تولید بیشتر نفت و روانه ساختن آن به بازار جهانی برای کاهش قیمت نفت و کمک به اقتصاد امریکاست. همچنین ذخائر کشور غارت می‌شود که هیچ حاصل محسوسی

برای مردم ما ندارد. وقتی پول حاصل از فروش نفت در بودجه کشور تاثیری نمی‌گذارد و حتی از آن در صنعت نفت هم سرمایه‌گذاری نمی‌شود، سخن گفتن از رشد صنعتی حرف پوچی بیش نیست. ما به حکومت پیشنهاد کردیم که بودجه کشور را بالا ببرد و آن را براساس سرمایه‌های متکی به ذخائر زیر زمینی تنظیم کند، اما هیچ واکنشی نسبت به پیشنهادهای ما نشان داده نشد. ما یقین داریم که آگاهانه سیاستی ویرانگر را برای نابودی اقتصاد داخلی کشور پیش می‌برند و این سیاست از دوردست‌ها، از فراز اقیانوس‌ها هدایت می‌شود.

سئوال– در ادامه این روند، باید حضور حزب کمونیست فدارتیو روسیه در جامعه بیشتر احساس شود.

پاسخ– اگر اشاره شما به انتخابات آینده ریاست جمهوری است، من می‌توانم با صراحت بگویم که ما نسبت به انتخاب پوتین نگران نیستیم، زیرا او در موقعیت بسیار ضعیفی قرار گرفته‌است. نگرانی ما مربوط به تقلب در انتخابات، کنترل صندوق‌های رای و نقش فراکسیون پارلمانی وابسته به دولت است، که از دستورات کرملین پیروی می‌کند. در حال حاضر ما کوشش می‌کنیم از کوچکترین امکان موجود برای دفاع از منافع اکثریت مردم روسیه استفاده کنیم، گرچه در حال حاضر از پیشنهادهای ما در پارلمان باندازه کافی حمایت نمی‌شود. البته، کار ما فقط نوشتن اسناد و ارائه پیشنهادات نیست، در عین حال تلاش می‌کنیم اعتراضات عمومی را علیه سیاست‌های ریاست جمهوری گسترش دهیم. تلاش‌های دوران طولانی ما در پارلمان و نیروئی که صرف مبارزه پارلمانی کرده‌ایم، مقدار زیادی از حضور ما در جامعه کاسته و به همین دلیل این تصور بوجود آمده که حضور ما در جامعه و در میان مردم کمرنگ شده‌است. ما این کمبود را بزودی جبران خواهیم کرد. بخشی از تلاش آینده حزب ما پیرامون اصلاحات ارضی، اصلاحات ناحیه‌ای و خانه‌سازی، بازنشستگی و مشابه آنها خواهد بود. نتیجه یک نظر سنجی نشان می‌دهد که موقعیت حزب کمونیست فدارتیو روسیه رو به رشد است. امروز حدود ۴۰ تا ۳۸ درصد مردم روسیه می‌خواهند به حزب ما رای بدهند و این رشد قابل ملاحظه‌ایست. این رشد ادامه دارد و بنظر ما یکی از دلائلی که بموجب آن می‌کوشند انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی را جلو انداخته و سریع‌تر برگزار کنند همین امر است. آنها می‌دانند که انتخاب مجدد پوتین روز به روز دشوارتر و نامحتمل‌تر می‌شود.

اخبار و گزارش‌های نشریات چاپ مسکو– (گردآوری و ترجمه توکاسرداری)

ناتو– جمهوری اسلواکی ۲۰ میلیارد کرون به مدرنیزه کردن ارتش این کشور جهت رسیدن به شرایط ورود به پیمان نظامی ناتو اختصاص داد۰ این مبلغ برابر است با ۲ در صد درآمد ناخالص ملی۰ بدین ترتیب جمهوری اسلواکی شرایط امریکا را برای اختصاص دادن ۲ در صد از محصول ناخالص ملی برای مدرنیزه کردن ارتش‌های خود جهت ورود به ناتو را پذیرفت و به اجرا گذاشت۰

امریکا در گرجستان– استقرار نیروهای نظامی امریکا در جمهوری گرجستان همچنان بحث محافل سیاسی در روسیه‌است۰ رئیس جمهور روسیه "پوتین" در این ارتباط گفت که استقرار نظامی امریکا در گرجستان فاجعه نیست، تنها ایراد آنست که "شوارناتزه" رئیس جمهور گرجستان زودتر مسئله را به روسیه اطلاع نداده بود! اگر در خاورمیانه چنین امکانی برای امریکا بوجود آمده‌است، چرا در گرجستان نباید بوجود آید؟ پوتین اضافه کرد: استقرار نیروهای نظامی امریکا در گرجستان از قبل برنامه‌ریزی شده بود۰

روزنامه پرودا، در یک نتیجه‌گیری از این سخنان پوتین می‌نویسد: ظاهرا برای دولت روسیه مسئله‌ای نیست که پس از دو هفته ارتش امریکا در خاک گرجستان مستقر شده و نقش تعلیماتی را برعهده بگیرد۰ آنها با ۶۴ میلیون دلار پذیرفته‌اند که ۴ گردان و یک گروهان زبده ارتش گرجستان را تعلیم دهند و بعد هم به آنها کمک کنند تا نظم را در تنگه "پنکیس" برقرار کنند! شوارناتزه در پی آنست که به این ترتیب از موقعیت سیاسی برتر در گرجستان برخوردار شده و به زعم خویش مناطق نافرمان را رام کند۰ امریکا پس از فروپاشی اتحاد شوروی، خاورمیانه، دریای خزر و ماوراء قفقاز را بطور مشخص مناطق استراتژیک خود اعلام کرد و حالا باید از دولت پوتین سئوال کرد در این میان مناطق استراتژیک روسیه کجاست؟ هنگامی که منافع امریکا چنین گسترده و حتی به دو قاره در دو سوی سیاره زمین می‌رسد، آیا روسیه واقعا منافعی ندارد؟

مانور ناتو در مرزهای بلاروس

از جمله گزارش‌های مهم دیگری که روزنامه پروادا در هفته‌های اخیر منتشر کرد، خبر و گزارش مربوط به مانور ناتو در مرزهای بلاروس بود۰ پروادا در شماره۱۱ مارس خود نوشت: ناتو عظیم‌ترین مانور جنگی را بزودی در مرزهای روسیه و بلاروس انجام خواهد داد۰ ارقام خود گویای این عظمت است: ۴۰ هزار سرباز و افسر پیمان نظامی ناتو، ۱۶۳ هواپیمای جنگی، ۱۳۹ کشتی و صدها تانک و خودرو در این مانور شرکت خواهند داشت و جمعا از ۱۹ کشور عضو ناتو و ۱۱ جمهوری متحد با ناتو در این مانور شرکت دارند۰ به این ترتیب مرزهای دو جمهوری متحد در اتحاد شوروی سابق صحنه مانور ارتش ناتو می‌شود۰

این درحالی است که فرمانده ناوگان دریائی بالتیک "ولایمیر واتویف" در رابطه با تمرین‌های ارتش ناتو در خاک لهستان و نروژ که در نزدیکی مرزهای روسیه انجام می‌شود ابراز نگرانی کرده و اعلام داشت که این تمرین‌ها صرفا جنبه یورشی دارد۰

روسیه در لیست بمباران اتمی

بدنبال انتشار خبر قرار داشتن روسیه در لیست ۷ کشوری که خطر حمله اتمی به آنها از جانب ایالات متحده وجود دارد، رئیس اداره بین‌المللی و همکاری در جنگ وزارت دفاع روسیه گفت: در سند محرمانه امریکا امکان استفاده از کاربُرد عملی تسلیحات هسته‌ای بر ضد هفت کشور و از جمله روسیه بیش از پیش نشان داد که امنیت روسیه در خطر است و امریکا همچنان مانند گذشته سعی دارد روسیه را از صحنه بین‌المللی حذف کند۰

در این ارتباط حزب کمونیست فدارسیون روسیه مواضعی قاطع و مستدل اتخاذ کرد، که جداگانه در همین سلسله اخبار و گزارش‌ها می‌نویسم.

عقب نشینی‌های پیاپی پوتین در برابر امریکا

خبر بحث انگیز دیگر مطبوعات روسیه در هفته‌های گذشته سفر وزیر امور خارجه ژاپن به مسکو بود. در دیداری که میان وزیر خارجه روسیه و وزیر خارجه ژاپن صورت گرفت طرح واگذاری جزایر کوریل جنوبی به ژاپن مورد مذاکره قرار گرفت. واگذاری این جزایر و ادعای ژاپن برای پس گرفتن آن از روسیه همیشه یکی از مسائل جنجالی و حساس مورد بحث میان دولت‌های اتحادشوروی و ژاپن بوده‌است. مطبوعات اشاره به جزئیات این طرح نکرده‌اند اما یارگیری‌های جدید در صحنه جهانی پدیده‌ای از این نوع را چندان تعجب آور نمی‌کند. در همین ارتباط روزنامه پراودا در شماره ۱۴ مارس خود اطلاع داد که "سرگی ایوانف" وزیر دفاع روسیه طی دیدار رسمی از واشنگتن مسئله کاهش تسلیحات هسته‌ای و همکاری در زمینه اقتصادی و انرژی را با مقامات امریکائی مورد بحث قرار داده‌است در این دیدار و بویژه در ملاقات وزیر دفاع روسیه با رئیس جمهور امریکا "بوش" مسئله بسیار مهم تجدید نظر در مورد کاربرد عملی تسلیحات هسته‌ای گفتگوئی انجام نشد ولی گفتگو در این ارتباط به مدت سه ساعت با وزیر دفاع امریکا "رامسفلد" جریان داشته‌است. افکار عمومی روسیه بشدت نگران عقب نشینی‌های پیاپی دولت روسیه در برابر خواست‌های امریکاست و ابراز نگرانی‌ها نسبت به امنیت ملی روسیه روز به روز بیشتر می‌شود.

مارش صلح

در امریکا به حرکت در می‌آید

نقل از هفته نامه "مردم" ارگان حزب کمونیست امریکا

ترجمه: بایرام منصوری

"میدیا بنجامین"، بنیانگذار سازمان حقوق بشر موسوم به xchange که مقر آن در سانفرانسیسکو می‌باشد، طی یک سخنرانی در کنفرانس اخیر "عدالت و امنیت جهانی" که در شیکاگو برگزار شده بود، اظهار داشت که بمباران افغانستان توسط امریکا و اعلام جنگ علیه تروریسم توسط دولت بوش، امنیت امریکا را به خطر انداخته‌است.

سخنرانی خانم بنجامین در حضور ۳۵۰ شرکت‌کننده مشتاق در کنفرانس سه روزه‌ای ایراد شد که به همت "کمیته خدماتی دوستان امریکائی" و "ائتلاف طرفداران صلح شیکاگو" برگزار شده بود. این ائتلاف ۲۵ گروه طرفدار صلح را در شیکاگو شامل می‌شود. یکی از اهداف اصلی این کنفرانس تجهیز هرچه بیشتر مردم برای شرکت در تظاهرات و راه پیمائی بیستم آوریل در واشنگتن (پایتخت امریکا) به منظور حمایت از صلح و عدالت در جهان می‌باشد.

خانم بنجامین، اخیرا در راس یک گروه ده نفری به منظور کشف حقایق در مورد وضعیت مردم افغانستان راهی این کشور شد. این هیات را چهار شهروند امریکائی همراهی می‌کردند که اعضای خانواده آنها از جمله قربانیان حادثه یازدهم سپتامبر بودند. به گفته یکی ازاعضای این گروه، از اهداف سفر این گروه به افغانستان یکی هم شریک شدن با افغانها در مصائبی است که هر دو طرف از آن رنج برده‌اند: حادثه‌ی یازدهم سپتامبر و کشتار مردم بی‌دفاع افغانستان. وی اظهار امیدواری کرد که درد مشترک موجب اتحادی شود که هدف آن دسترسی به صلح است.

خانم بنجامین می‌گوید: «در نخستین روز مسافرتمان به دختر ۱۲ ساله افغانی‌ای برخورد کردیم که مادر و برادر او اشتباها توسط بمبی که هدف آن طالبان بود در خانه خود کشته شده بودند. پدر دختر، پس از بازگشت به خانه با خبر کشته شدن همسر و فرزند خود روبرو شد و در حالیکه ضجه می‌زد دچار جنون شد. حالا این دختر وازده ساله باید هر روز از بام تا شام دنبال یافتن غذا برای بیمار و دیگر برادران خود باشد. به عقیده بنجامین، چنین حوادثی به وفور در افغانستان رخ می‌دهد. زنان و بچه‌ها قربانیان اصلی انفجارهای بمب هستند. آنها از بیماریهای روحی و جسمی رنج می‌برند و این درحالی است که دستیابی آنان به پزشک و دارو تقریبا غیر ممکن است.

از سوی دیگر بمب‌های منجفر نشده تهدید فزاینده‌ای برای مردم بشمار می‌روند که تاکنون قربانیان فراوانی نیز گرفته‌اند. ارسال مواد غذائی برای مردم نیز بدلیل بمباران بی وقفه امریکا تقریبا متوقف شده‌است و شمار زیادی از افغان‌ها، به همین دلیل کار و خانه و کاشانه شان را از دست داده‌اند و ملتمسانه تقاضای کمک دارند.

بنجامین می‌گوید: «علیرغم ادعاهای "دانالد رامسفلد"، وزیر دفاع و جورج بوش رئیس جمهور امریکا، بمباران افغانستان موجب تلفات بیشماری در میان غیر نظامیان افغانی شده‌است. به همین دلیل دولت امریکا فشار شدیدی بر روی رسانه‌های گروهی اعمال کرده‌است تا آمار کشته شدگان غیر نظامی را از آنچه که هست کمتر گزارش کنند. رسانه‌های انحصاری امریکا نیز تا حد زیادی این در خواست را اجابت کرده‌اند، در حالیکه بسیاری از روزنامه نگاران متعهد تلاش کرده‌اند تا حقایق موجود راهمانطور که هست به اطلاع مردم برسانند. تلاش همین روزنامه نگاران موجب شده‌است تا هر روز تعداد بیشتری از مردم، ضمن اطلاع از حقایق، بر علیه سیاست‌های جنگی جورج بوش موضع گیری کنند.»

بنجامین معتقد است که چنین عملیاتی باید بی‌درنگ متوقف و بجای آن بررسی وقایع یازدهم سپتامبر به یک دادگاه بین‌المللی واگذار شود. همچنین امریکا باید حمایت خود را از اسرائیل در ادامه اشغال اراضی همسایگان خود متوقف و از حق فلسطینی‌ها برای تشکیل یک دولت پشتیبانی کند. علاوه بر این، امریکا باید نیروهایش را از عربستان سعودی خارج و به تحریم‌های دهساله خود علیه عراق خاتمه دهد. تحریم‌هائی که نتیجه آن مرگ صدها هزار شهروند بی‌گناه عراقی بوده‌است.

به عقیده بنجامین، جنبش ضد جهانی شدن شرکت‌های فراملیتی در حال گسترش است و تظاهرات اخیر در مقابل مقر برگزاری کنفرانس جهانی اقتصاد در نیویورک نشانه امیدوارکننده‌ای از آن بود. از سوی دیگر خانم بنجامین تشکیل جنبش‌های دمکراتیک با شرکت تمامی نژادهای موجود در جهان را تضمینی در رد نژادپرستی می‌داند که از طریق آن ارتباط واتحاد بین ملل گوناگون در سراسر جهان امکانپذیر خواهد شد.

در این کنفرانس نیز عالیجناب "کالوین موریس" مدیر اجرائی "Community Renewal Service" در نطق اختتامیه خود در کنفرانس شیگاگو، از همگان تقاضا کرد تا علیه سیاست‌های جنگی دولت بوش و حملات این دولت علیه آزادی‌های مدنی، حقوق کارگران و برابری اجتماعی بپاخیزند.

کلی، قهرمانی علیه نژاد پرستی در امریکا و جنگ ویتنام!

شصت سالگی

یک اسطوره

م۰ باران

"کلی" قهرمان سابق بوکس جهان امسال ۶۰ ساله شد۰ برای ۲۴ ساعت، شبکه‌های تلویزیونی امریکا بارها و هر بار برای لحظاتی او را نشان دادند۰ بدشواری راه‌می‌رود، دستهایش می‌لرزد و سرش را به دشواری روی گردن نگاه میدارد۰ از همه رقص زیبای پا در روی رینگ بوکس همین باقی مانده‌است، اما از زندگی او بسیار۰ مطبوعات نمی‌نویسند، رادیوها نمی‌گویند و تلویزیون‌ها نشان نمی‌دهند؛ اینکه او اکنون یکی از اسطوره‌های مبارزات برابری طلبی سیاه‌پوستان امریکاست۰ قبری که سرانجام در آن به خاک سپرده خواهد شد از هم اکنون مشخص شده‌است۰ آن را خود وی تزئین کرده‌است۰ وقتی در مراسم شصتمین سال تولد کلی، فیلمی از او را بالای قبر آینده‌اش نشان دادند، کلی سرگرم تزئین سنگ یادنامه خویش بود۰ سنگی به رنگ پوست کلی: سیاه!

این سنگ برخلاف همه سنت‌ها، بجای آنکه روی قبر باشد، بالای قبر و بصورت ایستاده قرار گرفته‌است۰ کلی در توضیح این ابتکار گفت: من هیچ سنگی را روی سینه‌ام تحمل نمی‌کنم۰ دلم نمی‌خواهد هنگام عبور از میان قبرها، پا روی سینه من بگذارند!

سینه‌ای مالآمال از درد و رنج نابرابری و دو رنگی: سفید و سیاه!

در نوجوانی، سیاهی بود سرگردان در میان دیگر جوانان سیاهپوست محله‌ای که در آن بدنیا آمده بود: "لوئیزوله"

نخستین مربی بوکس کلی، او را در همین محله و از میان جوانان سرگردان پیدا کرد۰ می‌گوید: کاسیوس (نام کلی پیش از مسلمان شدن) جوانی بود مثل بقیه، چیزی بنام استعداد خارق‌العاده نداشت۰ تردید دارم اگر مربی دیگری هم او را می‌دید نظری غیر از نظر من پیدا می‌کرد۰ بلند پروازی بود خجالتی، اما زبانش تند و تلخ!

در سال ۱۹۶۰ در المپیک رم نخستین مدال طلا را بدست آورد۰ آن موقع در دسته نیم سنگین مشت می‌زد۰ پیروزی‌اش را چندان جدی نگرفتند۰

کلی بعدها در باره این پیروزی و بازگشت به امریکا گفت: پس از بازگشت از المپیک رُم، یک شب برای نوشیدن کوکاکولا وارد یک رستوران سرپائی شدم۰ پیشخدمت رستوان، مطابق دستور مدیر رستوران از من خواست خارج شوم، زیرا پوستم سیاه بود! بسیار خشمگین شدم، اما چه می‌توانستم بگویم۰ آنها نمی‌خواستند نوشیدنی به من سیاه بفروشند۰ به من که صاحب مدال طلا بودم! قهرمانی که یک پیشخدمت سفید پوست می‌توانست او را از رستوانی کوچک بیرون بیاندازد۰ محدوده من بیش از رینگ بوکس نبود!

مربی کلی پایان این ماجرا را اینگونه شرح می‌دهد: آنشب کلی، پس از خارج شدن از رستوران مدال طلایش را به رودخانه انداخت۰ دوران بوکس غیر حرفه‌ای کاسیوس‌کلی با پرتاب مدال طلائی المپیک رُم به رودخانه پایان یافت۰

×××

ظهور کلی، بعنوان یک بوکسور حرفه‌ای در سال ۱۹۶۴ شروع شد۰ در دهه ۶۰ مکارتیسم روح تازه‌ای در امریکا یافته بود۰ سناتور مکارتی دیگر زنده نبود، اما روح او در کالبد سناتورهای جدیدی در سنای امریکا رسوخ کرده بود۰ شکار کمونیست‌ها و طرفداران حقوق دمکراتیک انسانی در سراسر امریکا شتاب گرفته بود۰ ناتوانی در غلبه بر جنگجویان کوچک، کرسنه و یک دنده ویتنامی، سربازان بلند قامت، سیر و کم انگیزه امریکائی، سیاستمداران و ساکنان بی‌ترحم کاخ سفید را عصبی کرده بود۰ پیروزی حتی از زیر بمباران‌های وحشیانه بمب‌افکن‌های **B 52** هم بیرون نمی‌آمد۰ زمین در ویتنام شمالی برای همیشه می‌سوخت، اما آرمان‌ها در دل مردم ویتنام همچنان به حیات خود ادامه می‌داد۰

جنبش ضد جنگ ویتنام در سراسر امریکا رو به رشد بود، دختران و پسران جوان، با لباس‌های ساده و موهای بلند در خیابان‌ها آوازهای ضد جنگ می‌خواندند و پیام صلح را گروه گروه از این شهر و ایالات به آن شهر و ایالات امریکا می‌بردند۰ آنها را "هیپی" نام نهاده بودند و این یک جنبش اجتماعی در امریکای دهه ۶۰ بود۰ دخترانی با دامن‌های بلند و ساده که ترک خانه گفته بودند و پسرانی گریخته از قانون خدمت اجباری در ارتش امریکا که کوله‌پشتی‌های نیمه خالی را حمل می‌کردند!

بعدها مافیای مواد مخدر در صفوف این جوان‌ها نفوذ کرد، اشعار و ترانه‌های پرانگیزه و پرمعنای آنها که در ستایش انسان و آزادی آن از بند قوانین ظالمانه اجتماع امریکا بود زیر یورش و نفوذ شبکه‌های تبلیغاتی رادیو و تلویزیون به انحراف کشانده شد۰

جنبش برابری نژادی در همین دهه و درکنار جنبش ضد جنگ حیات تازه‌ای در امریکا یافته بود۰ سایه بلند لوترکینگ نه فقط بر سر "ملکم ایکس" و دهها مبارز سیاهپوست گروههائی نظیر پلنگ‌های زرد، ببرهای سیاه، بلکه تا درون رینگ‌های بوکس در سالن‌های دم کرده و مملو از دود سیگار برگ و بوی تند عرق تن‌ها، در شهرهای بزرگ امریکا نفوذ کرده بود۰ اکثر اعضای این گروهها متاثر از اندیشه‌های سوسیالیستی بودند، و حتی برخی از آنها با برخی از کادرهای حزب کمونیست امریکا نیز در تماس۰ این آمیختگی چنان بود، که، امثال "آنجلا دیویس" که با بسیاری از رهبران این گروهها تماس داشت، بعدها و در جریان تکامل گروه‌های نیمه چریک شهری و از دل هسته‌های تحلیل رفته و پی برده به بیهودگی ماجراجوئی‌ها به حزب کمونیست امریکا پیوستند۰ محاکمه آنجلا دیویس در همین دوران و به اتهام ارتباط با رهبران گروه‌های نیمه چریکی پلنگ‌ها به یکی از مشهورترین محاکمات امریکا تبدیل شد: زن جوان و سیاهپوستی زیبا که وکیل و استاد دانشگاه بود۰ گاه با موهای به دشواری صاف شده و در پشت سر جمع شده در دادگاه حاضر می‌شد و گاه با موهای وز شده و انبوهی که او را یک سیاهپوست کامل نشان می‌داد۰ مطبوعات وقت امریکا از هر دو حالت او عکس‌های متعددی را چاپ کردند۰ با افکارش مخالف بودند اما چهره استثنائی او برای روی جلد بسیاری از مطبوعات امریکا تیراژ جمع می‌کرد؛ بویژه عکسی که او را با انبوهی پرونده در زیر بغل، عینی کوچک و سفید و دامنی کوتاه و مشکی هنگام ورود به دادگاه نشان می‌داد و یا عکسی که او را با موهای صاف و

از پشت بسته شده و دستهای در دستبند، در میان دو پلیس مامور انتقال زندانیان به دادگاه در معرض دید می‌گذاشت.

کاسیوس‌کلی، در نیمه همین دهه، مدال طلای المپیک رم خود را به رودخانه انداخته و وارد رینگ بزرگتر شد. رینگ جنبش ضد جنگ و ضد تبعیض نژادی. جنبش سیاهپوستان مسلمان که در سال ۱۹۰۸-۱۹۸۹ تاسیس شده بود، حالا دیگر بقای کم رنگ و نیمه جان خود را با پیوستن به جنبش سراسری سیاهپوستان امریکا تضمین کرده بود. برجسته‌ترین سخنرانان از دل این جنبش بیرون آمده بودند: مارتین لوترکینگ، ملکم ایکس و...

آن‌ها، هر دو ترور شدند و صدایشان خاموش شد؛ اما کاسیوس‌کلی را نمی‌شد ترور کرد. از او برای تشویق جنگ در ویتنام باید استفاده می‌شد و یا در روی رینگ بوکس نقش زمین می‌شد. این هر دو راه را ستایشگران جنگ در کاخ سفید آزمودند.

کلی، متاثر از سخنان لوترکینگ و سرگذشت ملکم‌ایکس که از یک پرخاشگر بی هدف، به مبارزی دارای هدف و دنبال کننده آرمان‌های لوترکینگ تبدیل شده بود مسلمان شد. کلی بشدت متاثر از لوترکینگ و ملکم‌ایکس بود و به همین دلیل نیز مسلمان شد و نام خود را از "کاسیوس" به "محمدعلی" تغییر داد.

کلی، تغییر مذهب و مسلمان شدن خود را تا لحظه پیروزی بر "سانی لیستون" اعلام نکرد. تنها پس از این پیروزی بر قهرمان سنگین وزن بوکس جهان بود که او اعلام کرد مسلمان شده و به افکار لوترکینگ بشدت علاقمند!

این پیروزی و سیمای دلنشین کلی و رقص زیبای او روی رینگ بوکس بسرعت نام او را در سراسر امریکا بر سر زبان‌ها انداخت.

جنگ افروزان کاخ سفید، برای گرم کردن تنور جنگ ویتنام و تقویت روحیه سربازان امریکائی که در جبهه ویتنام می‌جنگیدند و تشویق جوانانی امریکائی که حاضر نبودند به جنگ ویتنام بروند، تصمیم گرفتند کلی را در صفوف ارتش امریکا به ویتنام بفرستند. او را به خدمت سربازی فراخواندند. کلی اعلام کرد حاضر نیست به ویتنام برود و این ضربه‌ای بود بر همه تدابیری که برای اعزام چهره‌های مشهور و محبوب مردم امریکا به جنگ ویتنام و تشویق جامعه به حمایت از ادامه جنگ اندیشیده بودند. دادگاه برای این تمرد برپا شد!

دادگاهی که برای محاکمه کلی برپا شده بود، شباهت زیادی به دادگاه‌هائی داشت که در اوج "مک‌کارتیسم" در امریکا تشکیل شده و هزاران دمکرات، آزاداندیش، هنرمند، نویسنده و متفکر اجتماعی را به اتهام طرفداری و علاقمندی به اتحادی شوروی به پای میز محاکمه می‌کشاندند.

دادگاه او را به ۵ سال زندان محکوم کرد و مقام قهرمانی‌اش را نیز از او گرفت. در همین دادگاه با صراحت به او گفتند: «یا مقام قهرمانی، یا جنگ با ویت‌کنگ‌ها!»

پیش از برپائی این دادگاه و برای خنثی سازی ضربه تبلیغاتی که مخالفت کلی با رفتن به جنگ ویتنام به سیاست‌جنگی کاخ سفید زده بود، مطبوعات نوشتند: « کلی تحت آزمایش هوش قرار گرفته و پزشکان او را نادان تشخیص داده‌اند!»

کلی با استناد به همین نوشته مطبوعات، که اتفاقا در دادگاه نیز همراه با گواهی پزشکان بعنوان سندی برای محکومیت کلی ارائه شده بود گفت: «شما چگونه می‌خواهید من را در صفوف ارتش امریکا و برای استفاده از سلاح‌های مدرن به جبهه ویتنام بفرستید، درحالیکه خودتان مدعی نادانی و کم عقلی من هستید؟ من با مردم ویتنام هیچ گونه دشمنی ندارم، که به جنگشان بروم!»

با این محاکمه و محکومیت، کلی از بوکس محروم شد و مطبوعات او را تبعید خبری کردند. در این دوران تبعید و کناره گیری، کلی بیش از پیش با جنبش‌های اجتماعی سیاهان امریکا آشنا شد و وقتی بار دیگر به رینگ بوکس بازگشت مردم به او لقب "PAP STAR" دادند. ستاره‌ای رقصان با دندان‌هائی به سفیدی برف، در آسمان تیره جامعه سیاهپوستان امریکا!

کلی برای مردم امریکا همچنان قهرمان سنگین وزن بوکس بود، گرچه طی سال‌های تبعید و محرومیت او از رفتن به روی رینگ بوکس، مدعیان بزرگی در رینگ بوکس پیدا شده و کمربند قهرمانی جهان را به خانه‌ها و باشگاه‌های خویش برده بودند. او باید زانوی همه آنها را با کف رینگ بوکس آشنا می‌کرد تا کمربندی را که حق خود می‌دانست، بار دیگر به خانه ببرد.

نبردهای او در ابتدای دهه ۷۰ همگی با پیروزی‌های نه چندان دشوار همراه شد و او برای روبرو شدن با "جوفریزر" و "فورمن" همه را به آسانی پشت سر گذاشت.

در سال۱۹۷۵ در مقابل "فورمن" و در سال ۱۹۷۴ در برابر "فریزر" قرار گرفت، مسابقه سه قهرمان بوکس سنگین وزن امریکا باندازه فیلم لحظات فرود آمدن انسان بر کره ماه، در سراسر جهان تماشاچی پیدا کرد. رقص پای کلی تا لحظه پیروزی بر "فورمن"، حتی برای لحظه‌ای قطع نشد، گرچه در کنار رینگ و در جستجوی لحظه‌ای که با یک مشت "فورمن" خسته و از نفس افتاده را نقش زمین کند. مسابقه ناکام او با "جو فریزر" را مطبوعات "نبردقرن" لقب دادند: **Fight of Century**

او کمربند قهرمانی را در مسابقه نخست خود با "جوفریزر" به او باخت و میلیون‌ها ناظر تلویزیونی این نبرد را در بهت و حیرت فرو برد. کلی بعدا در باره این مسابقه ناکام خویش گفت:« هرگز تا آن حد به مرگ نزدیک نشده بودم.»

"فریزر" قهرمان سنگین وزن بوکس جهان شد، اما بزودی در برابر "فورمن" به زانو در آمد و او قهرمان جهان شد. قهرمانی با مشت‌هائی آهنین!

هزینه‌ای سنگین برای قرار گرفتن "فورمن" بر سکوی قهرمانی بوکس حرفه‌ای جهان به جامعه امریکا تحمیل شد. در اوج جنگ ویتنام و در مقابله با جنبش رو به رشد سیاهان در امریکا، کاخ سفید نیازمند قهرمان بجای محمدکلی بود که مبلغ جنگ ویتنام باشد. فورمن از دل این هزینه سنگین تبلیغاتی و سرمایه‌گذاری بزرگ باشگاه‌های ورزشی وابسته به کنسرن‌های امریکائی بیرون آمد.

کلی، سیمای متفاوت او در مقایسه با همه قهرمانان بوکس جهان و رقص زیبای پای او می‌رفت تا فراموش شود، اما در سایه سکوت مطبوعات ورزشی امریکا که کلی را بدلیل وابستگی‌اش به جنبش ضد نژاد پرستی امریکا نمی‌پسندیدند، او سنگین‌ترین دوران تمرین‌های خود را پشت سر گذاشت و در سال ۱۹۷۴ یکبار دیگر در برابر "جو فریزر" قرار گرفت. برای در آوردن کمربند قهرمانی جهان و بردن آن به خانه میلیون‌ها سیاهپوست امریکائی که کلی را سمبل مبارزات خود و سایه‌ای از لوترکینگ بر خاک افتاده یافته بودند، باید ابتدا فریزر پشت سر گذاشته می‌شد. تنها دراینصورت کلی می‌توانست در برابر "فورمن" قرار بگیرد.

مشت‌زنی که کاخ سفید آن را سمبل ادامه جنگ و ارتش امریکا در ویتنام ساخته بود۰

در سال ۱۹۶۸ دولت امریکا مقام قهرمانی "کلی" را به رسمیت نشناخته بود و به همین دلیل ورزشکاران سیاهپوست امریکا در المپیک مکزیک نسبت به سیاست‌های تبعیض گرایانه و نژاد پرستانه امریکا دست به اعتراض دسته‌جمعی زده بودند۰ حتی"فورمن" نیز در آن سال با ورزشکاران معترض همصدا شده بود۰ او نیز مانند کلی هنوز به بوکس حرفه‌ای نپیوسته و در مسابقات المپیک و جهانی بوکس شرکت می‌کرد۰ از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ شش سال پرحادثه در امریکا پشت سرگذاشته شده بود۰ کاخ سفید امریکا جنگ در ویتنام را رهبری می‌کرد و اف۰بی۰آی مبارزه با جنبش‌های ضد نژادی و چپ را در داخل امریکا۰ در سال ۱۹۷۴ "فورمن" دیگر همصدا با سیاهان معترض امریکا نبود۰ او نماینده بوکس‌بازان مورد تائید دولت امریکا بود و مشت‌های پرقدرت و هولناک او سمبل ارتش قدرتمند امریکا۰

کلی توانست، در مسابقه دوم با فریزر از سد او بگذرد و شکست خود را از او پس بگیرد تا از میان‌طناب‌های اطراف رینگ بوکس قهرمان جهان که در اختیار "فورمن" بود عبور کرده و در برابر وی قرار گیرد: **سمبل جنبش ضد نژادپرستی سیاهان امریکا، در برابر ارتش متجاوز و پرقدرت امریکا!**

مطبوعات وقت جهان، نبرد آندو را، در اشاره به محل برگزاری مسابقه "**غرش در جنگل**" نام نهادند۰ این مسابقه در "زئیر" یا "کنگو"ی کنونی برگزار شد، که پایتخت شیر، گوریل، ببر، پلنگ و فیل های افریقائی است۰ اعزام و انتقال ارتش امریکا به ویتنام همچنان و با شدت ادامه داشت و کنگوی سیاه تازه استقلال خویش را بدست آورده بود۰ "فورمن" در هواپیمائی جداگانه به کنگو منتقل شد و کلی در هواپیمائی اختصاصی۰ هر دو به رنگ مردم کنگو بودند اما یکی علیه نژادپرستی و علیه جنگ در ویتنام و دیگری بی‌تفاوت در برابر جنبش سیاهان امریکا و مبلغ جنگ ویتنام!

هفت راند مسابقه، شبیه بمباران جنگل‌های ویتنام از سوی هواپیماهای غول‌پیکر B52 امریکائی بود! فورمن مشت‌های سنگین و طاقت‌فرسای خود را بر سر و صورت کلی فرود آورد و بسیاری از تماشاگران این مسابقه هرلحظه منتظر سقوط کلی بر کف رینگ بوکس بودند۰ کسی نمی‌دانست فرار و گریز توام با رقص پای کلی از ترس است یا ناتوانی در برابر فورمن! اما آنچه مسلم بود، رقص پای کلی همچنان ادامه داشت۰ او بسیار ماهرانه و رقص کنان خود را به کناره‌های رینگ می‌رساند و ضربه‌های فورمن را مانند انسانی که از فنر ساخته شده باشد، شجاعانه تحمل می‌کرد۰ سر و نیمی از بدنش به عقب و پهلو خم می‌شد، اما دوباره به جای اول بازگشته و روی دو پای رقصان قرار می‌گرفت۰ لحظاتی فورمن برای گریز از حملات برق‌آسا و مشت‌های مستقیم کلی تا وسط رینگ عقب نشینی می‌کرد و بار دیگری کلی تا کناره رینگ عقب می‌نشست و امید را در دل فورمن زنده می‌کرد۰ این بوکسی بود توام با سیاست و تدبیر۰ کلی برای خسته کردن فورمن، مدام او را با جملات کوتاه و خشمگین تحریک می‌کرد: مشت‌هایت پوک است! و فورمن با شتاب هر چه در توان داشت جمع می‌کرد و دست به حمله می‌زد۰

فورمن همه توان و ابتکارش را تا راندن هفتم بکار گرفت و در نیمه‌های این راند قهرمانی خسته و فرسوده شده بود۰ راند هشتم، دقایق تاریخی یک بوکس هوشمندانه بود۰ فورمن با اطمینان از گیج شدن کلی، کمتر به گارد باز خود می‌اندیشید و تنها به آن لحظه‌ای می‌اندیشید که مشت‌هایش به صورت کلی برسد۰ کلی می‌دانست که بزودی فرصت حمله فرا می‌رسد۰ این فرصت در نیمه‌های پایانی راند هشتم فرا رسید۰ فورمن با صورت باز و دستهائی خسته در برابر کلی قرار گرفت۰ کلی از این لحظه به بعد، دیگر به اطراف رینگ نگریخت، گوئی دوران تبعیض نژادی پایان یافته‌باشد۰ با همان جسارتی که در دادگاه گفته بود «به جنگ مردم ویتنام نمی‌روم، حتی اگر قهرمانی بوکس جهانی را از من پس بگیرید»، اینبار برای پس گرفتن آن حکم دادگاه در راند هشتم در برابر فورمن ظاهر شد۰ سرشار از انرژی و ابتکار و این درست خلاف تصور فورمن و مربی‌های او در اطراف رینگ بوکس بود۰ در نیمه‌های پایانی این راند با چند ضربه سنگین، دقیق و مستقیم به حساس‌ترین قسمت‌های صورت فورمن، قهرمان بوکس جهان را نقش رینگ کرد۰گوئی ارتش قدرتمند امریکا در سرزمین‌های سوخته ویتنام برخاک افتاده است! دستهایش بعنوان قهرمان جهان بالا برده شد۰

کلی، پیش از مسابقه با "فورمن" در یک مصاحبه تلویزیونی گفته بود: «من بخاطر خودم و برای شهرت مبارزه نمی‌کنم، بلکه می‌خواهم الهام‌بخش برادران سیاهپوستم باشم که در امریکا بی سرپرست و سرپناه سرگردانند۰ مبارزه من ، مبارزه سیاهان امریکاست، همان‌ها که با کمک‌های دولتی(سوسیال) زندگی می‌کنند، سیاهانی که گرسنه‌اند و اصل و نسب خود را هم به یاد ندارند، آنها که آینده‌ای ندارند۰ مبارزه من این معنا را دارد و پیروزی من، امید برای غلبه بر این نابرابری را باید تقویت کند۰

در سال ۱۹۸۰ نه فقط بعنوان قهرمان بوکس جهان، بلکه بعنوان سمبل مقاومت سیاهپوستان امریکا از رینگ بوکس برای همیشه جدا شد و خود را بصورت تمام وقت در اختیار جنبش سیاهان امریکا و جنبش‌های ضد نژاد پرستی و عدالت جوی سراسر جهان قرار داد۰ لرزش دست، سر و لکنت زبان چند سالی پس از این کناره گیری به سراغش آمد، اما این لرزش و لکنت هرگز شامل اندیشه، اراده و منطق او برای ادامه مبارزه در رینگ بزرگ‌تر، یعنی "رینگ مبارزه علیه نژاد پرستی و تبعیض در امریکا" نشد۰ در سال ۱۹۹۱ که فروپاشی اتحاد شوروی را نشانه فروپاشی همه آرمان‌های برابری طلبی در امریکا تبلیغ می‌کردند، کلی در مصاحبه‌ای گفت: « می‌گویند زندگی اجتماعی من تمام شده‌است۰ این واقعیت ندارد؛ من تازه شروع کرده‌ام۰ من تازه می‌خواهم آغاز کنم۰ بوکس فقط گام اول در زندگی من بود، هنوز گام‌های زیادی را باید برداشت، جاده‌ای طولانی در برابر ماست۰ در این مسیر باید با بی‌عدالتی، جنایت، بیسوادی، فقر و نژادپرستی جنگید۰ باید فقر را ریشه‌کن کرد و برای حقیقت مبارزه کرد۰۰۰»

و در شصتمین سالروز تولدش، خواست تا لوح یادبود سنگی و سیاه رنگ خود را نه روی قبر، بلکه بالای قبرش نصب کنند: **نمی‌خواهم از روی سنگ قبرم عبور کنند۰ نباید احساس کنند می‌توانند مرا له کنند، حتی اگر زیر خاک باشم!**

"اسپایک‌لی" کارگردان فیلم "ملکم ایکس" می‌گوید: متاسفم که نسل جدید ما از گذشته خود بی‌اطلاع مانده‌است۰ من از وقایع ۱۸۵۰ صحبت نمی‌کنم، بلکه از وقایع مهمی صحبت می‌کنم که شاهدان آن هنوز زنده‌اند! این نسل باید ملکم‌ایکس و کلی را نه تنها بشناسند، بلکه جانشینان آنها را از درون خود بیرون بیآورد!

جمهوری اسلامی، همانگونه کـه در داخـل کشـور وحدت ملی و اتحاد مردم را با مرزبندی "خـودی" و "غیرخودی" در هم شکست و زمینه ساز تجاوز نظامی به خاک ایران شد، در فلسطین نیز با عرفات و جبهـه آزادیبخش فلسطین به ستیز برخاست. پاسخ نتـایج این سیاست‌ها را چه کسی جز "رهبر" باید بدهد؟

فلسطین

آرمان به خون نشسته یک ملت!

محاصره و آتش باری دفتر یاسرعرفات و حمـایت جـرج بـوش رییس جمهور ایالات متحده از این اقدامات خشـم و نفـرت شـدیدی را در سرتاسر جـهان برانگیخـت. در کشـورهای خاورمیانـه از مصـر تـا امـارات راهپیمایی ها و تظاهرات مردم علیه اسراییل ادامه دارد. در غالب کشـوهای اروپایی نیز نیروهای صلح دوست و مترقی در روزهای گذشته چندین اقدام اعتراضی وسیع را بر علیه عملیات دولت اسرائیل به عمل آورده اند.

در این میان در کشور ما چه گذشت؟ در کشوری که مردم آن تا به امروز بهای سنگینی بـابت مقـاومت در برابـر طرحـهای امپریالیسـتهای امریکایی و نژادپرستان صهیونیست اسراییلی پرداخته اند چـرا هیـچ خـبر و اعتراض و واکنشی نیست؟ تلاشهای محمد خاتمی رییـس جمـهور ایـران برای جلب توجه جهانیان و سازمان ملل متحد نسبت به اقدامـات اسـراییل چرا فاقد بازتاب جدی لازم در داخل و خارج از ایران است؟

پاسخ این پرسشها، برای تمام کسانی که در سالهای گذشـته در ایران بوده اند یا حوادث آن را با دقت و مسئولیت دنبال کرده انـد ناروشـن نیست. تمام تلاشهایی که طی سالهای گذشته صورت گرفت تا بتوان یـک بسیج ملی و آگاهی عمومی در برابر خطرات و تهدیدات امریکـا و اسـراییل بوجود آورد و مردم را برای مقابله با آن بسیج کـرد از سـوی جنـاح راسـت جمهوری اسلامی و مخالفین اصلاحات با بن بسـت مواجـه شـد. سیاسـت منفعل سازی و غیرسیاسی کردن مردم، همزمان با تغییر ماهیت شـعارهای شناخته شده مردم ایران بطور رسمی دنبال شـد. بجـای آنکـه مطبوعـات پرسشگر، افشاگر و در نتیجه مورد اعتمـاد مـردم آزاد بمـانند تـا بتواننـد در روزهای حساس این چنینی، همبستگی عمومی را برای مقـاومت و مقابلـه بسیج کنند، دستور تعطیلی آنان و جلب شنونده برای رادیوهای بـی۰ بـی۰ سی و اسراییل و آزادی صادر گردید.

هر گاه مـردم خواسـتند بـرای دفـاع از میـهن یـا گرامیداشـت انقلابشان راهپیمایی کنند، ابتدا عکس علی خامنـه‌ای را بدسـت جمـاعتی حرفه‌ای دادند، بعد یک عده را مامور کردند که پرچم آمریکا را آتش بزننـد، بعد تلویزیون را فرستادند تا از ایـن جمـاعت فیلمـبرداری کنـد و مـاجرا را بزرگ سازد، فردا روزنامه دست راستی رسالت تظـاهرات مـردم را " نشـانه تجدید عهد مردم با رهبر معظم انقلاب" نـامید، کیـهان از "رفرانـدم مـردم علیه اصلاح طلبان" خبر داد، جمهوری اسلامی از " مشت کوبنده بر دهـان سازشکاران و طرفداران مذاکره با آمریکا " گزارش کرد و هفته نامه "شما" اطلاعیه انجمن‌های اسلامی بازار را در حمایت از "مردم انقلابی و مسلمان " چاپ کرد. نتیجه چه شد؟ نتیجه ان شد کـه مـردم ایـران امـروز ترجیـح میدهند خشم و اعتراض خود را در سینه نگه دارند ولی انرا به شکلی ابـراز نکنند که مورد بهره برداری دار و دسته راستگرای ضد اصلاحات قرار گیرد.

نتیجه ان شد که راهپیمایی های میلیونی و خودجوش انقلابـی امروز به نمایشهای دولتی تبدیل شده است که برای برگزاری آن بـاید بـه سبک راهپیمایی ششم بهمن در زمـان شـاه از سـربازان وظیفـه و دانـش اموزان دبستانی و مستمندی بگیران کمیته امداد با رهبری شورای تبلیغـات اسلامی استفاده کرد. نتیجه ان شد کشور ما امکان بهره گـیری از نـیروی مردم و بسیج انان را برای دفاع از خود و مقابله با تهدیدات بیگانه از دسـت داد.

از آنسو، هرگاه محمد خاتمی عازم سفر به یـک کشـور خـارجی گردید تا فضای جهانی علیه کشور ما را تعدیل کند و طرح گفتگوی تمدنها را که می‌توانست نقشه های جنگ افروزانه امریکا در ایجاد جنگ تمدنها را خنثی کند با سران دیگر کشورها مطرح نماید در همان شب سفر فورا چنـد نفر را یا دستگیر کردند یا چند روزنامه را تعطیل کردند، یا یک عده را راهی خیابانها کردند تا مـردم را شـلاق بزننـد و بدینطریـق بـرای سـران دیگـر کشورها پیام فرستادند که به حرفهای رئیس جمهور ایران اعتنـایی نکنیـد، ما حاضر نیستیم در داخل کشورمان هم گفتگو کنیـم، چـه رسـد بـه آنکـه بخواهیم میان تمدنها گفتگو برقرار کنیم. نتیجه آن شد که امنیت ملی کـه پس از دوم خرداد برای کشور ما بوجود امده بود اکنون بـه فضـایی تبدیـل گشته است که جرج بوش به خود اجازه می‌دهد ایران را تهدید نظامی کنـد و وزیر دفاع امریکا، در آخرین اظهارنظر خود (۱۲ فروردین ۸۱) یکبار دیگـر از ضرورت بمباران ایران و عراق و سوریه و کره شمالی سخن به میان آورد و تهدید اتمی ایران را در دستور کار امریکا اعلام کند! نتیجـه آن شـد کـه کشور ما پس از آنکه امکان بسـیج نـیروی مردمـی داخـل را از دسـت داد امکان بسیج افکار عمومی جهانی را نیز به سود امنیـت و مـردم خویـش از دست داد.

هر گاه یک یا چندتن از شخصیتهای سیاسی و اجتماعی کشـور صحبت از بحث علنی و آشکار در مجلس ایران پیرامون مذاکره، رابطـه یـا عدم رابطه با ایالات متحده مطرح شد، ناگهان جمعی حمله و فحاشـی بـه آنان را آغاز کردند، عده ای دیگر انان را سازشکار لقب دادند، یک عده بـه راهپیمایی علیه این عمال بیگانه و ستون پنجم دشـمن پرداختنـد، پـس از چندی رهبر جمهوری اسلامی به میدان آمد تا باصلاح صحبت از مذاکره با

آمریکا را ممنوع کند، تا جناح راست و مخالفان اصلاحات به خیال خود برگ مذاکره با آمریکا را در دست خود نگه دارند.

نتیجه نهایی چیست؟ نتیجه همه اینها ظاهرا آن است که عده‌ای در رهبری جمهوری اسلامی که دور نهادهای انتصابی حلقه زده اند و با انتخاب و انتخابات مردم سر ستیز دارند وظیفه خود را آن قرار داده اند که به هر شکل مردم را در داخل منفعل کنند و افکار عمومی جهانی را نه بسود که بر علیه کشور ما بسیج کنند و در نهایت زمینه تجاوز نظامی امریکا به ایران را فراهم سازند.

ایران، که می‌توانست در لحظات کنونی یکی از دژهای استوار حمایت از مردم فلسطین باشد، به این ترتیب خود به حلقه‌ای ضعیف در منطقه تبدیل شده و سران کشورهای عرب برای همسوئی با نقشه‌های امریکا علیه ایران بر ضرورت بازگرداندن سه جزیره به امارات متحده عربی پای می‌فشارند و بهانه‌های امریکا برای حمله نظامی به ایران را فراهم می‌سازند.

در تمام آن سال‌هائی که باید با درک درست از توازن تغییر یافته نیروی جهانی(پس از فروپاشی اتحاد شوروی) سیاست عمومی جبهه آزادیبخش فلسطین به رهبری عرفات در مذاکرات با دولت اسحاق رابین در اسرائیل حمایت کرد و امر دفاع از منافع ملی فلسطینی‌ها را به خود آنها واگذاشت و از خواست آنها دفاع کرد، رهبر جمهوری اسلامی و شورای تبلیغات اسلامی و روحانیونی نظیر آیت‌الله جنتی و هم‌اندیشان او علیه جبهه آزادیبخش فلسطین و شخص عرفات سخیف ترین تبلیغات را کردند و حتی او را خائن و در تظاهرات انصار حزب‌الله او را نوکر امریکا اعلام داشتند. آن سیاست به سود چه جریانی تمام شد؟ ناتوانی از درک موقعیت جهانی و توازن جدید نیروها در جهان کدام نتایج اسف باری را به همراه داشت؟ به این سئوالات باید پاسخ داده شود. زعیم، ولی و امام و نایب امام یعنی چه؟ مردم پاسخ می‌خواهند! شخص رهبر در سخنرانی خود عرفات را "خائن" اعلام داشت. امروز نباید پاسخ بدهد؟ وقتی رهبر، پس از حکم دادگاه عمل تروریستی شهر برلین (میکونوس) که طی آن رهبران حزب دمکرات کردستان ایران به قتل رسیدند می‌گوید: « بنده برای اداره این کشور منتظر نظر خارج نمی‌مانم. سفیر آلمان لازم نیست همراه سفرای دیگر بیآید. او را آخر همه به ایران راه بدهید.»

پاسخ این ماجراجوئی‌ها را چه کسی باید بدهد؟ آنکه می‌گوید "**بنده برای اداره این کشور**" نباید، حتی بر اساس ادعای خود مبنی بر اداره کشور به مردم پاسخ بدهد، که حاصل اداره کشورش چه بوده‌است؟

عرفات در سنگر مقاومت و مرگ!

محاصره یاسرعرفات در مقر دولتی وی توسط ارتش اسرائیل و کشته شدن اعضای گارد محافظ او، که اکنون با جسارتی باور نکردنی تلویزیون‌های تحت سلطه امریکا و انگلیس تصاویر آن را پخش می‌کنند، تنها ادامه تجاوز به حقوق مردم فلسطین نیست، بلکه فصل نوینی در تعدی به حقوق تمام مردم عرب و سرعت بخشیدن به گام‌های بلند اسرائیل برای رسیدن به خلیج فارس است. بمباران عراق و بر سر کار آمدن یک دولت دست نشانده امریکا و اسرائیل در عراق زمینه ساز رسیدن اسرائیل به خلیج فارس و تسلط بر حوزه‌های نفت خیز این منطقه است.

با ساده‌انگاری تمام مطرح می‌کنند که اسرائیل مگر چقدر نیروی نظامی دارد که از اردن و عراق گذشته و به خلیج فارس برسد و ضمنا مردم این کشورها چگونه ارتش اسرائیل را در سرزمین خود قبول و تحمل خواهند کرد؟ در این صورت ارتش اسرائیل در تله مردم این کشورها خواهد افتاد و به همین دلیل چنین اشتباهی را مرتکب نمی‌شود.

کسانی که در این تردید ساده‌لوحانه بسر می‌برند نقش کنونی اسرائیل در ترکیه را فراموش می‌کنند و یا نمی‌دانند که اکنون اسرائیل تحت عنوان اتحاد نظامی با ترکیه نظارت کامل بر ارتش این کشور دارد و همین نقش را در جمهوری آذربایجان نیز دنبال می‌کند. این افراد نمی‌خواهند باور کنند و باور کردن آن البته دشوار نیز هست، که رهبری نیروهای خارجی در افغانستان را به این دلیل می‌خواهند به نیروهای محدود نظامی ترکیه واگذار کنند که اسرائیل بعنوان متحد نظامی ترکیه در پشت این نیروها قرار دارد و رهبری نظامی نیروهای خارجی در افغانستان تنها در اختیار ترکیه گذاشته نمی‌شود، بلکه اسرائیل نیز بعنوان شریک و متحد ترکیه بر این رهبری نظارت مستقیم خواهد داشت. در عراق نیز همین امر پیش خواهد رفت. در این میان کشورهای عربی که روی نفت نشسته‌اند و می‌توانند از این سلاح بعنوان یک اهرم فشار به امریکا و اسرائیل استفاده کنند، خود مرعوب و دنباله‌رو سیاست‌های امریکا و اسرائیل شده‌اند و به تحریک آنها، نه تنها ناظر بی‌طرف تجاوز نظامی به عراق شده‌اند، بلکه زمینه‌های درگیری نظامی به ایران را به بهانه جزایر تنب‌بزرگ و کوچک و ابوموسی فراهم می‌کنند که در سرانجام خود نیروی نظامی امریکا را وارد صحنه خواهد کرد.

اسرائیل با تمام نیرو ایستاده‌است تا عرفات را از صحنه سیاسی فلسطین و خاورمیانه خارج کند، زیرا بدرستی می‌داند که عرفات با لباس مخصوصی که بر تن دارد و چفیه‌ای که پیوسته بر سر و گردن خویش می‌پیچد سنبل مردم فلسطین و یادآور مبارزه‌ای خونین و طولانی برای بازپس گیری سرزمین غصب شده فلسطینیان توسط اسرائیل است. اسرائیل این سنبل مبارزه را می‌خواهد از بین ببرد، چرا که هرکجا عکس و حضور او هست، یعنی مظلومیت مردم فلسطین هست. در هرنقطه خاورمیانه که او تصویر او هست یعنی تلاش برای مذاکره سیاسی و پرهیز از جنگ هست.

در این میان حاصل دو دهه ستیز ارتجاع حاکم بر جمهوری اسلامی در عرفات ستیزی و ضرباتی که با جدا کردن صفوف مردم فلسطین به عنوان مسلمان و کمتر مسلمان و غیر مسلمان به اتحاد خلق فلسطین در جبهه واحد آزادیبخش وارد آورد و مرزبندی‌های فاشیستی "خودی" و"غیرخودی" را کوشید به مردم فلسطین نیز تحمیل کند هرگز فراموش نخواهد شد. میلیاردها دلار هزینه بی‌اعتبار کردن عرفات و تقویت گروه‌های کوچکی در فلسطین شد تا ابتکار عمل در دست عرفات باقی نماند، جرم بزرگ عرفات از نظر ارتجاع مذهبی ایران آن بود و هنوز هست که در جبهه آزادیبخش فلسطین هر گروه، سازمان و حزبی بنا بر موقعیت اجتماعی، پایگاه اجتماعی، نیروی سازمانی خود و قبول برنامه عمل این جبهه حضور داشت و طرفداران مرزبندی فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" در ایران، که با همین مرزبندی بزرگترین ضربات را به اتحاد و وحدت مردم ایران و انقلاب ۵۷ ایران وارد آوردند، با این جبهه و این سیاست عرفات در فلسطین موافق نبودند و علیه آن انواع توطئه‌ها را کردند. اسرائیل هوشیارتر از رهبران جمهوری اسلامی می‌دانست و می‌داند که سمبل مبارزه مردم فلسطین عرفات است و او را باید از صحنه برای همیشه حذف کند.

(بقیه در صفحه ۲۰)

آنچه که در زیر می‌خوانید، بخشی از یک دیالوگ حیرت آوری است، که شاید بتوان منابع آن را روزی اعلام کرد

چه کسانی با امریکا خط ارتباطی برقرار کرده‌اند ؟

«– ... آقا! ما هم می‌دانیم که با امریکا ارتباط دارند، حتی مکاتبه دارند...

– ماجرا مهم تر از این است. از آنجا خط می‌گیرند و در داخل اجرا می‌کنند.

– اینها را می‌دانیم، اطلاعات دقیقش را هم داریم.

– پس چرا اقدام نمی‌کنید؟ خیلی از ماجراهائی که در ایران می‌گذرد حساب شده و دقیق است.

– می‌دانیم، حتی افرادش را هم می‌شناسیم اما زورمان نمی‌رسد برویم سراغشان. اگر برویم و بگوئیم و اسناد را هم نشانشان بدهیم آنوقت باید اقدام کنیم، اما قدرت آنها در راس حاکمیت بیشتر از آنست که بتوانیم دست به اقدام بزنیم، خودمان را نابود می‌کنند.

– بالاخره چی؟ آخر این ارتباطها را پیش بینی کرده‌اید، می‌دانید به چه قیمتی برای کل ایران و انقلاب و اسلام تمام خواهد شد؟

– یگانه کاری که از ما فعلا ساخته‌است خنثی کردن اقدامات و ارتباطهای آنهاست. خوشبختانه چون اطلاع داریم چه هماهنگی‌هائی را با امریکا می‌کنند و رابطینشان چه نظراتی را با آنها در میان میگذارند، ما در اینجا جلوی موفقیتشان را می‌گیریم و نمی‌گذاریم آن سیاست و آن نظرات اجرا شود و فلجشان می‌کنیم. این تنها کاری‌است که فعلا از ما بر می‌آید، در غیر اینصورت، هر اقدام قاطعی جز تشنج بیشتر و خطرناک تر و حذف کانال‌ها و کور شدن ارتباطهای اطلاعاتی نتیجه نمی‌دهد.

– پایان این موش و گربه بازی را حدس زده‌اید؟

– راستش را بخواهید نه؟ باید توکل به خداوند کرد، فعلا با همین مانورها باید جلو رفت و دید چه پیش می‌آید...»

(راه‌توده: ما کوشش کردیم، این دیالوگ را تا آنجا که ممکن بود و صدمه‌ای را بدنبال نمی‌آورد در بالا بیاوریم. در این دیالوگ نام کسی مطرح نشده‌است، اما تمام اشارات و نشانه‌ها حکایت از ارتباط بلندپایگانی از میان جناح راست و مخالفان دو آتشه اصلاحات با امریکا دارد و ما هیچ تفسیری را بر آن ضروری نمی‌بینیم، چرا که خود گویای همه فاجعه‌ایست که در حاکمیت جمهوری اسلامی در جریان است.)

سربازگیری در افغانستان و استخدام افغان‌های پناهنده آلمان برای اعزام به افغانستان!

در افغانستان طرح سربازگیری در برخی مناطق غربی این کشور آغاز شده‌است. این طرح شامل نوجوانان و جوانان ۱۵ سال به بالا می‌شود و یکی از شرایط آن شرکت نداشتن نوجوانان در جنگ‌های داخلی سال‌های اخیر در افغانستان است. آنچه تعجب آور است، عدم تمرکز این طرح است. یعنی در هر منطقه، برای همان منطقه سرباز جمع می‌کنند و فرماندهان نظامی محلی نیز سعی می‌کنند این سربازان جدید را در واحدهای خود مستقر کنند و بر سر همین امر اختلاف و رقابت جدیدی شروع شده‌است. همزمان با این اخبار، برخی محافل افغانی در کشور آلمان اطلاع داده‌اند که دولت این کشور طرح جدیدی را برای بازگرداندن افغان‌ها به افغانستان به اجرا گذاشته‌است. بموجب این طرح مردان افغانی که در کشور آلمان کار می‌کنند و سن آنها زیر ۴۰ سال است می‌توانند به افغانستان بازگشته و ماهانه ۶۰۰ دلار در کابل دریافت کرده و در آنجا کار کنند. در ارتباط با افغان‌هائی که کار نمی‌کنند و از کمک دولتی برخوردارند، خانواده آنها می‌توانند در آلمان مانده و از این کمک استفاده کنند، اما مردان و جوانان آنان که مشغول درس نیستند و کار نمی‌کنند، در صورت بازگشت به افغانستان، در آنجا ۶۰۰ دلار در ماه دریافت داشته و در محل کاری که برایشان در نظر گرفته می‌شود مشغول کار خواهند شد.

این طرح درحال حاضر بصورت پیشنهاد با افغان‌های داوطلب مطرح می‌شود، اما گمان می‌رود که در آینده بصورت جدی‌تر به اجرا گذاشته شود. حدس و گمان دیگری که در ارتباط با این طرح وجود دارد، کوشش کشور آلمان برای اجرای طرح پلیس محلی در افغانستان، با استفاده از مهاجرین و پناهندگان افغان در این کشور است، زیرا این پناهندگان در درجات مختلف قادر به خواندن و نوشتن آلمانی هستند و برای تربیت آنها جهت پلیس محلی دولت آلمان در کابل با دشواری چندانی روبرو نخواهد بود.

حامدکرزای رئیس دولت موقت افغانستان در جریان سفر به آلمان و سخنرانی برای افغان‌هائی مقیم آلمان در شهر برلین، با صراحت گفت که تربیت پلیس محلی افغانستان بر عهده آلمان گذاشته شده‌است و قرارداد این طرح نیز به امضاء رسیده‌است!

در صفحات شماره ۱۱۶ می‌خوانید:

ص ۲– ادامه سرمقاله؛ ص۳– مبارزه سیاسی در قاب پنجره نیمه باز مطبوعات"؛ ۴ موتلفه اسلامی، حزب مسلح در ج.ا؛ ص ۶ شرایط امریکا و پذیرش آن از سوی مخالفان اصلاحات ۷ روضه خصوصی سازی را چه کسانی می‌خوانند؟ ص۹–۱۳ ۱۰خاکریزهای فتح نشده– صف تقسیم شده ۷ گروه مجاهد؛ ۱۴– ایران در معرض خطر حمله اتمی ؛ ص ۱۵– مردم طرد می‌کنند، رهبر منصوب می‌کند! ص ۱۸– پیام برخی محافل توده‌ای داخل کشور به مناسبت آغاز سال نو؛ ص ۲۱– مصاحبه سردبیر راه‌توده؛ ص ۳۰ افزایش سرعت تولید بمب‌های هوشمند برای حمله به عراق؛ ص ۳۱– گفتگو با دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق؛ ص ۳۳– تظاهرات و اعتصاب عظیم در ایتالیا و اسپانیا علیه لیبرالیسم جهانی؛۳۵– ۳ میلیون کارگر، روشنفکر و هنرمند در خیابان‌های رم ص ۳۶– انتخابات زودرس در روسیه ص۳۸– مارش صلح در امریکا؛ ۳۹–کلی، قهرمانی علیه نژاد پرستی در امریکا؛ ص ۴۲– فلسطین آرمان به خون نشسته یک ملت! ص ۴۴– سربازگیری و استخدام پناهندگان افغان، برای تشکیل پلیس محلی در افغانستان.

Rahe Tudeh No. 116 Marz 2002

Postfach 126926 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۲٫۵ Euro، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

4 US$ & 4.5 Canada $

تلفن تماس ۰۰۴۹–۳۰–۳۴۵۶۰۶۴۲

آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**

آدرس ای‌میل: anore@gmx.de